

گفتگو با ویرایش‌های مختلف حدیث افتراق الامة

رسول جعفریان

| ۶۷۶ - ۶۲۵ |

۶۲۵

آینه پژوهش | ۲۱۵ و ۲۱۶

سال ۳۶ | شماره ۵ و ۶

آذر و دی/ بهمن و اسفند ۱۴۰۴





پروہشگاہ علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

چگونه می‌توان با یک حدیث گفتگو کرد؟ این مسئله ابعاد زیادی دارد. شرط اینکه بخواهیم با آن حدیث گفتگو کنیم، این است که تمامی ویرایش‌های آن را مرور کنیم و ارتباط بخش‌های متفاوت را با شرایط تاریخی و فرهنگی آن دوره با ملاحظه تعیین نسبی محدوده زمانی بسنجیم. به اجمال می‌توان گفت اخبار و احادیثی هست که در آنها برخی از کلمات و مفاهیم و اشارات و حتی کنایه‌ها و استعاره‌ها، حکم یک «نشانه» دارد؛ نشانه‌ای که می‌تواند روشنگر این باشد که این جمله اشاره به کیست؟ در چه زمینه‌ای صادر شده است؟ و دیدگاه صادرکننده درباره آن شخص به لحاظ تأیید یا تکذیب چگونه است؟ این نشانه‌ها در برخی از موارد و طرق حدیث وجود دارد و در برخی نیست و این امر نشان می‌دهد که باید به ویرایش آن باور داشت. در توضیح نشانه‌ها باید گفت، عبارات فارسی با این نگاه بر دو دسته هستند: عباراتی که می‌کوشند صریح باشند؛ و عباراتی که کنایه‌آمیز و دارای اشاره هستند. کنایه و اشاره، حتماً دلیل خاصی دارد که باید آن را یافت. گاهی کنایه برای تأکید بیشتر است؛ اما اینجا نشانه فقط بحث از کنایه نیست، بلکه در مجموع، کلمات و ترکیباتی هم هستند که ظرف تاریخی صدور آن کلام را نشان می‌دهند و اساساً با نوعی هدف تبلیغی شکل گرفته است. یک حدیث با این کلمات و ترکیبات، درصدد بیان نکته‌ای در یک شرایط خاص است. بر اساس این نشانه می‌شود تاریخ صدور جمله را فهمید، مخاطب را تشخیص داد و بسیاری از نکات دیگر که در هر مورد، با تسلط بر فضای فکری و سیاسی و اجتماعی و فرهنگی محیط می‌توان آن را تشخیص داد.

می‌کوشیم در این جستار از این زاویه درباره روایت «هفتادودو فرقه» تمرکز کنیم؛ روایتی که به گونه‌های مختلف و البته اغلب با پایه مشترک، از تعدادی از صحابه - چهارده نفر - نقل شده است. این روایت در منابع اصلی اهل سنت یعنی بخاری و مسلم نیامده است؛ در مقابل، از طریق چند صحابی روایت شده است. شاید به همین دلیل است که ابن حزم در روایت «تفترق هذه الامة على بضع وسبعين فرقة كلها في النار، حاشا واحدة، فهي في الجنة» تردید می‌کند و نمی‌پذیرد (الفصل: ۲۶۷/۲ - ۲۶۸). ابوالحسن اشعری هم در مقدمه کتابش، اساساً از این حدیث یاد نمی‌کند و جمع‌بندی او نیز از تعداد فرق، بسیار بیش از هفتادودو است. با این حال، غالب منابع روایی و ملل و نحل سنی، این حدیث را که ظاهری جذاب و عددی دارد، پذیرفته‌اند.

در این نوشتار مروری بر این نقل‌ها خواهیم داشت و هر نکته‌ای که بر اساس یادآوری اول، نشانه‌ها در آن باشد، توضیح خواهیم داد. درواقع گفتگویی با این روایت داریم که در شکل‌ها و لباس‌های مختلف ظاهر شده است. در این مقاله، بحث سندی از این زاویه که سبب تکذیب

یا تأیید روایت شود، نشده است. شاید برای بسیاری از احادیث، این مسئله چندان اهمیت نداشته باشد که دنبال تأیید و تکذیب آن از طریق راوی باشیم. در بحث ما، این روایت به مثابه یک نص تاریخی مورد استفاده قرار گرفته است. این مسئله به‌ویژه با توجه به تفاوت‌هایی که در ساختار آن آمده، مهم و محل گفتگوست.

این مقاله نه به ترتیب زمانی طرق مختلف روایات می‌پردازد و نه به اعتبار سندی آن خواهد پرداخت، بلکه بیشتر از منظر نشانه‌ها و اشارات داخل متن و تفاوت‌هایی که در آن دیده می‌شود، نظر دارد.

داستان از این قرار است که روایت «افتراق الامة» که در طول تاریخ اندیشه در دنیای اسلام، مورد استفاده و سوءاستفاده بوده است، به نقل از چهارده صحابی در منابع حدیثی روایت شده است. ساختار اصلی روایت دربرگیرنده سه رویکرد است: نخست: اصل افتراق امت اسلامی به هفتادویک یا دو یا سه فرقه؛ دوم: افتراق مشابعت و در ادامه سنت افتراقی است که در یهود و نصارا رخ داده است. سوم: وجود چند امر حاشیه‌ای در روایت که شرایط صدور یا روایت آن را برای ما بیان می‌کند.

در همین آغاز باید اشاره کنیم سه رخداد در این روایت وجود دارد که یکی به صدور و دیگری به سبب ظاهر شدن آن به مثابه یک روایت میان مردم مربوط است. صدور آن از رسول (ص) در زمانی است که مردی شیطان صفت ظاهر می‌شود که نشانه‌های اختلاف‌افکنی میان مسلمانان در چهره‌اش بوده است و این حدیث در ادامه آن ماجرأ صادر شده است. دو مورد دیگر که دلیل نقل آن توسط راویان شده، یکی حکایت مربوط به معاویه و ماجرای است که در مکه رخ داد و دیگری در باره رویداد مربوط به آوردن سرهای خوارج در مسجد شام است که یک صحابی، این حدیث را به آن مناسبت نقل می‌کند.

بنابراین:

اول: صدور آن با ظاهر شدن مردی که علایم شیطان‌صفتی در سر داشت؛
دوم: اظهار آن توسط معاویه در وقتی که قصه خوانی را در مکه دید؛
سوم: اظهار آن توسط ابوامامه در هنگام آوردن سرهای خوارج در دمشق.

دو یادآوری درباره عدد «سبعین» و «فرقه»

تعبیر مهمی که در این روایت به کار رفته است، عدد سبعین است که با یک، دو و سه همراه می‌آید. عدد سبعین در قرآن و در ادبیات اسلامی، در رویدادی در ارتباط با قوم موسی (ع) آمده

است: «وَاخْتَارَ مُوسَى قَوْمَهُ سَبْعِينَ رَجُلًا لِمِيقَاتِنَا» (اعراف: ۱۵۵). در قرآن کاربردهای دیگری هم برای عدد هفتاد مشاهده می‌کنیم: «إِنْ تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ سَبْعِينَ مَرَّةً» (توبه: ۸۰). اما در روایات هم نمونه‌هایی آمده است: «عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ قَالَ: رَأَيْتُ سَبْعِينَ مِنْ أَصْحَابِ الصُّفَّةِ» (بخاری: ۴۸۷/۱ ط: التأصيل). در بدر هم عدد سبعین، جلوه خاصی داشت و مکرر آمده است. نص دیگر این است: «عَنْ أَنَسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: بَعَثَ النَّبِيُّ (ص) سَبْعِينَ رَجُلًا لِحَاجَةٍ، يُقَالُ لَهُمْ: الْقُرَاءُ» (بخاری: ۲۶۹/۵) که به حادثه بئر معونه مربوط است، از اخبار شگفت و غریب در سیره نبوی. در داستان مهمانی از سوی ابوطلحه که رسول (ص) را دعوت کرد و به طرز معجزه‌آسایی هفتاد یا هشتاد نفر آمدند و همه سیر شدند، این عدد را مشاهده می‌کنیم: «وَالْقَوْمُ سَبْعُونَ أَوْ ثَمَانُونَ رَجُلًا» (بخاری: ۵۱۰/۴). با قدری تسامح از «سبعون الف» هم می‌توان یاد کرد: «أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ: "يَدْخُلُ الْجَنَّةَ مِنْ أُمَّتِي سَبْعُونَ أَلْفًا بِغَيْرِ حِسَابٍ، هُمُ الَّذِينَ لَا يَسْتَرْقُونَ، وَلَا يَتَطَيَّرُونَ، وَعَلَى رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ"» (بخاری: ۲۷۸/۸ و بنگرید: ۳۱۴/۸). و مورد دیگر: «يَقُولُ: "يَدْخُلُ مِنْ أُمَّتِي زُمْرَةٌ هُمْ سَبْعُونَ أَلْفًا، تُضِيءُ وُجُوهَهُمْ إِضَاءَةُ الْقَمَرِ لَيْلَةَ الْبَدْرِ"» (۳۱۵/۸).

۶۲۹

آینه پژوهش | ۲۱۵ و ۲۱۶
سال ۳۶ | شماره ۵ و ۶
آذر و دی/ بهمن و اسفند ۱۴۰۴

این مضمون در تورات هم آمده است: «و [خدا] به موسی گفت: نزد خداوند بالا بیا، تو و هارون و ناداب و ابیهو و هفتاد نفر از مشایخ اسرائیل و از دور عبادت کنید» (خروج ۲۴: ۱، ۲۴: ۹). در سفر پیدایش که از فرزندان نوح یاد می‌کند، جمع آنها و فرزندانشان «هفتاد» نفر می‌شود که تلقی بعدی از آن «هفتاد ملت» است: «و این است نسل‌های پسران نوح: سام و حام و یافث؛ پس از طوفان از ایشان فرزندان تولد یافتند» (پیدایش ۱: ۱۰). عدد هفتاد در اینجا نیامده، اما مجموع آنها چنان‌که در تلقی تلمودی از آن آمده، هفتاد یا همان هفتاد ملت است.

در سال‌های اخیر مقالاتی درباره اهمیت عدد هفت و هفتاد نگاشته شده است که می‌تواند پیشینه استفاده از آن را به قصد روشن کردن مورد بحث ما نشان دهد. درباره عدد هفت مقاله زیر قابل دسترس است:

Lawrence I. Conrad, Seven and the Tasbir: On the Implications of Numerical Symbolism for the Study of Medieval Islamic History, Journal of the Economic and Social History of the Orient, BRILL, 1988.

مقاله دیگری با عنوان «هنگامی که هفتاد برابر هفتاد و دو است: مشارکتی در تاریخ پذیرش برای حل مشکل نقد متنی لوقا ۱: ۱۷» به پیشینه کاربرد کلمه هفتاد در دوره باستان و اهمیت عددی آن می‌پردازد.

When Seventy Equals Seventy-Two: A Reception- Historical Contribution To The Text - Critical Problem Of Luke 10:1, 17. NATHAN C. JOHNSON. The Journal of Theological Vol. 70, Pt 2, October 2019, pp. 633-651.

بر اساس این مقاله، مواردی که عدد هفتاد در آنها در متون مقدس به کار رفته است، به این ترتیب است:

* تعداد ملت‌های جهان (پیدایش ۱۰).

* تعداد زبان‌های روی زمین که برگرفته از همان تعداد ملت‌های روی زمین و وارد شده در ادبیات تفسیری یهود و نصارا است.

* تعداد مترجمان سبعینیه (روایت - یا افسانه‌ای - از قرن یک یا دو قبل از میلاد که پادشاه مصر از هفتاد عالم یهودی خواست تورات را برای کتابخانه اسکندریه ترجمه کنند و آنان مدت ۷۲ روز آن را تمام کردند و از قضا همه ترجمه‌ها یکسان درآمد).

* تعداد بزرگان منتخب موسی (که این مشترک میان عهد عتیق و قرآن است).

* تعداد درختان نخل در واحه ایلیم (خروج ۱۵:۲۷).

نزدیک‌ترین اینها به بحث ما، همان مورد اول است که از هفتاد ملت در جهان یاد شده است. در منابع اصلی، گاه عدد هفتاد و گاه هفتاد دو آمده و نویسنده مقاله سعی در ارائه توضیحی در این باره دارد.

مقاله «عدد هفتاد در سامی» نیز همین مدل تحقیق را در پیش گرفته است و کاربردها را بررسی می‌کند؛ او موارد بیشتری را کاویده و ریشه‌یابی کرده است. نتیجه آن است که عدد هفتاد در سامی غربی، اصیل است؛ در حالی که عدد ۷۲ به کار نرفته است. اولین نمونه‌های ۷۲ پس از هزار سال از فرهنگ سامی غربی، شکل گرفته است.

The Number Seventy in Semitic. Eric Burrows. Orientalia, NOVA SERIES, Vol. 5 (1936), pp. 389-392.

تعبیر دیگر در این روایت، کلمه «فرقه» است؛ اینکه یهود و نصارا و نیز مسلمانان «احدی و سبعین فرقه» یا «اثنین و سبعین» یا «ثلاث و سبعین فرقه» شده یا خواهند شد. کلمه «فرقه» در قرآن یک بار به کار رفته است و بار معنایی فرقه مذهبی و دینی را ندارد. در آنجا از مؤمنان

خواسته شده است فرقه‌ای از آنان به تفقه در دین بپردازند و سپس دیگران را انداز کنند (توبه: ۱۲۲). با این حال به عنوان یک فعل، از اختلافات گروهی و دین با تعبیر «تفرقوا» یاد شده است: «واعتصموا بحبل الله ولا تفرقوا» (آل عمران: ۱۰۳)، «ولا تكونوا کالذین تفرقوا و اختلفوا» (آل عمران: ۱۰۵)، «ان الذین فرقوا دینهم و کانوا شیعا، لست منهم فی شیء» (انعام: ۱۵۹)، «ان اقیموا الدین و لاتتفرقوا فیه» (شوری: ۱۳) و «و ما تفرقوا الا من بعد ما جاءهم العلم» (شوری: ۱۳). بنابراین عادی بوده است که از این کلمه در دوره بعد استفاده شود.

پرسش دوم این است که تعبیر فرقه از چه زمانی به کار رفته است؟ در برخی از همین نقل‌ها به جای فرقه، تعبیر «الملة» و «الاهواء» آمده است. «الملة» در قرآن به کار رفته است و رایج‌ترین آنها «ملة ابراهیم» است. اینکه این کلمه تطبیق بر فرقه شده باشد، قدری نامتعارف است. «الاهواء» نیز مضمونی در قرآن است و بعدها در بحث‌های فرق و مذهب، عنوانی است که با اقتباس از جهت منفی آن در قرآن، برای این موارد به کار گرفته شد. در روایت معاویه از این حدیث آمده است: «إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ قَالَ: «إِنَّ أَهْلَ الْكِتَابَيْنِ افْتَرَقُوا فِي دِينِهِمْ عَلَى ثِنْتَيْنِ وَسَبْعِينَ مِلَّةً، وَإِنَّ هَذِهِ الْأُمَّةَ سَتَفْتَرِقُ عَلَى ثَلَاثٍ وَسَبْعِينَ مِلَّةً - يَعْنِي: الْأَهْوَاءَ - كُلُّهَا فِي النَّارِ إِلَّا وَاحِدَةً، وَهِيَ الْجَمَاعَةُ» (مسند احمد، ۱۳۵/۲۸). در این نقل، مفهوم امت عمومی تراز «ملت» به کار رفته است.

در ادامه شماری از متن‌های نقل شده توسط اصحاب از این روایت را می‌آوریم و نکاتی را درباره آنها یادآور می‌شویم. ابتدا روایت انس را که به نظر می‌رسد کوتاه و بدون حاشیه است، نقل می‌کنیم و سپس روایات دیگر را می‌آوریم.

روایت انس بن مالک و جابر، بدنه اصلی روایت

در شروع بحث، روایت انس بن مالک را به اجمال نقل می‌کنیم و پایه مشترک در مدل‌های مختلف را می‌آوریم. البته به کاربردن تعبیر بدنه روایت، نباید سبب این نکته باشد که گویی در صدور آن تردیدی نیست؛ زیرا اساساً مسئله ما در اینجا این نیست که آیا روایت یادشده از نظر معیارهای حدیث‌شناسی درست است یا خیر.

روایت انس بن مالک چنین است:

حَدَّثَنَا حَسَنٌ، حَدَّثَنَا ابْنُ لَهْيَعَةَ، حَدَّثَنَا خَالِدُ بْنُ يَزِيدَ، عَنْ سَعِيدِ بْنِ أَبِي هِلَالٍ، عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ: "إِنَّ بَنِي إِسْرَائِيلَ تَفَرَّقَتْ إِحْدَى وَسَبْعِينَ فِرْقَةً، فَهَلَكَتْ سَبْعُونَ فِرْقَةً، وَخَلَصَتْ فِرْقَةً وَاحِدَةً، وَإِنَّ أُمَّتِي سَتَفْتَرِقُ عَلَى اثْنَتَيْنِ وَسَبْعِينَ فِرْقَةً، تَهْلِكُ إِحْدَى

وَسَبْعُونَ فِرْقَةً، وَتَخْلُصُ فِرْقَةً" قَالُوا: يَا رَسُولَ اللَّهِ، مَنْ تِلْكَ الْفِرْقَةُ؟ قَالَ: «الْجَمَاعَةُ الْجَمَاعَةُ» (مسند احمد: ۴۶۲/۱۹).

همین روایت از انس، در تفسیر طبری هم آمده است؛ اما راوی آن از انس، یزید الرقاشی است:

حدثني المثنى قال، حدثنا عبد الله بن صالح قال، حدثني معاوية بن صالح: أن الأوزاعي حدثه، أن يزید الرقاشی حدثه أنه سمع أنس بن مالك قال: قال رسول الله صلى الله عليه وسلم: «إِنَّ بَنِي إِسْرَائِيلَ افْتَرَقَتْ عَلَى إِحْدَى وَسَبْعِينَ فِرْقَةً، وَإِنْ أُمَّتِي سَتَفْتَرِقُ عَلَى اثْنَتَيْنِ وَسَبْعِينَ فِرْقَةً، كُلُّهُمْ فِي النَّارِ إِلَّا وَاحِدَةً. قَالَ: فَقِيلَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، وَمَا هَذِهِ الْوَاحِدَةُ؟ قَالَ: فَقَبْضُ يَدِهِ وَقَالَ: الْجَمَاعَةُ، «وَاعْتَصَمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا» (این روایت به همین شکل در تفسیر ابن ابی حاتم: ۷۲۳/۳ آمده است؛ تفسیر الطبری، ۷/ ۷۴ ط التربية والتراث و همین‌طور ۶۴۷/۵).

همین روایت با اختلاف از جابر بن عبد الله انصاری هم نقل شده و ذیلی دارد که گویی در وقتی که رسول (ص) این سخن را فرمود، عمر بن خطاب هم حاضر بود و از ایشان می‌پرسد فرقه ناجیه کدام است؛ آن فرقه‌ای که برخلاف همه فرق دیگر به جهنم نخواهد رفت؟ پاسخ رسول (ص) این است: «السَّوَادُ الْأَعْظَمُ»؛ اینجا عنوان «الجماعة» نیامده است، اما در واقع تعبیر السواد الاعظم، مشابه همان است.

حدثنا أسلم، قَالَ: ثنا مُحَمَّدُ بْنُ الْهَيْثَمِ، قَالَ: ثنا شُجَاعُ بْنُ الْوَلِيدِ عَنْ عُمَرُو بْنِ قَيْسٍ عَنْ جَدِّهِ عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ، قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «تَفَرَّقَتِ الْيَهُودُ عَلَى وَاحِدَةٍ وَسَبْعِينَ فِرْقَةً، كُلُّهَا فِي النَّارِ. وَتَفَرَّقَتِ النَّصَارَى عَلَى ثِنْتَيْنِ وَسَبْعِينَ فِرْقَةً، كُلُّهَا فِي النَّارِ. وَإِنْ أُمَّتِي سَتَفْتَرِقُ عَلَى ثَلَاثٍ وَسَبْعِينَ فِرْقَةً، كُلُّهَا فِي النَّارِ إِلَّا وَاحِدَةً». فَقَالَ عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ: أَخْبِرْنَا مَنْ هُمْ؟ قَالَ: «السَّوَادُ الْأَعْظَمُ» (تاریخ واسط، ص ۲۳۵).

این روایت به نقل از جابر، در منابع شناخته شده حدیثی نیامده است.

روایت مالک شامل دو نکته است؛ یکی اینکه تفرقه امت، مشابه تفرقه‌ای است که در بنی اسرائیل - اینجا شامل یهودی و نصارا - بود است؛ هرچند در آنجا هفتاد و یک فرقه بودند، یکی نجات یافت و بقیه به هلاکت رسیده‌اند؛ اما امت اسلامی هفتاد و دو فرقه شدند که یکی نجات یافت و بقیه هلاکت خواهند یافت. نکته دوم در روایت این است که فرقه نجات یافته، «الجماعة» است.

اینجا شکلی از روایت که اول از یهود یاد می‌کند که ۷۱ فرقه شدند، نصارا که ۷۲ فرقه شدند و مسلمانان که ۷۳ فرقه می‌شوند، عدد بین ۷۱ برای بنی اسرائیل و ۷۲ برای امت محمد (ص) یاد

شده است. خواهیم دید که در برخی از نقل‌ها آمده است که بنی اسرائیل ۷۰ فرقه شدند و امت من ۷۱ فرقه خواهند شد. در روایت دیگری هم از همان ابتدا می‌گوید بنی اسرائیل ۷۲ فرقه شدند و امت من ۷۳ فرقه خواهند شد.

جماعت از نظر سابقه سیاسی به «عام الجماعة» باز می‌گردد؛ سالی که پس از صلح معاویه و امام حسن (۴۱ هجری) همه متفق بر معاویه شدند. این مفهوم در کنار مفهوم متابعت و پیروی کامل از خلیفه و حاکم معنا دارد؛ البته و به تدریج که اختلافات سیاسی بیشتر شد و در قرون بعد، از اهل سنت و جماعت به معنای پیروان یک گروه خاص یاد شد که تا به امروز ادامه دارد. در سنن الدارمی پس از باب افتراق الامة و نقل روایت، باب «لزوم الطاعة و الجماعة» آمده است (سنن الدارمی، ۸۲۷/۲). این مسئله تنیدگی این دو یعنی جماعت و طاعت را آن هم پس از افتراق امت نشان می‌دهد.

شان صدور روایت: ظاهر شدن مرد شیطان صفت بر رسول و صحابه و حدیث افتراق

روایت ظاهر شدن مرد شیطان صفت در نقلی که خواهیم دید از عبدالرزاق، از معمر از یزید الرقاشی به طور مرسل است. در این روایت، وقتی پیامبر با برخی از اصحاب نشستند، مرد شیطان صفتی می‌آید؛ گفتگوی مختصری می‌شود و او می‌رود. حضرت دستور به کشتن او می‌دهد و به دلیلی که در ادامه در روایت خواهد آمد، این دستور اجرا نمی‌شود. زنده ماندن این مرد از نظر رسول (ص)، سبب ظهور فرقه‌های هفتاد و سه گانه است. این روایت اشاره به ظهور خوارج دارد و از قضا عبدالرزاق صنعانی (۱۲۶-۲۱۱) در جایی از المصنف این روایت را آورده است که در کنار آن روایت دیگری از کعب الاحبار درباره ظهور حروریه و خوارج آورده است. «عبدالرزاق، عَنْ جَعْفَرِ بْنِ سُلَيْمَانَ، عَنْ أَبِي عِمْرَانَ الْجَوْنِيِّ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ رَبَاحٍ الْأَنْصَارِيِّ، قَالَ: سَمِعْتُ كَعْبًا يَقُولُ: لِلشَّهِيدِ نُورٌ، وَلِمَنْ قَاتَلَ الْحُرُورِيَّةَ عَشْرَةُ أَنْوَارٍ. وَكَانَ يَقُولُ: لِحَبْثِهِمْ سَبْعَةُ أَبْوَابٍ، ثَلَاثَةٌ مِنْهَا لِلْحُرُورِيَّةِ، قَالَ: وَلَقَدْ خَرَجُوا فِي زَمَانِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ».

و اما روایت یزید الرقاشی که به صورت مرسل از رسول (ص) نقل شده و به نظر می‌رسد حالت پیشگویانه در ظهور خوارج دارد، این است:

«عبدالرزاق، عَنْ مَعْمَرٍ، قَالَ: سَمِعْتُ يَزِيدَ الرَّقَاشِيَّ يَقُولُ: بَيْنَا النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: جَالِسٌ مَعَ أَصْحَابِهِ أَشْرَفَ عَلَيْهِمْ رَجُلٌ، فَأَثْنَوْا عَلَيْهِ خَيْرًا، فَقَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: "إِنَّ فِي وَجْهِهِ سَفْعَةً شَيْطَانٍ" [ای علامه من آثار الشیطان]، فَجَاءَ فَسَلَّمَ، فَقَالَ لَهُ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: "أَحَدَثْتَ نَفْسَكَ أَنْفًا أَنَّهُ لَيْسَ فِي الْقَوْمِ رَجُلٌ أَفْضَلُ مِنْكَ؟" قَالَ: نَعَمْ، ثُمَّ وَلَّى، فَقَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: "إِنَّ فِي وَجْهِهِ سَفْعَةً شَيْطَانٍ"».

عليه وسلم: «أَفِيكُمْ رَجُلٌ يَضْرِبُ عُنُقَهُ؟» فَقَالَ أَبُو بَكْرٍ: أَنَا، فَقَامَ، فَزَجَعَ فَقَالَ: انْتَهَيْتُ إِلَيْهِ فَوَجَدْتُهُ قَدْ خَطَّ عَلَيْهِ خَطًّا وَهُوَ يُصَلِّي فِيهِ، فَلَمْ تُشَايِعْنِي نَفْسِي عَلَى قَتْلِهِ، فَقَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «أَيُّكُمْ لَهُ؟» فَقَالَ عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ: أَنَا، فَقَامَ إِلَيْهِ، ثُمَّ رَجَعَ فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، وَجَدْتُهُ سَاجِدًا فَلَمْ تُشَايِعْنِي نَفْسِي عَلَى قَتْلِهِ، فَقَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «أَيُّكُمْ لَهُ؟» فَقَالَ عَلِيٌّ: أَنَا يَا رَسُولَ اللَّهِ، فَقَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «أَنْتَ لَهُ إِنْ أَذْرَكَهُ، وَلَا أَرَاكَ أَنْ تُدْرِكَهُ»، فَقَامَ، ثُمَّ رَجَعَ فَقَالَ: وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ، لَوْ وَجَدْتُهُ لَجِئْتُكَ بِرَأْسِهِ، فَقَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «هَذَا أَوَّلُ قَرْنٍ مِنَ الشَّيْطَانِ طَلَعَ فِي أُمَّتِي - أَوْ: أَوَّلُ قَرْنٍ طَلَعَ مِنْ أُمَّتِي - أَمَا إِنَّكُمْ لَوْ قَتَلْتُمُوهُ مَا اخْتَلَفَ مِنْكُمْ رَجُلَانِ، إِنَّ بَنِي إِسْرَائِيلَ اخْتَلَفُوا عَلَى إِحْدَى، أَوْ اثْنَتَيْنِ وَسَبْعِينَ فِرْقَةً، وَإِنَّكُمْ سَتَخْتَلِفُونَ مِثْلَهُمْ، أَوْ أَكْثَرَ، وَلَيْسَ مِنْهَا صَوَابٌ إِلَّا وَاحِدَةٌ»، قِيلَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، وَمَا هَذِهِ الْوَاحِدَةُ؟ قَالَ: «الْجَمَاعَةُ، وَآخِرُهَا فِي النَّارِ» (المصنف: ۳۳۱/۹ [طبع التأصيل الثانية]؛ مسند احمد، ج ۳، ص ۱۴؛ سنن ابی داود، کتاب السنة، باب شرح السنة، ح ۴۵۹۷؛ معجم ابن المقرئ، ص ۱۴۷ (حدیث سفعة... با قدری تفاوت [نویسنده متوفای ۳۸۱]؛ صحیح ابن حبان، ۶۷۱۵؛ مستدرک حاکم، ج ۱، ص ۱۲۸؛ نیز حدیث سفعة الشیطان در: مسند ابی یعلی، ۶۶/۶).

ترجمه فارسی حدیث سفعة الشیطان این است:

«پیامبر خدا (ص) نشسته بود با اصحابش. مردی از راه رسید و بر ایشان گذر کرد. اصحاب درباره او سخن نیک گفتند و ستایشش کردند. پیامبر (ص) فرمود: «در چهره او نشانه‌ای از شیطان هست». آن مرد آمد و سلام کرد. پیامبر (ص) به او فرمود: «همین الان در دل خود با خود نگفتی که در میان این قوم، کسی برتر از من نیست؟» مرد گفت: بله. سپس آن مرد روی برگرداند و رفت. پیامبر (ص) فرمود: «آیا کسی از شما هست که گردن او را بزند؟» ابوبکر گفت: من و برخاست. اما وقتی برگشت، گفت: «ای رسول خدا، به او رسیدم دیدم خطی بر زمین کشیده و در آن ایستاده نماز می‌خواند و دلم یاری نکرد که او را بکشم». پیامبر (ص) فرمود: «کدام یک از شما او را می‌کشد؟» عمر بن خطاب گفت: من و رفت. سپس بازگشت و گفت: «ای رسول خدا، او را در حال سجده یافتم و دلم یاری نکرد که او را بکشم». پیامبر (ص) باز فرمود: «کدام یک از شما او را می‌کشد؟». علی علیه السلام گفت: من ای رسول خدا. پیامبر (ص) فرمود: «اگر او را دریابی، تو کارش را تمام می‌کنی؛ ولی نمی‌بینم که او را دریابی». علی علیه السلام رفت، سپس بازگشت و گفت: «به خدایی که جانم در دست اوست، اگر او را یافته بودم، سرش را برایت می‌آوردم». پیامبر (ص) فرمود: «این نخستین شاخ شیطان است که در میان امت من سر برآورده است - یا فرمود: نخستین گروهی است که از میان امت من پدید آمده است. بدانید اگر او را می‌کشتید،

هیچ دو نفری از شما اختلاف نمی‌کردند. همانا بنی اسرائیل بر هفتادویک یا هفتادودو فرقه اختلاف کردند، و شما نیز همچون آنان - یا بیشتر - اختلاف خواهید کرد. و هیچ‌یک از آن فرقه‌ها بر حق نیست جز یک فرقه». گفتند: ای رسول خدا، آن یک فرقه کدام است؟ فرمود: «جماعت [اهل اجتماع بر حق]؛ و پایان [دیگران] در آتش است».

روایتی که مصنف عبدالرزاق در اواخر قرن دوم مستقیم از یزید الرقاشی بیان می‌کند، بیهقی آن را از یزید الرقاشی از انس نقل کرده است. این جدای از روایت مختصری است که از انس نقل شده و بالاتر آوردیم.

روایت ابوبکر احمد بن حسین بیهقی (۳۸۴-۴۵۸) از حدیث سفحه که در متن چاپی «سنعه» آمده چنین است:

«بَابُ مَا رَوَى فِي إِبْرَارِهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ [الرَّجُلَ] الَّذِي وَصَفَ بِالْإِجْتِهَادِ فِي الْعِبَادَةِ بِمَا حَدَّثَتْهُ نَفْسُهُ وَبَعِيرٍ ذَلِكَ مِنْ حَالِهِ

۶۳۵

آینه پژوهش | ۲۱۵ و ۲۱۶
سال ۳۶ | شماره ۵ و ۶
آذر و دی/ بهمن و اسفند ۱۴۰۴

أَخْبَرَنَا أَبُو عَبْدِ اللَّهِ الْحَافِظُ، وَأَبُو سَعِيدٍ مُحَمَّدُ بْنُ مُوسَى بْنِ الْفَضْلِ قَالَا: حَدَّثَنَا أَبُو الْعَبَّاسِ مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ، حَدَّثَنَا الرَّبِيعُ بْنُ سُلَيْمَانَ حَدَّثَنَا بِشْرُ بْنُ بَكْرِ، عَنِ الْأَوْزَاعِيِّ قَالَ: حَدَّثَنَا الرَّقَاشِيُّ، عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ، قَالَ: ذَكَرُوا رَجُلًا عِنْدَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَذَكَرُوا قُوَّتَهُ فِي الْجِهَادِ وَاجْتِهَادَهُ فِي الْعِبَادَةِ فَإِذَا هُمْ بِالرَّجُلِ مَقْبِلٍ، قَالُوا: هَذَا الَّذِي كُنَّا نَذْكُرُ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ إِنِّي لَأَرَى فِي وَجْهِهِ سُنْعَةً مِنَ الشَّيْطَانِ ثُمَّ أَقْبَلَ فَسَلَّمَ عَلَيْهِمْ فَقَالَ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ هَلْ حَدَّثْتَ نَفْسَكَ - وَفِي رِوَايَةِ أَبِي سَعِيدٍ - هَلْ حَدَّثَتْكَ نَفْسُكَ أَنَّهُ لَيْسَ فِي الْقَوْمِ أَحَدٌ خَيْرٌ مِنْكَ؟ قَالَ: نَعَمْ! ثُمَّ ذَهَبَ فَاخْتَطَّ مَسْجِدًا وَصَفَ بَيْنَ قَدَمَيْهِ يُصَلِّي، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: مَنْ يَقُومُ إِلَيْهِ فَيَقْتُلُهُ قَالَ أَبُو بَكْرٍ: أَنَا! فَانْطَلَقَ إِلَيْهِ فَوَجَدَهُ قَائِمًا يُصَلِّي فَهَابَ أَنْ يَقْتُلَهُ فَانْصَرَفَ، فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ وَجَدْتُهُ قَائِمًا يُصَلِّي فَهَبْتُ أَنْ أَقْتُلُهُ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: أَيُّكُمْ يَقُومُ إِلَيْهِ فَيَقْتُلُهُ؟ فَقَالَ عُمَرُ: أَنَا! فَانْطَلَقَ إِلَيْهِ فَصَنَعَ كَمَا صَنَعَ أَبُو بَكْرٍ، ثُمَّ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَيُّكُمْ يَقُومُ إِلَيْهِ فَيَقْتُلُهُ؟ قَالَ عَلِيٌّ: أَنَا، قَالَ أَنْتَ إِنْ أَدْرَكْتَهُ فَذَهَبَ فَوَجَدَهُ قَدْ انْصَرَفَ فَرَجَعَ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: هَذَا أَوَّلُ قَرْنٍ خَرَجَ فِي أُمَّتِي لَوْ قَتَلْتُهُ مَا اخْتَلَفَ اثْنَانِ بَعْدَهُ مِنْ أُمَّتِي، ثُمَّ قَالَ: إِنَّ بَنِي إِسْرَائِيلَ افْتَرَقَتْ عَلَى إِحْدَى وَسَبْعِينَ فِرْقَةً وَإِنْ أُمَّتِي سَتَفْتَرِقُ عَلَى ثَلَاثِينَ وَسَبْعِينَ فِرْقَةً كُلُّهَا فِي النَّارِ إِلَّا فِرْقَةً وَاحِدَةً قَالَ يَزِيدُ الرَّقَاشِيُّ: هِيَ الْجَمَاعَةُ (دلائل النبوة - البيهقي، ۲۸۷/۶).

عنصری در این روایت که صورت ملاحم و فتنی به آن می‌دهد، جنبه پیشگویانه‌ای است که در آن وجود دارد. توجه داشته باشیم روایتی تقریباً مشابه با روایت «مرد شیطان صفت»، روایت مربوط

به ذوالخویصره یا ذوالثدیه است؛ مردی از بنی تمیم که در وقت تقسیم غنائم، به پیامبر گفت: یا رسول الله، اعدل. و حضرت با اشاره‌ای به مارقین یا کسانی که مانند تیر از کمان جدا می‌شوند، درباره وی فرمودند. «بینما نحن عند رسول الله ﷺ وهو یقسم قسماً، أتاه ذو الخویصره، رجل من بنی تمیم، فقال: یا رسول الله اعدل! فقال: ویلک! ومن یعدل إذا لم أعدل؟ ینخرج من ضئضئ هذا قوم یقرؤون القرآن لا یجاوز حناجرهم، یمرقون من الدین کما یمرق السهم من الرمیة سیماهم رجل أسود، إحدى عضدیه مثل ثدی المرأة، أو مثل البضعة تدردر: از نسل این مرد، قومی پدید می‌آیند که قرآن می‌خوانند؛ ولی از گلوگاهشان نمی‌گذرد. از دین خارج می‌شوند؛ همان‌گونه که تیر از شکار خارج می‌شود. نشانه آنان مردی است سیاه‌چهره که یکی از بازوانش همچون پستان زنی است یا تکه‌گوشتی لرزان» (صحیح مسلم، کتاب الزکاة، ح ۱۰۶۴).

روایت مربوط به وعده رسول (ص) به امام علی (ع) درباره نبرد او با ناکشین، قاسطین و مارقین هم می‌تواند در اینجا مورد توجه باشد.

پیشینه استناد به روایت: معاویه از راویان اصلی روایت افتراق

معاویه (م ۶۰) یکی از راویان حدیث «ستفترق» است که آن هم در چارچوب یک حکایت است. برخی از احادیث یک ظرف تاریخی دارند؛ چه آن زمان که از خود پیامبر صادر شده‌اند و چه آن‌گاه که به «مناسبتی» بیان شده است. اگر این ظرف تاریخی باشد، درواقع نشانه‌هایی دارد که بهتر می‌توان آن را فهمید. داستان این است که معاویه به حج می‌آید و آنجا در یک سخنرانی این حدیث را مطرح می‌کند؛ هدف او فهماندن معنای «جماعت» است که معاویه نقش مهمی در آن دارد. از «عام الجماعة» آگاهیم. اینکه وقتی همه مخالفانش را نابود می‌کند، بر «جماعت» تأکید می‌کند. این تأکید به حدی است که بعدها بر اساس آن، تعبیر «اهل سنت و جماعت» ساخته می‌شود. این توضیح برای نسخه‌ای از حدیث است که بحث «قصه خوانی» ندارد؛ اما خواهیم دید که گزارش دیگری از این روایت در جایی است که کسی مشغول سخنرانی «قصه خوانی» است و معاویه این روایت را علیه او می‌گوید که بدون اجازه حاکم، قصه خوانی - و در واقع تبلیغات دینی - می‌کند.

روایت اول این است:

حَدَّثَنَا أَبُو الْمُغِيرَةِ، قَالَ: حَدَّثَنَا صَفْوَانٌ، قَالَ: حَدَّثَنِي أَزْهَرُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ الْهَوْزَنِيُّ. قَالَ أَبُو الْمُغِيرَةِ فِي مَوْضِعٍ آخَرَ: الْحَزَازِيُّ - عَنْ أَبِي عَامِرٍ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ لُحَيٍّ، قَالَ: حَجَجْنَا مَعَ مُعَاوِيَةَ بْنِ أَبِي سُفْيَانَ، فَلَمَّا

«إِنَّ أَهْلَ الْكِتَابَيْنِ افْتَرَقُوا فِي دِينِهِمْ عَلَى ثُنْتَيْنِ وَسَبْعِينَ مِلَّةً: هَمَانَا أَهْلُ دَو كِتَاب [= يَهُود وَ نَصَارَى] دَر دِينَشَان بِر دَو وَ هَفْتَاد فِرْقَه اِخْتِلَاف كَرْدَنْد»؛

«وَإِنَّ هَذِهِ الْأُمَّةَ سَتَشْتَرِكُ عَلَى ثَلَاثٍ وَسَبْعِينَ مِלَّةً - يَعْنِي: الْأَهْوَاءَ - وَابْنِ امْتِ بَرَسَهُ وَهَفْتَادِ فَرْقَهُ - يَعْنِي: (بِزَوَانِ) هَوَايَ نَفْسَانِي - تَفَرَّقُ خَوَاهِدِ يَافَتْ»؛

«كُلُّهَا فِي النَّارِ إِلَّا وَاحِدَةً، وَهِيَ الْجَمَاعَةُ»: «همه آنها در آتش اند مگر یکی و آن همان «جَمَاعَت» است [= جماعت حق]»؛

«وَإِنَّهُ سَيُخْرِجُ فِي أُمْتِي أَقْوَامَ تَجَارَى بِهِمْ تِلْكَ الْأَهْوَاءُ كَمَا يَتَجَارَى الْكَلْبُ بِصَاحِبِهِ، لَا يَبْقَى مِنْهُ عِزٌّ وَلَا مَفْصِلٌ إِلَّا دَخَلَهُ؛ وَدَرَامَتِ مَنْ مَرْدَمِي بِيَرُونَ خَوَاهِنْدَ اَمَدِ كِه بَا آن هَوَا (و مالفِسادِه) بَا اَنانِ دادوستد مِي كِنْد، هِمَانِ گُونِه كِه سِگ بَا صَاحِبِش دادوستد مِي كِنْد؛ اَز او [= اَز جَامِعِه اَدَم/ اَمَت] نِه رَگِي وَ نِه مَفْصَلِي باقِي مِي مَاند مَگر اِيْنَكِه اَن را دَرِ يابَد/ دَر گِرِيد» [وَرودِ بِيْماري هاري اَز سِگ دَر بَدَن اِنسان]؛

و [معاویه] گفت: «وَاللّٰهُ يَا مَعْشَرَ الْعَرَبِ لَئِنْ لَمْ تَقُومُوا بِمَا جَاءَ بِهِ نَبِيُّكُمْ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، لَنُغَيِّرَنَّكُمْ مِنَ النَّاسِ أُخْرَىٰ أَوْ لَا يَقُومَ بِهِ» به خدا سوگند ای گروه اعراب، اگر شما بر آنچه پیامتان آورده است قیام نکنید، دیگران از مردم سزاوارترند که (به جای شما) آن را برپا نکنند» (مسند احمد: ۱۳۴/۲۸ - ۱۳۵؛ سنن ابی داود: ۳۲۴/۴؛ المذکر و التذکیر، ابن ابی عاصم: ص ۸۴ و ۸۶ [این کتاب باید درباره قصه خوانان باشد]؛ المعجم الکبیر: ۳۷۶/۱۹، دلائل النبوه بیهقی: ۵۴۲/۶، مسند الشامیین للطبرانی: ۱۰۸/۲).

روایت معاویه بر اساس نقل فسوی

روایت معاویه که بر اساس آن حدیث «ستفترق» را علیه قصه‌خوانی می‌گوید، چنان‌که در المعرفة و التاريخ آمده، به این ترتیب است:

حدثنا أبو اليمان قال: حدثنا صفوان عن الأزهر بن عبد الله عن أبي عامر عبد الله بن لحي قال: حَجَجْنَا مَعَ مُعَاوِيَةَ فَلَمَّا قَدِمْنَا أَخْبَرَنَا بِقَاصٍ يُقْصُ عَلَى أَهْلِ مَكَّةَ مَوْلَى لِبَنِي مَخْزُومٍ. فَأَرْسَلَ إِلَيْهِ مُعَاوِيَةُ، فَقَالَ مُعَاوِيَةُ: لَوْ كُنْتَ تَقْدِمْتَ إِلَيْكَ قَبْلَ مَرَّتِي هَذِهِ لَقَطَعْتُ مِنْكَ طَائِفًا. ثُمَّ قَامَ حَتَّى صَلَّى صَلَاةَ الظُّهْرِ بِمَكَّةَ فَقَالَ: إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ: إِنَّ أَهْلَ الْكِتَابِ افْتَرَقُوا فِي دِينِهِمْ عَلَى اثْنَتَيْنِ وَسَبْعِينَ مِلَّةً، وَإِنَّ هَذِهِ الْأُمَّةَ سَتَفْتَرِقُ عَلَى ثَلَاثٍ وَسَبْعِينَ مِلَّةً، يَغْنِي الْأَهْوَاءُ كُلُّهَا فِي النَّارِ إِلَّا وَاحِدَةً وَهِيَ الْجَمَاعَةُ. وَقَالَ: «إِنَّهُ سَيَخْرُجُ فِي أُمَّتِي أَقْوَامٌ تَتَجَارَى بِهِمْ تِلْكَ الْأَهْوَاءُ كَمَا يَتَجَارَى الْكَلْبُ بِصَاحِبِهِ، فَلَا يَبْقَى مِنْهُ عِرْقٌ وَلَا مَفْصَلٌ إِلَّا دَخَلَهُ». وَاللَّهُ يَا مَعْشَرَ الْعَرَبِ لَئِنْ لَمْ تَقُومُوا بِمَا جَاءَ بِهِ مُحَمَّدٌ، لَنُغَيِّرَنَّكُمْ مِنَ النَّاسِ أُخْرَى أَنْ لَا يَقُومَ بِهِ (المعرفة والتاريخ - ت العمري - ط العراق ٣٣١/٢؛ الفوائد المعللة لأبي زرعة الدمشقي: ١٣١).

۶۳۸

آینه پژوهش | ۲۱۵ و ۲۱۶
سال ۳۶ | شماره ۵ و ۶
آذر و دی / بهمن و اسفند ۱۴۰۴

درباره قسمت اخیر این روایت و این‌که معنای آن چیست، باید گفت گویی مقصود سخن منسوب به رسول (ص) این بوده است که می‌فرماید: «همان‌طور که بیماری در بدن سگ هار همه رگ‌ها و مفاصلش را فرا می‌گیرد، هواهای نفسانی و انحرافات فکری هم در بعضی افراد از امت من چنان نفوذ می‌کند که تمام وجودشان را می‌گیرد؛ عقل، قلب، ایمان و رفتارشان همه آلوده می‌شود. اشاره به سگ، اشاره بیماری هاری در اوست که همه جای وی را می‌گیرد و این قبیل انحرافات هم همه جا را می‌گیرد».

جمله اخیر این روایت، نوعی تهدید شدن «عرب» است؛ بر اینکه اگر این دین را درست نگاه ندارید، غیر عرب به طریق اولی آن را نگاه نخواهد داشت. آیا ممکن است این عبارت به صورت معکوس اشاره به جریان برآمدن موالی آگاه به حدیث باشد که از همان دهه سوم و چهارم قرن اول شروع شد و به تدریج کسانی به برآمدن موالی هشدار دادند؛ چیزی که مصداقی از تحقق روایت «ثریا» درباره سلمان فارسی و قوم اوست.

در حدیث معاویه سه نکته وجود دارد:

الف) تشویق به جماعت؛

ب) نفی قصه‌خوانی بدون اذن حاکم؛

ج) نقش عرب در تفسیر دین و روایت حاکم.

البته روایت معاویه در جاهای دیگر هم آمده است:

أَخْبَرَنَا أَبُو الْمُغِيرَةِ، حَدَّثَنَا صَفْوَانُ، حَدَّثَنِي أَزْهَرُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ الْحَرَّازِيُّ، عَنْ أَبِي عَامِرٍ هُوَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ لُحَيٍّ الْهَوْزَنِيُّ، عَنْ مُعَاوِيَةَ بْنِ أَبِي سُفْيَانَ، أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَامَ فِينَا، فَقَالَ: «أَلَا إِنَّ مَنْ كَانَ قَبْلَكُمْ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ افْتَرَقُوا عَلَى ثِنْتَيْنِ وَسَبْعِينَ مِلَّةً، وَإِنَّ هَذِهِ الْأُمَّةَ سَتَفْتَرِقُ عَلَى ثَلَاثٍ وَسَبْعِينَ، اثْنَتَانِ فِي النَّارِ، وَوَاحِدَةٌ فِي الْجَنَّةِ»، قَالَ عَبْدُ اللَّهِ: «الْحَرَّازُ، قَبِيلَةٌ مِنْ أَهْلِ الْيَمَنِ» (مسند الدارمی: ۱۶۳۶/۳، ش ۲۵۶۰).

استناد به روایت افتراق در هنگام آوردن سرهای خوارج در شام

طریق دیگر این روایت که با نشانه‌های جالب نقل شده است، از یکی از اصحاب با نام ابوامامه (م ۸۶) است. او در مقابل انبوهی از صحابه که در صفین به امام علی پیوستند، به معاویه پیوست و در شام ماند. وی ضمن حکایتی شگفت که به زمان عبدالملک بن مروان در دمشق برمی‌گردد، این روایت را نقل می‌کند؛ یعنی روزگاری که خوارج در عراق کزوفز فراوانی داشتند و نیروهای اموی در نبرد مداوم با آنان در زحمت بودند. در آن وقت سرهای تعدادی از کشته‌شدگان خوارج را برای بازدید مردم طرفدار بنی‌امیه به دمشق آوردند. در اینجا لابد ابوامامه به دفاع از امویان به نکوهش از خوارج می‌پردازد و حدیث افتراق را از قول رسول (ص) نقل می‌کند. روایت به نقل از شرح اصول السنه لالکائی (م ۴۱۸) این است:

أخبرنا عيسى بن علي، أخبرنا عبد الله بن محمد بن عبد العزيز، قال: حدثنا داود بن عمرو، قال: حدثنا أبو شهاب، عن زيد بن نافع، عن عمرو بن قيس الملائي، عن داود بن أبي السليك، عن أبي غالب، قال: كنت بدمشق زمن عبد الملك فجاء برؤوس الخوارج فنصبت على أعواد، فجئت لأنظر فيها، فإذا أبوامامة عندها فدنوت فنظرت إليها، ثم قال: «كلاب النار» - ثلاث مرات - «شر قتلى تحت أديم السماء، ومن قتلوه خير قتلى تحت أديم السماء». قالها ثلاث مرات، ثم استبكي فقلت: «يا أبا أمانة ما الذي يبكيك؟»، قال: «كانوا على ديننا». فذكر ما هم صائرون إليه، فقلت له: «شيء تقوله برأيك أم شيء سمعته من رسول الله صلى الله عليه وسلم؟ قال: إني إذا لجريء - ثلاث مرات - «لو لم أسمع من رسول الله صلى الله عليه وسلم إلا مرة أو مرتين أو ثلاثاً» - إلى السبع - «لما حدثكموه، أما تقرأ هذه الآية في آل عمران: {يوم تبيض وجوه وتسود وجوه} [آل عمران: ۱۰۶] إلى آخر الآية، ثم قال: «اختلفت اليهود على إحدى وسبعين فرقة، سبعون فرقة في النار وواحدة في الجنة، واختلفت النصارى على اثنتين وسبعين فرقة، واحدة وسبعون فرقة في النار وفرقة واحدة في الجنة، فقال: تختلف هذه الأمة على ثلاث وسبعين فرقة، اثنتان

وسبعون في النار وواحدة في الجنة". قلنا: انعتهم لنا قال: «السواد الأعظم» [شرح اصول اهل السنه لالكائي: ۱/].

همین روایت را با اختلاف مضامین و در حالی که بر «سمع و طاعة» تکیه خاص شده و برخی از جملات کاملاً متفاوت است، ابن ابی شیبہ (م ۲۳۵) در المصنف (۵۵۴/۷)، چاپ الحوت) نقل کرده است:

قَطْنُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ أَبُو مَرْيَ، عَنْ أَبِي غَالِبٍ، قَالَ: كُنْتُ فِي مَسْجِدِ دِمَشْقَ فَجَاءُوا بِسَبْعِينَ رَأْسًا مِنْ رُءُوسِ الْخُرُورِيَّةِ فَنُصِبَتْ عَلَى دُرَجِ الْمَسْجِدِ، فَجَاءَ أَبُو أَمَامَةَ فَنَظَرَ إِلَيْهِمْ فَقَالَ: كِلَابٌ جَهَنَّمُ، شَرُّ قَتْلَى قُتِلُوا تَحْتَ ظِلِّ السَّمَاءِ، وَمَنْ قَتَلُوا خَيْرُ قَتْلَى تَحْتَ السَّمَاءِ، وَبَكَى فَنَظَرَ إِلَيَّ وَقَالَ: يَا أَبَا غَالِبٍ، إِنَّكَ مِنْ بَلَدٍ هَؤُلَاءِ؟ قُلْتُ: نَعَمْ، قَالَ: أَعَاذَكَ قَالَ: أَظُنُّهُ قَالَ: اللَّهُ مِنْهُمْ: قَالَ: تَقْرَأُ آلَ عِمْرَانَ؟ قُلْتُ: نَعَمْ، قَالَ: {مِنْهُ آيَاتٌ مُحْكَمَاتٌ هُنَّ أُمُّ الْكِتَابِ وَأُخَرُ مُتَشَابِهَاتٌ فَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ فَيَتَّبِعُونَ مَا تَشَابَهَ مِنْهُ ابْتِغَاءَ الْفِتْنَةِ وَابْتِغَاءَ تَأْوِيلِهِ وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ} [آل عمران: ۷] قَالَ: {يَوْمَ تَبْيَضُّ وُجُوهٌ وَتَسْوَدُّ وُجُوهٌ فَأَمَّا الَّذِينَ اسْوَدَّتْ وُجُوهُهُمْ أَكْفَرْتُمْ بَعْدَ إِيمَانِكُمْ فَدُوفُوا الْعَذَابَ بِمَا كُنْتُمْ تَكْفُرُونَ} [آل عمران: ۱۰۶] قُلْتُ: يَا أَبَا أَمَامَةَ، إِنِّي رَأَيْتُكَ تَهْرِيقُ عَبْرَتِكَ؟ قَالَ: نَعَمْ، رَحْمَةً لَهُمْ، إِنَّهُمْ كَانُوا مِنْ أَهْلِ الْإِسْلَامِ، قَالَ: افْتَرَقَتْ بَنُو إِسْرَائِيلَ عَلَى وَاحِدَةٍ وَسَبْعِينَ فِرْقَةً، وَتَزِيدُ هَذِهِ الْأُمَّةُ فِرْقَةً وَاحِدَةً، كُلُّهَا فِي النَّارِ إِلَّا السَّوَادَ الْأَعْظَمَ؛ عَلَيْهِمْ مَا حَمَلُوا وَعَلَيْكُمْ مَا حَمَلْتُمْ، وَإِنْ تُطِيعُوهُ تَهْتَدُوا، وَمَا عَلَى الرَّسُولِ إِلَّا الْبَلَاغُ، السَّمْعُ وَالطَّاعَةُ خَيْرٌ مِنَ الْفِرْقَةِ وَالْمَعْصِيَةِ فَقَالَ لَهُ رَجُلٌ: يَا أَبَا أَمَامَةَ، أَمِنْ رَأْيِكَ تَقُولُ أَمْ شَيْءٍ سَمِعْتَهُ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ؟ قَالَ: إِنِّي إِذَا لَجَرِيءٌ، قَالَ بَلْ سَمِعْتُهُ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ غَيْرَ مَرَّةٍ وَلَا مَرَّتَيْنِ حَتَّى ذَكَرَ سَبْعًا.

قسمت پایانی این روایت که تأکید خاصی بر مفهوم سمع و طاعت و فاصله گرفتن با فرقت و معصیت دارد، مطلبی افزون بر نقل لالکائی است که بالاتر آوردیم. با این حال، ساختار این روایت، اساساً بر همین مفهوم است و فرقه فرقه شدن را بر اثر طاعت نکردن از سلطان می‌داند.

شکل کوتاه شده این روایت «از حماد بن سلمه، از ابی غالب، از ابی امامه، از رسول (ص) با این عبارت «افترقت بنو اسرائیل علی سبعمین فرقة، واحدة فی الجنة و سائرهم فی النار، ولتزدن هذه الأمة علیهم واحد تفرق علی واحدة و سبعمین فرقة، واحدة فی الجنة و سائرهم فی النار» توسط یحیی بن سلام (تفسیر یحیی بن سلام: ۳۴۰/۱) نقل شده و او افزوده است: قال یحیی: از سفیان الثوری شنیدم که این حدیث را روایت می‌کرد (این روایت در «جزء فیہ تفسیر القرآن بروایة ابی جعفر الترمذی (م ۲۹۵): ص ۱۳۱ و نیز تفسیر القرآن العزیز ابن ابی زمنین (م ۳۹۹): ۳۱۰/۱ آمده

است). ابوامامه می‌گوید: این روایت را نه یک بار، نه دوبار، نه سه بار - تا هفت بار - اگر از رسول شنیده بودم، برای شما نقل نمی‌کردم. روایت یادشده نزدیک به آنچه ابن‌ابی‌شیه دارد، در اصول السنة ابن‌ابی‌زمین (ص ۲۹۵) آمده است.

اینجا صورت روایت، علیه خوارج، استوار کردن اصل «اطاعت» از حاکم در جامعه است که اساس و بنیاد فکر سیاسی اهل حدیث در قرن نگارش السنة‌ها در قرن سوم است. در این باره پیش از این هم درباره مفهوم جماعت و طاعت سخن گفتیم و تکرار نمی‌کنیم.

اما در اینجا یک پرسش را می‌توان مطرح کرد: آیا اساساً روایت افتراق، صورت ملاحم و فتنی هم دارد؟ آیا می‌توان گفت این روایت، صورت آخرالزمانی دارد؟ یعنی گویی این هفتاد و دو یا سه فرقه که پدید آیند، نشانی از آخرالزمان است؟ می‌دانیم اغلب مواردی که شرایط بدی از آینده تصویر می‌شود و معمولاً هم پرسیده می‌شود که در آن شرایط چه باید کرد، در واقع نوعی شرایط آخرالزمانی را توضیح می‌دهد. جالب است که عثمان بن سعید بن عثمان دانی (م ۴۴۴) روایت ابوامامه را در کتاب السنن الواردة فی الفتن و غوائلها و الساعة و اشراطها آورده است (۶۲۳/۳). البته روایت افتراق در طریقی از نعیم بن حماد نقل شده و از «وضع و جعل او دانسته شده است (الکامل فی ضعفاء الرجال: ۲۵۳/۸). این روایت به عوف بن مالک صحابی بازمی‌گردد. این را از این بابت گفتیم که نعیم بن حماد شهرت به ملاحم و فتن دارد، هرچند ظاهر این روایت، ملاحم و فتن نیست.

در روایت آخرالزمانی، مهم نیست که وضع امت شبیه به گذشته مثلاً ایام بنی اسرائیل باشد، بلکه مهم این است که با تکیه بر آن نگاه به آینده دارد. در واقع سه زمان گذشته، حال و آینده به هم پیوند می‌خورد.

معلوم است که مکرر اتفاق می‌افتاده است که سرهای شکست خورده‌گان را در مسجد اموی در دمشق بیاورند. این اتفاق درباره شهدا کربلا هم افتاد و جالب است نوعی نقل خاطره میان آن رویداد و این رویداد هم وجود دارد. در مورد اخیر، قصد نتیجه‌گیری ندارم و صرفاً برای یادآوری بیان کردم.

عبدالله بن سلام و نقش بنی اسرائیل در این روایت

وجه شباهت میان امت اسلام و یهود در این روایت، در شمار نقاط بسیار مهم است که البته نشانه‌های آن در موارد دیگر هم وجود دارد؛ یعنی موارد دیگری که شباهت مسیر کلی آن دو دین را نشان می‌دهد. در اینجا است که اهمیت وجود عبدالله بن سلام در شکل‌گیری این روایت مهم می‌شود. این نقش کمی شگفت بوده و به نظر می‌رسد نقشی در وجود و اساس روایت است.

راوی دیگر این روایت قتاده است که تابعی است. او می‌گوید رسول خدا (ص) از عبدالله بن سلام پرسید بنی اسرائیل چند فرقه شدند؟ او گفت هفتادویک یا هفتادودو. پیامبر (ص) فرمود: امت من هم مثل آنها یا یکی بیشتر، فرقه فرقه می‌شوند؛ همه در آتش هستند مگر یکی:

أَخْبَرَنَا عَبْدُ الرَّزَّاقِ، عَنْ مَعْمَرٍ، عَنْ قَتَادَةَ قَالَ: سَأَلَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ عَبْدَ اللَّهِ بْنَ سَلَامٍ: "عَلَى كَمْ تَفَرَّقَتْ بَنُو إِسْرَائِيلَ؟" فَقَالَ: عَلَى وَاحِدَةٍ، أَوْ اثْنَتَيْنِ وَسَبْعِينَ فِرْقَةً، قَالَ: "وَأَمَّتِي أَيْضًا سَتَفْتَرِقُ مِثْلَهُمْ، أَوْ يَزِيدُونَ وَاحِدَةً، كُلُّهَا فِي النَّارِ إِلَّا وَاحِدَةً" (المصنف: ۳۳۲/۹)

در بسیاری از نقل‌های مشتمل بر روایت «ستفترق»، به اصل کلی که بارها در ادبیات حدیثی آمده است که امت اسلامی پا جای پای بنی اسرائیل می‌گذارند، تصریح شده است و یکی از مصادیق آن، همین تقسیم‌شدن به هفتاد و یک یا دو یا سه فرقه است. اما جالب است که در اینجا پیامبر (ص) اصل این مطلب را از عبدالله بن سلام پرسیده است. بحث مشابهت تقسیمات فرقه‌ای مسلمانان با بنی اسرائیل در غالب این نقل‌ها آمده است.

پیش از این اشاره کردیم روایاتی که وضع امت را در امری شبیه بنی اسرائیل می‌داند، یک ستون آن در گذشته است و ستون دیگر آن در آینده؛ درواقع نوعی حالت آخرالزمانی دارد. اما فارغ از آن، یک پرسش هم این است که آیا اساساً تقسیم به هفتادوسه فرقه‌شدن، به نوعی برگرفته از فرهنگ یهودی است؟ در مورد این موضوع باید تحقیق کرد که در منابع عبری و سریانی، چیزی در این باره در دین یهودیت یا مسیحیت وجود دارد یا خیر؟

۶۴۲

آینه پژوهش | ۲۱۵ و ۲۱۶
سال ۳۶ | شماره ۵ و ۶
آذر و دی / بهمن و اسفند ۱۴۰۴

شکل‌گیری تسنن/السنة و حدیث افتراق

الف) السنة ابن ابی عاصم

وقتی ما به قرن سوم - چهارم می‌رسیم و مذهب «[اهل] السنة» شکل می‌گیرد، حدیث «ستفترق» نقش مهمی دارد. شاید لازم باشد به نوعی تحول کاربردی در پاره‌ای از احادیث اشاره کنیم که در شکل اولیه، جدای از ترکیب عبارتی، کاربرد ساده‌ای دارند؛ اما در طی زمان، نقش سنگین‌تری بر عهده می‌گیرند. اینها به تدریج از یک عبارت ساده به یک شعار تبدیل می‌شوند. شاید به مثابه یک نمونه مشابه، بتوان از روایت «الاسلام یعلو ولا یعلی علیه» یاد کرد. این شانس را تنها برخی از احادیث دارند که یکی از آنها همین روایت «افتراق الامة» است.

در این زمان، انبوهی از فرقه‌ها با تعاریف مختلف شکل گرفته‌اند. ادبیات فرقه‌شناسی هم شکل گرفت ه است. تصور اینکه کتاب فرق الشیعه در رأس سال ۳۰۰ هجری نوشته شده است، می‌تواند

به ما نشان دهد که دسته‌بندی‌های فرقه‌ای تا کجا پیش رفته است. بیشتر کتاب‌های مقالات و فرق از سوی معتزله نوشته می‌شود؛ چراکه اهل حدیث بیشتر ردیه می‌نویسند یا عقاید «سنت» را بیان می‌کنند. پرسش اینجاست که آنها از کجا شروع می‌کنند؟ یک نمونه آن کتاب السنه ابن‌ابی‌عاصم (۲۰۶-۲۸۷) از قرن سوم هجری است. او روایت افتراق را از پنج طریق نقل می‌کند تا استواری آن را نشان دهد و درباره نقش این حدیث برای اینکه باید از فرقه‌گرایی پرهیز کرد و جماعت را که تنها فرقه نجات یافته است دانست، تأکید می‌کند؛ همان مفهومی که از زبان معاویه و در زمان امویان - حدیث دمشق در دوره عبدالملک که گذشت - مطرح بود و آنجا بحث از خوارج در میان بود. احادیث نقل شده توسط ابن‌ابی‌عاصم، بر همان سنت پیروی امت رسول از بنی اسرائیل در این مسئله تأکید دارد. درواقع این مهم‌ترین نکته در این نقل‌ها و امر مشترک بین بیشتر آنهاست. اگر در آغاز، وجود خوارج برای برآمدن حدیث افتراق اهمیت داشت تا به مثابه یک فرقه نادرست، این حدیث در مذمت آنان نقل شود، الان نکته مهم این است که این فرقه‌گرایی‌ها که فراوان هم شده، از نظر کثرت مشابه اتفاقی است که در میان یهود و نصارا افتاده است. این همه نقل و اهمیت دادن به آن، در پاسخ به این پرسش مهم مطرح می‌شود که اگر این دین این اندازه واضح و روشن است، چرا این مقدار تفرقه در آن مشاهده می‌شود؟ وقتی قرار به تکرار یک سنت باشد، پاسخ این پرسش هم روشن است. در مقدمه آثار السنه، اغلب اشاره می‌شود که دین در آغاز امر واحد بوده است، سپس بدعت‌ها ظاهر شده‌اند و به تدریج تفرقه پدید آمده و مسلمانان فرقه‌فرقه شده‌اند. ما مجبوریم فراوانی این نقل‌ها را در السنه ابن‌ابی‌عاصم نشان دهیم تا روشن شود چه مقدار زمان برای رواج این حدیث نیاز بوده و از هر طریقی - ضعیف یا غیر ضعیف - که رسیده بود، نقل می‌شد تا بر آن تأکید شود (مطلقاً نباید کثرت نقل‌ها را در یک مقطع زمانی که معلول شرایط ویژه آن است، به معنای کثرت آن در دوره قبلش دانست).

ابن‌ابی‌عاصم صفحات نخست کتابش را با نقل این حدیث از طرق مختلف از پنج صحابی آغاز می‌کند و اساساً بابتی در این باره دارد (السنه ابن‌ابی‌عاصم: ۷/۱): «باب فی ما أخبر به النبیس أن امته ستفترق علی اثنتین و سبعین فرقة و ذمه الفرق کلها الا واحدة و ذکر قوله: ان قوما سیرکبون سنن من کان قبلهم».

اصحابی که ابن‌ابی‌عاصم این روایت را از آنان نقل می‌کند، عبارت‌اند از: عوف بن مالک اشجعی، انس بن مالک، معاویه، ابوهریره، ابوامامه، ابن مسعود:

«ثنا عَمْرُو بْنُ عُثْمَانَ، ثَنَا عَبَّادُ بْنُ يُوسُفَ، حَدَّثَنِي صَفْوَانُ بْنُ عَمْرٍو، عَنْ رَاشِدِ بْنِ سَعْدٍ، عَنْ عَوْفِ بْنِ مَالِكٍ الْأَشْجَعِيِّ، قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «افْتَرَقَتِ الْيَهُودُ عَلَى إِحْدَى

وَسَبْعِينَ فِرْقَةً، وَاحِدَةً فِي الْجَنَّةِ وَسَبْعُونَ فِي النَّارِ، وَافْتَرَقَتِ النَّصَارَى عَلَى اثْنَتَيْنِ وَسَبْعِينَ فِرْقَةً، فَأَخَذَى وَسَبْعُونَ فِي النَّارِ وَوَاحِدَةً فِي الْجَنَّةِ، وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ لَتَفْتَرِقَنَّ أُمَّتِي عَلَى ثَلَاثٍ وَسَبْعِينَ فِرْقَةً، فَوَاحِدَةً فِي الْجَنَّةِ وَاثْنَتَانِ وَسَبْعُونَ فِي النَّارِ» قِيلَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، مَنْ هُمْ؟ قَالَ: «هُمْ الْجَمَاعَةُ» (السنة لابن أبي عاصم: ٣٢/١).

«٦٤- ثنا هشام بن عمار، ثنا الوليد بن مسلم، ثنا الأوزاعي، ثنا قتادة، عن أنس بن مالك، قال: قال رسول الله صلى الله عليه وسلم: «إِنَّ أُمَّتِي سَتَفْتَرِقُ عَلَى اثْنَتَيْنِ وَسَبْعِينَ، كُلُّهَا فِي النَّارِ إِلَّا وَاحِدَةً، وَهِيَ الْجَمَاعَةُ» (السنة لابن أبي عاصم: ٣٢/١).

«٦٥- ثنا هشام بن عمار، ثنا إسماعيل بن عياش، عن صفوان بن عمرو، عن الأزهر بن عبد الله، عن أبي عامر عبد الله بن لحج، عن معاوية، قال: قال رسول الله صلى الله عليه وسلم: «إِنَّ هَذِهِ الْأُمَّةَ سَتَفْتَرِقُ عَلَى إِحْدَى وَسَبْعِينَ فِرْقَةً، كُلُّهَا فِي النَّارِ إِلَّا وَاحِدَةً، وَهِيَ الْجَمَاعَةُ» (السنة لابن أبي عاصم: ٣٣/١).

«٦٧- ثنا أبو بكر، ثنا محمد بن بشر، ثنا محمد بن عمرو، عن أبي سلمة، عن أبي هريرة قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم: «تَفَرَّقَتِ الْيَهُودُ عَلَى إِحْدَى - أَوْ اثْنَتَيْنِ - وَسَبْعِينَ فِرْقَةً وَتَفْتَرِقُ أُمَّتِي عَلَى ثَلَاثٍ وَسَبْعِينَ فِرْقَةً» (السنة لابن أبي عاصم: ٣٣/١).

«ثنا أبو بكر بن أبي شيبة، ثنا قطن بن عبد الله أبو مري، عن أبي غالب، عن أبي أمامة قال: «افْتَرَقَتْ بَنُو إِسْرَائِيلَ عَلَى إِحْدَى وَسَبْعِينَ فِرْقَةً، أَوْ قَالَ: اثْنَتَيْنِ وَسَبْعِينَ فِرْقَةً، وَتَرِيدُ هَذِهِ الْأُمَّةُ فِرْقَةً وَاحِدَةً، كُلُّهَا فِي النَّارِ إِلَّا السَّوَادَ الْأَعْظَمَ». فَقَالَ لَهُ رَجُلٌ: يَا أَبَا أُمَامَةَ مِنْ رَأْيِكَ أَوْ سَمِعْتَهُ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ؟ قَالَ: إِنِّي إِذَا لَجَرْتُ، بَلْ سَمِعْتُهُ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ غَيْرَ مَرَّةٍ وَلَا مَرَّتَيْنِ وَلَا ثَلَاثَةَ إِسْنَادَةٍ ضَعِيفٍ قَطُّ بَنُو عَبْدِ اللَّهِ أَبُو مَرِي أَوْ رَدَّ ابْنُ أَبِي حَاتِمٍ بِرَوَايَةِ مُحَمَّدِ بْنِ مَهْرَانَ الْجَمَالِ أَيْضًا عَنْهُ وَلَمْ يَذْكُرْ فِيهِ جَرْحًا وَلَا تَعْدِيلًا فَهُوَ مَجْهُولُ الْحَالِ وَسَائِرُ الرُّوَاةِ ثِقَاتٌ عَلَى ضَعْفِ يَسِيرٍ فِي أَبِي غَالِبٍ فَهُوَ حَسَنُ الْحَدِيثِ وَالْحَدِيثُ قَالَ الْهَيْثَمِيُّ فِي الْمُجْمَعِ رَوَاهُ الطَّبْرَانِيُّ فِي الْأَوْسَطِ وَالْكَبِيرِ بِنَحْوِهِ وَفِيهِ أَبُو غَالِبٍ وَثِقَةٌ ابْنُ مَعِينٍ وَغَيْرُهُ وَبَقِيَّةُ رِجَالِ الْإِسْنَادِ ثِقَاتٌ وَكَذَلِكَ أَخَذَ إِسْنَادِي الْكَبِيرَ قُلْتُ فَإِنْ كَانَ الْحَدِيثُ عِنْدَهُمَا طَرِيقُ الْقَطَنِ هَذَا فَهُوَ حَسَنٌ وَاللَّهُ أَعْلَمُ» (السنة لابن أبي عاصم: ٣٤/١).

«ثنا ابن مصفى، ثنا بَقِيَّةُ، حَدَّثَنَا صَفْوَانُ بْنُ عَمْرٍو، عَنِ الْأَزْهَرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ، عَنِ أَبِي عَامِرٍ الْهَوَزَنِيِّ، قَالَ: سَمِعْتُ مُعَاوِيَةَ، يَقُولُ: يَا مَعْشَرَ الْعَرَبِ، وَاللَّهِ لَئِنْ لَمْ تَقُومُوا بِمَا جَاءَ بِهِ نَبِيُّكُمْ، لَعَنَ لَكُمْ مِنَ النَّاسِ أُخْرَى أَنْ لَا يَقُومَ بِهِ، إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَامَ فِينَا يَوْمًا، فَذَكَرَ «أَنَّ أَهْلَ الْكِتَابِ

قَبْلَكُمْ افْتَرَقُوا عَلَى اثْنَتَيْنِ وَسَبْعِينَ فِرْقَةً فِي الْأَهْوَاءِ، أَلَا وَإِنَّ هَذِهِ الْأُمَّةَ سَتَفْتَرِقُ عَلَى ثَلَاثٍ وَسَبْعِينَ فِرْقَةً فِي الْأَهْوَاءِ» (السنة لابن أبي عاصم: ۳۵/۱).

«ثَنَا شَيْبَانُ بْنُ فَرُّوخَ، ثَنَا الصَّغِقُ بْنُ حَرْبٍ، ثَنَا عَقِيلُ الْجَعْدِيُّ، عَنْ أَبِي إِسْحَاقَ، عَنْ سُؤَيْدِ بْنِ غَفَلَةَ، عَنْ ابْنِ مَسْعُودٍ، قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «افْتَرَقَ مَنْ كَانَ قَبْلَكُمْ عَلَى اثْنَتَيْنِ وَسَبْعِينَ فِرْقَةً، نَجَا مِنْهَا ثَلَاثٌ وَهَلَكَ سَائِرُهَا» (السنة لابن أبي عاصم: ۳۵/۱).

«۷۱- حَدَّثَنَا هِشَامُ بْنُ عَمَّارٍ، ثَنَا الْوَلِيدُ بْنُ مُسْلِمٍ، أَخْبَرَنِي بُكَيْرُ بْنُ مَعْرُوفٍ، عَنْ مُقَاتِلِ بْنِ حَيَّانَ، عَنِ الْقَاسِمِ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ جَدِّهِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مَسْعُودٍ، أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ: «إِنَّ بَنِي إِسْرَائِيلَ افْتَرَقَتْ عَلَى اثْنَتَيْنِ وَسَبْعِينَ فِرْقَةً، لَمْ يَنْجُ مِنْهَا إِلَّا ثَلَاثٌ» (السنة لابن أبي عاصم: ۳۵/۱).

«۷۲- حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ مُحَمَّدٍ أَبُو بَكْرِ بْنُ أَبِي شَيْبَةَ، ثَنَا يَزِيدُ بْنُ هَارُونَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَمْرٍو، عَنْ أَبِي سَلَمَةَ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ، قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «سَتَتَّبِعُونَ سُنَنَ مَنْ كَانَ قَبْلَكُمْ بَاعًا بِبَاعٍ، وَذَرَاعًا بِذَرَاعٍ، وَشِبْرًا بِشِبْرٍ، حَتَّى لَوْ دَخَلُوا جُحَرَ ضَبٍّ لَدَخَلْتُمْ فِيهِ»، قَالُوا: يَا رَسُولَ اللَّهِ، الْيَهُودُ وَالنَّصَارَى؟ قَالَ: «فَمَنْ إِذَا؟» (السنة لابن أبي عاصم: ۳۶/۱).

«۷۳- ثَنَا يَعْقُوبُ بْنُ حَمِيدٍ، ثَنَا ابْنُ أَبِي حَازِمٍ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ عَمْرِو بْنِ شُعَيْبٍ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ جَدِّهِ، عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ: «لَتَتَّبِعَنَّ سُنَنَ مَنْ كَانَ قَبْلَكُمْ شِبْرًا بِشِبْرٍ، وَذَرَاعًا بِذَرَاعٍ، حَتَّى لَوْ دَخَلَ أَحَدُهُمْ جُحَرَ ضَبٍّ لَاتَّبَعْتُمُوهُ». قَالُوا: يَا رَسُولَ اللَّهِ، مَنْ، الْيَهُودُ وَالنَّصَارَى؟ قَالَ: «فَمَنْ إِذَا؟» (السنة لابن أبي عاصم: ۳۶/۱).

حدیث افتراق در اوایل قرن سوم یعنی سال ۲۲۹ قمری، در ادامه یکی از نقل‌های ابن ابی عاصم تفسیر می‌شود. در این باره گفتگویی میان مسیب بن واضح با یوسف بن اسباط مطرح شده و درباره حدیث «ستفترق» از یوسف می‌پرسد و اینکه این فرقه‌ها کدام هستند؟ او می‌گوید: اصل اینها چهار فرقه است: قدریه، مرجئه، شیعه و خوارج؛ هجده مورد آن در شیعه است. این مسئله در زمانی است که تقسیم‌بندی فرقه‌ها شکل گرفته است و البته او یادی از فرقه ناجیه ندارد. روایت این است:

«قَالَ أَبُو بَكْرِ بْنُ أَبِي عَاصِمٍ: سَمِعْتُ الْمُسَيَّبَ بْنَ وَاضِحٍ سَنَةَ تِسْعٍ وَعَشْرِينَ وَمِائَتَيْنِ يَقُولُ: أَتَيْتُ يُوسُفَ بْنَ اسْبَاطٍ فَقُلْتُ: يَا أَبَا مُحَمَّدٍ إِنَّكَ بَقِيَّةُ مِمَّنْ مَضَى مِنَ الْعُلَمَاءِ وَأَنْتَ حُجَّةٌ عَلَى مَنْ لَقِيتَ وَأَنْتَ إِمَامٌ سُنَّةٍ وَلَمْ أَتِكَ أَسْمَعْ مِنْكَ الْأَحَادِيثَ وَلَكِنْ أَتَيْتُكَ أَسْأَلُكَ عَنْ تَفْسِيرِهَا وَقَدْ جَاءَ

هَذَا الْحَدِيثُ: «إِنَّ بَنِي إِسْرَائِيلَ افْتَرَقَتْ عَلَى إِحْدَى وَسَبْعِينَ فِرْقَةً وَإِنَّ هَذِهِ الْأُمَّةَ سَتَفْتَرِقُ عَلَى اثْنَتَيْنِ وَسَبْعِينَ فِرْقَةً» فَمَا هَذِهِ الْفِرْقُ حَتَّى نَجْتَنِبَهُمْ؟ فَقَالَ: أَصْلُهَا أَزْبَعَةٌ: القدرية والمرجعية والشيعة والخوارج فثمانية عشر منها في الشيعة (السنة لابن أبي عاصم: ٢/٤٦٣).

در این بخش از السنه ابن ابی عاصم، دو مورد نقل از عبدالله بن مسعود است که از یک جهت بسیار مهم است. او از هفتاد و دو فرقه شدن بنی اسرائیل یاد می‌کند؛ اما اصلاً و ابداً اشاره به اینکه رسول (ص) سخنی مبنی بر اینکه این اتفاق در امت او هم می‌افتد، نکرده است. جالب است که در هر دو طریق، نجات‌یافتگان از آن هفتاد و دو فرقه بنی اسرائیل، سه فرقه هستند نه یک فرقه. این روایت می‌تواند از این جهت مهم باشد که بسا این تصور درباره بنی اسرائیل وجود داشته یا در بین عرب نسبت به یهود شایع بوده است و بعدها بخش بعدی آن که مربوط به امت پیامبر (ص) و تقسیم آنان به هفتاد و دو فرقه است، بر آن افزوده شده است. این تفسیر نوعی ویرایش را در شکل افزوده شدن بندی بر بند نخست که اشاره به بنی اسرائیل است، نشان می‌دهد.

اما شاهد جالبی که در روایتی دیگر از ابن مسعود بیان شده، خبر «قرن» است. او حکایتی نقل می‌کند که روزگاری [گروهی از] بنی اسرائیل، کتابی اختراع کردند و از دیگران خواستند آن را بپذیرند، وگرنه آنان را خواهند کشت. مردی کتاب اصلی را در «قرن» - جایی زیر لباس - نگاه داشت و با اشاره به آن گفت کتاب را قبول دارد. آنان فکر کردند کتاب اختراعی آنان را می‌گوید و رفتند. وقتی آن مرد مُرد، کتاب اصلی را زیر لباسش یافتند و او این را حفظ کرده بود. ابن مسعود این روایت را به پیامبر (ص) نسبت نداده است. سپس می‌گوید: «فَتَفَرَّقَتِ النَّصَارَى عَلَى سَبْعِينَ فِرْقَةً، فَأَهْدَاهُمْ فِرْقَةً أَصْحَابُ ذِي الْقَرْنِ: نصارا هفتاد فرقه شدند؛ اما فرقه اصحاب ذی قرن - همان مرد - هدایت شده بودند» (الامر بالمعروف والنهي عن المنکر ابن ابی الدنيا: ص ۱۱، ش ۷۸؛ تفسیر ابن ابی حاتم: ۳۳۳۹/۱۰ «و خیر مللهم، ملة ذی القرن». و بنگرید: جامع بیان العلم، ۹۳۹/۲؛ تفسیر ابن کثیر، انتشارات ابن الجوزی: ۱۸۲/۷).

این نقشی که در اینجا شرحش آمد، به روایتی درباره عزیر مربوط می‌شود که سبب شده است تورات حقیقی را حفظ کند.

طبری در تفسیر جامع البیان، ذیل آیه ۳۰ سوره «توبه»، روایتی از ابن عباس و دیگران آورده است: «عن ابن عباس قال: قالت طائفة من اليهود: لما قتل بُحْتَنَصْرُ من بني إسرائيل من قتل، وسبى من سبى، ولم يبق منهم إلا نفر يسير، ولم يكن فيهم أحدٌ يكتب التوراة، وكان عزير أحدٌ من بقي، وكان قد حفظ التوراة عن ظهر قلب، فلما رجعوا إلى بيت المقدس بعد بضع سنين، كتب لهم

عزیر التوراة من حفظه، فقالت طائفة منهم: ما أوتي عزير هذا العلم إلا لأنه ابن الله» (الطبري، جامع البيان عن تأويل آي القرآن، ج ۱۰، ص ۴۳۴، تحقیق محمود شاکر). خلاصه روایت این است که نبوکدنصر (بخت نصر) یهودیان را قتل عام کرد و اسیر برد. تورات از میان رفت و نویسندگانش کشته شدند. عزیر از معدود بازماندگان بود و تورات را از حفظ داشت. وقتی قوم بازگشتند، او تورات را از حافظه‌اش نوشت. یهودیان گفتند: این دانش جز از جانب خدا نیست؛ پس او پسر خداست. مشابه این نقل در تورات آمده است: در متون یهودی، عزیر همان عزرا (عزرا کاتب) است. او یکی از برجسته‌ترین رهبران پس از اسارت بابل (قرن ۵ پیش از میلاد) بود و نقش او تقریباً با نقش موسی در دوره بازسازی دین یهود هم‌تراز دانسته می‌شود. در کتاب «عزرا» و کتاب «نجمیا» (هر دو از بخش‌های رسمی کتاب مقدس یهود) آمده است: پس از بازگشت از بابل، مردم شریعت موسی را از یاد برده بودند. عزرا تورات را از نو برای آنان خواند و تفسیر کرد. او احکام را بازآورد، عهد با خدا را تجدید کرد و جامعه دینی را بازسازمان داد (کتاب نجمیا، باب ۸، آیات ۱ تا ۸؛ کتاب عزرا، باب ۷، آیه ۱۰). «و عزرا دل خود را مهیا ساخته بود تا شریعت یهوه را بجوید و آن را به‌جا آورد و در اسرائیل فریضه و داوری بیاموزد». در این عبارت، اشاره‌ای به هفتاد و دو فرقه یا سه فرقه شدن وجود ندارد؛ اما بی‌راه نیست که در روایات عامیانه یهود، اشاره به اختلافاتی در تورات بوده است که به وسیله عزیر برطرف شده است. طبعاً بحث ما پیگیری روایت افتراق بود که در این متن‌ها نیامده است. این حکایت در تلمود بابلی آمده است که نشان می‌دهد او الفبای عبری را از نو تنظیم کرد (تبدیل خط عبری کهن به خط آرامی - آشوری) و بر اساس آن نسخه‌های جدیدی از تورات بر اساس سنت‌های موجود آماده کرد و قانون خواندن تورات را در جماعت نهاد. بنگرید:

Shir HaShirim Rabbah 5:5

Avot de-Rabbi Nathan A, ch. 34

به ادامه بحث خود بازگردیم. در السنة عبدالله بن احمد مروزی (م ۲۹۰، ص ۱۹-۲۰) نیز روایت «ستفترق» آمده است. خبر اول از معاویه و سفر او به مکه و مواجهه با قصه گوست که این حدیث را نقل کرد تا تأکید کند که قصه گو باید با اجازه خلیفه قصه یا وعظ بگوید تا سبب اختلاف میان مردم نشود و در نهایت مسلمانان فرقه فرقه شدند. روایت مروزی، قدری متفاوت با نقل‌های دیگر است؛ از این رو عین آن را نقل می‌کنم:

«حَدَّثَنَا عَيْسَى بْنُ مُسَاوِرٍ، ثنا الْوَلِيدُ بْنُ مُسْلِمٍ، عَنْ صَفْوَانَ بْنِ عَمْرٍو، قَالَ: حَدَّثَنِي الْأَزْهَرِيُّ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ، قَالَ: حَدَّثَنِي عَبْدُ اللَّهِ بْنُ لُحَيٍّ أَبُو عَامِرٍ الْهَوَزَنِيُّ، قَالَ: حَجَجْتُ مَعَ مُعَاوِيَةَ فَلَمَّا قَدِمَ مَكَّةَ أُخْبِرَ

أَنَّ بِهَا قَاصًّا يُحَدِّثُ بِأَشْيَاءَ تُنْكِرُ، فَأَرْسَلَ إِلَيْهِ مُعَاوِيَةُ فَقَالَ: أُمِرْتُ بِهَذَا؟ قَالَ: لَا، قَالَ: فَمَا حَمَلَكَ عَلَيْهِ؟ قَالَ: عَلِمْتُ نَشْرَهُ، فَقَالَ لَهُ مُعَاوِيَةُ: لَوْ كُنْتُ تَقَدَّمْتُ إِلَيْكَ لَفَعَلْتُ بِكَ، انْطَلِقْ فَلَا أَسْمَعُ أَنَّكَ حَدَّثْتَ شَيْئًا فَلَمَّا صَلَّى الظُّهْرَ قَعَدَ عَلَى الْمُنْبَرِ فَحَمِدَ اللَّهَ وَأَثْنَى عَلَيْهِ ثُمَّ قَالَ: يَا مَعْشَرَ الْعَرَبِ، وَاللَّهِ لَئِنْ لَمْ تَقُومُوا بِمَا جَاءَ بِهِ نَبِيِّكُمْ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، فَغَيَّرُكُمْ مِنَ النَّاسِ أُخْرَى أَنْ لَا يَقُومَ بِهِ إِلَّا أَنْ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَامَ فِينَا يَوْمًا فَقَالَ: «إِنَّ مَنْ كَانَ قَبْلَكُمْ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ افْتَرَقُوا عَلَى اثْنَتَيْنِ وَسَبْعِينَ مِلَّةً - يَعْنِي الْأَهْوَاءَ - وَإِنَّ هَذِهِ الْأُمَّةَ سَتَفْتَرِقُ عَلَى ثَلَاثٍ وَسَبْعِينَ مِلَّةً، - يَعْنِي الْأَهْوَاءَ - اثْنَتَيْنِ وَسَبْعِينَ فِي النَّارِ وَوَاحِدَةً فِي الْجَنَّةِ وَهِيَ الْجَمَاعَةُ فَاعْتَصِمُوا بِهَا فَاعْتَصِمُوا بِهَا».

مروزی روایت انس بن مالک را هم آورده است:

«۵۳- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى، ثنا أَبُو الْمُغِيرَةِ، ثنا الْأَوْزَاعِيُّ، ثنا يَزِيدُ الرَّقَاشِيُّ، حَدَّثَنِي أَنَسُ بْنُ مَالِكٍ، قَالَ: ذُكِرَ عِنْدَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ رَجُلٌ فَذَكَرُوا قُوَّتَهُ فِي الْعَمَلِ وَاجْتِهَادَهُ فِي الْعِبَادَةِ، فَقَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: إِنَّ هَذَا أَوَّلُ قَرْنٍ خَرَجَ فِي أُمَّتِي لَوْ قَتَلْتُهُ مَا اخْتَلَفَ اثْنَانِ بَعْدَهُ مِنْ أُمَّتِي، إِنَّ بَنِي إِسْرَائِيلَ افْتَرَقَتْ عَلَى إِحْدَى وَسَبْعِينَ فِرْقَةً، وَإِنَّ أُمَّتِي سَتَفْتَرِقُ عَلَى ثِنْتَيْنِ وَسَبْعِينَ فِرْقَةً كُلُّهَا فِي النَّارِ إِلَّا فِرْقَةً وَاحِدَةً»، قَالَ يَزِيدُ الرَّقَاشِيُّ: وَهِيَ الْجَمَاعَةُ (السنة للمروزي: ص ۲۱؛ نیز بنگرید: مسند ابی یعلی از انس: ۵/۵۶۵، ۵۶۸).

وقتی این روایت با این وسعت در السنه ابن ابی عاصم و مروزی می‌آید، چرا نباید ابوبکر خلال (م ۳۱۱) آن را در کتاب مهم السنه خود نقل کند؟ آیا او مانند بخاری و مسلم، حدیث افتراق را درست نمی‌دانسته است؟ عجلتاً پاسخ را مثبت می‌دانم.

اما جدا از آثاری مانند السنه ابن ابی عاصم یا مروزی، در کتاب‌هایی که شرح عقاید اهل سنت است، حدیث «ستفترق» به مثابه یک رکن ثابت مورد استناد قرار می‌گیرد و بر اساس آن همه فرقه‌های اهل بدعت، ذیل گروه‌های اهل جهنم جای می‌گیرند و اهل حدیث، فرقه ناجیه شناخته می‌شوند. بر بهاری در شرح السنه (ص ۹۱) آورده است: «واعلم أن رسول الله صلى الله عليه و [آله و] سلم قال: ستفترق أمتي على ثلاث وسبعين فرقة كلها في النار إلا واحدة، وهي الجماعة، قيل: يا رسول الله من هم؟ قال: ما أنا عليه اليوم وأصحابي».

نکته اضافه این است که در اینجا به جای «الجماعة» و «السواد الأعظم»، تعبیر «ما أنا عليه اليوم و اصحابی» با عنوان فرقه درست و ناجیه آمده است.

بر بهاری سپس شرحی درباره شکل‌گیری بدعت‌ها می‌دهد. او از زمان عمر شروع می‌کند تا زمان عثمان که اختلاف‌ها آغاز شد و مردم گروه‌گروه و احزاب شدند تا زمان انقلاب عباسی که با تعبیر

«خلافة بنی فلان» از آنان یاد می‌کند و آنها را معاصر طبقه چهارم تابعین می‌داند. او می‌گوید در این دوره بود که «فَشَت البدع» و فرقه‌ها ایجاد شدند. عبارت او این است:

«وهكذا كان الدين إلى خلافة عمر وهكذا كان في زمن عثمان، فلما قتل عثمان جاء الاختلاف والبدع، وصار الناس أحزابا وصاروا فرقا، فمن الناس من ثبت على الحق عند أول التغيير، وقال به ودعا الناس إليه، فكان الأمر مستقيما حتى كانت الطبقة الرابعة في خلافة بنی فلان انقلب الزمان وتغير الناس جدا، وفشت البدع، وكثرت الدعاة إلى غير سبيل الحق والجماعة، ووقعت المحن في شيء لم يتكلم به رسول الله صلى الله عليه وسلم، ولأصحابه، ودعوا إلى الفرقة».

ب) کتاب الشريعة آجری

پیش از این به دو مورد مشابه یعنی کتاب السنه ابن ابی عاصم و کتاب السنه مروزی پرداختیم که هر دو از قرن سوم بودند. اما در الشريعة ابوبکر محمد بن حسین آجری (م ۳۶۰) از قرن چهارم، یک فصل مستقل درباره این حدیث آمده است. در این زمان، دو نسل از زمان ابن ابی عاصم گذشته است و تعداد روایات این فصل، در اینجا از طرق مختلف آمده و بیش از روایاتی است که در السنه ابن ابی عاصم آمده بود. در اینجا نیز یک باب مستقل درباره «افتراق الامم فی دینهم» آمده است.

روایت اول را آجری بدون سند مستقیم از رسول (ص) نقل می‌کند، رسول (ص) هم از «عن امة موسى» (هفتادویک فرقه) و بعد «عن امة عيسى» (هفتاد و دو ملت) و یکی بر آن می‌افزاید و عدد فرقه‌های امت محمد هفتاد و سه می‌شود، سخن گفته‌اند. همه در «نار» هستند و تنها یکی در «بهشت» خواهد بود؛ گروه ناجیه هم «الجماعة» و «السواد الاعظم» و «ما انا عليه اليوم واصحابي» است. بنابراین اینجا همه آن تعبیر یک جا آمده است. در ادامه افزون بر خود حدیث از طرق خاص، برخی توضیحات دیگر هم آمده است؛ از جمله همان سخن یوسف بن اسباط که درباره عدد توضیح می‌دهد که اساس آن فرقه‌ها، چهار تاست و اینکه هر کدام هجده گروه می‌شوند تا عدد ۷۲ به «السنة للمروزي» (ص ۲۱) به دست آید. طبعاً فرقه هفتاد و سوم، همان «جماعت» خواهد بود. جای دیگر در ابن ابی عاصم، این هجده را فقط برای شیعه گفته بود که گذشت. کلمه ناجیه آنچنان که در روایت وارد شود، قدری متأخر است و البته در اینجا خواهیم دید که از زبان پیامبر (ص) آمده است.

روایات نقل شده در الشريعة بدین شرح است:

«بَابُ ذِكْرِ افْتِرَاقِ الْأُمَمِ فِي دِينِهِمْ وَعَلَى كَمْ تَفْتَرِقُ هَذِهِ الْأُمَّةُ؟ قَالَ مُحَمَّدُ بْنُ الْحُسَيْنِ رَحِمَهُ اللَّهُ: أَخْبَرَنَا النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: عَنْ أُمَّةٍ مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ: «أَنْتُمْ اخْتَلَفُوا عَلَى إِحْدَى وَسَبْعِينَ

مَلَّةٌ، كُلُّهَا فِي النَّارِ إِلَّا وَاحِدَةً»، وَأَخْبَرَنَا عَنْ أُمِّهِ عَيْسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّهُمْ اخْتَلَفُوا عَلَيْهِ عَلَى اثْنَتَيْنِ وَسَبْعِينَ مَلَّةً، إِحْدَى وَسَبْعُونَ مِنْهَا فِي النَّارِ وَوَاحِدَةً فِي الْجَنَّةِ، قَالَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «وَتَعْلَمُوا أُمَّتِي الْفَرِيقَيْنِ جَمِيعًا تَزِيدُ عَلَيْهِمْ فِرْقَةً وَاحِدَةً، ثِنْتَانِ وَسَبْعُونَ مِنْهَا فِي النَّارِ وَوَاحِدَةً فِي الْجَنَّةِ» ثُمَّ إِنَّهُ سُئِلَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «مَنْ النَّاجِيَةُ؟» فَقَالَ فِي حَدِيثٍ: «مَا أَنَا عَلَيْهِ وَأَصْحَابِي» وَفِي حَدِيثٍ قَالَ: «السَّوَادُ الْأَعْظَمُ» وَفِي حَدِيثٍ قَالَ: «وَاحِدَةً فِي الْجَنَّةِ، وَهِيَ الْجَمَاعَةُ» قُلْتُ أَنَا: وَمَعَانِيهَا وَاحِدَةً إِنْ شَاءَ اللَّهُ تَعَالَى (الشریعة للأجری: ۳۰۲/۱).

«۲۰- حَدَّثَنَا أَبُو بَكْرِ بْنُ أَبِي دَاوُدَ قَالَ: حَدَّثَنَا الْمُسَيَّبُ بْنُ وَاضِحٍ قَالَ: سَمِعْتُ يُوسُفَ بْنَ أَشْبَاطٍ يَقُولُ: "أُصُولُ الْبِدْعِ أَرْبَعُ: الرِّوَاغُ، وَالْحَوَارِجُ، وَالْقَدَرِيَّةُ، وَالْمُرْجَنَةُ، ثُمَّ تَتَشَعَّبُ كُلُّ فِرْقَةٍ ثَمَانِي عَشْرَةَ طَائِفَةً، فَبِئْسَ اثْنَتَانِ وَسَبْعُونَ فِرْقَةً، وَالثَّلَاثَةُ وَالسَّبْعُونَ الْجَمَاعَةُ الَّتِي قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: إِنَّهَا النَّاجِيَةُ» (الشریعة للأجری: ۳۰۳/۱).

«۲۱- أَخْبَرَنَا أَبُو مُحَمَّدٍ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ صَالِحٍ الْبُخَارِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا عَبْدَةُ بْنُ عَبْدِ الرَّحِيمِ الْمَرْزُوقِيُّ قَالَ: نَا النَّضْرُ بْنُ شُمَيْلٍ قَالَ: نَا مُحَمَّدُ بْنُ عَمْرٍو، عَنْ أَبِي سَلَمَةَ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: تَفَرَّقَ الْيَهُودُ وَالنَّصَارَى عَلَى إِحْدَى، أَوْ اثْنَتَيْنِ وَسَبْعِينَ فِرْقَةً وَتَفْتَرِقُ أُمَّتِي عَلَى ثَلَاثٍ وَسَبْعِينَ فِرْقَةً» (الشریعة للأجری: ۳۰۴/۱).

«۲۲- حَدَّثَنَا أَبُو بَكْرِ بْنُ أَبِي دَاوُدَ قَالَ: حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ خَشْرَمٍ قَالَ: أَخْبَرَنَا الْفَضْلُ بْنُ مُوسَى، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَمْرٍو، عَنْ أَبِي سَلَمَةَ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: تَفَرَّقَتِ الْيَهُودُ عَلَى إِحْدَى أَوْ اثْنَتَيْنِ وَسَبْعِينَ فِرْقَةً، وَاخْتَلَفَتِ النَّصَارَى عَلَى إِحْدَى أَوْ اثْنَتَيْنِ وَسَبْعِينَ فِرْقَةً، وَتَفْتَرِقُ أُمَّتِي عَلَى ثَلَاثٍ وَسَبْعِينَ فِرْقَةً» (الشریعة للأجری: ۳۰۶/۱).

«۲۳- وَأَخْبَرَنَا أَبُو عَبْدِ اللَّهِ أَحْمَدُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ عَبْدِ الْجَبَّارِ الصُّوفِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا الْهَيْثَمُ بْنُ حَارِجَةَ قَالَ: حَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ بْنُ عِيَّاشٍ، عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ زِيَادٍ بْنِ أَنْعَمٍ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ يَزِيدٍ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَمْرٍو رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا أَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ: "لَيَأْتِيَنَّ عَلَى أُمَّتِي مَا أَتَى عَلَى بَنِي إِسْرَائِيلَ: تَفَرَّقَ بَنُو إِسْرَائِيلَ عَلَى اثْنَتَيْنِ وَسَبْعِينَ مَلَّةً وَتَفْتَرِقُ أُمَّتِي عَلَى ثَلَاثٍ وَسَبْعِينَ، تَزِيدُ عَلَيْهِمْ، كُلُّهَا فِي النَّارِ إِلَّا مَلَّةً وَاحِدَةً، فَقَالُوا: مَنْ هَذِهِ الْمَلَّةُ الْوَاحِدَةُ؟ قَالَ: مَا أَنَا عَلَيْهَا وَأَصْحَابِي" (الشریعة للأجری: ۳۰۷/۱).

«۲۴- حَدَّثَنَا أَبُو الْفَضْلِ جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ الصَّنَدَلِيُّ قَالَ: نَا أَبُو بَكْرٍ بْنُ زَنْجُوهِ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يُوسُفَ الْفُزَيْبِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا شَفِيَّانُ يَعْنِي الثَّوْرِيَّ، عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ زِيَادٍ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ يَزِيدٍ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَمْرٍو قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: "لَيَأْتِيَنَّ عَلَى أُمَّتِي مِثْلُ مَا أَتَى عَلَى بَنِي

إِسْرَائِيلَ مِثْلًا بِمِثْلِ حَدْوِ النَّعْلِ بِالنَّعْلِ، وَإِنَّ بَنِي إِسْرَائِيلَ تَفَرَّقُوا عَلَى اثْنَتَيْنِ وَسَبْعِينَ مِلَّةً، وَإِنَّ أُمَّتِي سَتَفْتَرِقُ عَلَى ثَلَاثٍ وَسَبْعِينَ مِلَّةً، كُلُّهَا فِي النَّارِ إِلَّا مِلَّةً وَاحِدَةً» قِيلَ: مَنْ هِيَ يَا رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ؟ قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: مَا أَنَا عَلَيْهِ الْيَوْمَ وَأَصْحَابِي (الشریعة للأجری: ۳۰۸/۱).

«حَدَّثَنَا أَبُو شُعَيْبٍ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ الْحَسَنِ الْحَرَانِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا عَاصِمُ بْنُ عَلِيٍّ قَالَ: نَا أَبُو مَعْشَرٍ وَأَخْبَرَنَا أَبُو عَبْدِ اللَّهِ أَحْمَدُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ عَبْدِ الْجَبَّارِ الصُّوفِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا ابْنُ بَكَّارٍ قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو مَعْشَرٍ، عَنْ يَعْقُوبَ بْنِ زَيْدٍ بْنِ طَلْحَةَ، عَنْ زَيْدِ بْنِ أَسْلَمَ، عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ ذَكَرَ حَدِيثًا طَوِيلًا قَالَ فِيهِ: وَحَدَّثَهُمْ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ عَنِ الْأُمِّ فَقَالَ: «تَفَرَّقَتْ أُمَّةُ مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ عَلَى إِحْدَى وَسَبْعِينَ مِلَّةً، سَبْعُونَ مِنْهَا فِي النَّارِ وَوَاحِدَةٌ فِي الْجَنَّةِ، وَتَفَرَّقَتْ أُمَّةُ عِيسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ عَلَى اثْنَتَيْنِ وَسَبْعِينَ مِلَّةً، إِحْدَى وَسَبْعُونَ مِنْهَا فِي النَّارِ وَوَاحِدَةٌ فِي الْجَنَّةِ» وَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «وَتَعْلَمُوا أُمَّتِي عَلَى الْفُرْقَتَيْنِ جَمِيعًا بِمِلَّةٍ وَاحِدَةٍ، اثْنَتَانِ وَسَبْعُونَ مِنْهَا فِي النَّارِ، وَوَاحِدَةٌ فِي الْجَنَّةِ؟» قَالُوا: مَنْ هُمْ يَا رَسُولَ اللَّهِ؟ قَالَ: الْجَمَاعَةُ (الشریعة للأجری: ۳۰۹/۱).

۶۵۱

آینه پژوهش | ۲۱۵ و ۲۱۶
سال ۳۶ | شماره ۵ و ۶
آذر و دی/ بهمن و اسفند ۱۴۰۴

«قَالَ يَعْقُوبُ بْنُ زَيْدٍ: فَكَانَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ إِذَا حَدَّثَ بِهَذَا الْحَدِيثِ، عَنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ تَلَا فِيهِ قُرْآنًا {وَمَنْ قَوْمٌ مُوسَى أُمَّةٌ يَهْدُونَ بِالْحَقِّ وَبِهِ يَعْدِلُونَ} [الأعراف: ۱۵۹] ثُمَّ ذَكَرَ أُمَّةَ عِيسَى فَقَرَأَ {وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْكِتَابِ آمَنُوا وَاتَّقَوْا لَكَفَّرْنَا عَنْهُمْ سَيِّئَاتِهِمْ وَلَأَدْخَلْنَاهُمْ جَنَّاتِ النَّعِيمِ وَلَوْ أَنَّهُمْ أَقَامُوا التَّوْرَةَ وَالْإِنْجِيلَ وَمَا أَنزَلْنَا إِلَيْهِمْ مِنْ رَحْمَةٍ لَأَكَلُوا مِنْ فَوْقِهِمْ وَمَنْ تَحْتَ أَرْجُلِهِمْ، مِنْهُمْ أُمَّةٌ مُقْتَصِدَةٌ وَكَثِيرٌ مِنْهُمْ سَاءَ مَا يَعْمَلُونَ} [المائدة: ۶۶] قَالَ: ثُمَّ ذَكَرَ أُمَّتَنَا فَقَرَأَ {وَمِمَّنْ خَلَقْنَا أُمَّةٌ يَهْدُونَ بِالْحَقِّ وَبِهِ يَعْدِلُونَ} [الأعراف: ۱۸۱] (الشریعة للأجری: ۳۱۰/۱).

«۲۶- وَأَخْبَرَنَا أَبُو عُبَيْدٍ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ بْنِ حَرْبٍ الْقَاضِي قَالَ: حَدَّثَنَا الْحَسَنُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ الصَّبَّاحِ الرَّغْفَرَانِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا شَبَابَةُ يَعْنِي ابْنَ سَوَّارٍ قَالَ: أَخْبَرَنَا سُلَيْمَانُ بْنُ طَرِيفٍ، عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «يَا ابْنَ سَلَامَ، عَلَى كَمْ تَفَرَّقَتْ بَنُو إِسْرَائِيلَ؟» قَالَ: عَلَى وَاحِدَةٍ وَسَبْعِينَ أَوْ اثْنَتَيْنِ وَسَبْعِينَ فِرْقَةً، كُلُّهُمْ يَشْهَدُ عَلَى بَعْضٍ بِالضَّلَالَةِ، قَالُوا: أَفَلَا تُخْبِرُنَا لَوْ قَدْ خَرَجْتَ مِنَ الدُّنْيَا فَتَفَرَّقَ أُمَّتُكَ، عَلَى مَا يَصِيرُ أَمْرُهُمْ؟ قَالَ نَبِيُّ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «بَلَى، إِنَّ بَنِي إِسْرَائِيلَ تَفَرَّقُوا عَلَى مَا قُلْتَ وَسَتَفْتَرِقُ أُمَّتِي عَلَى مَا افْتَرَقَتْ عَلَيْهِ بَنُو إِسْرَائِيلَ، وَسَتَزِيدُ فِرْقَةً وَاحِدَةً لَمْ تَكُنْ فِي بَنِي إِسْرَائِيلَ» وَذَكَرَ الْحَدِيثَ (الشریعة للأجری: ۳۱۱/۱).

«۲۷- وَحَدَّثَنَا أَبُو عَبْدِ اللَّهِ أَحْمَدُ بْنُ أَبِي عَوْفٍ الْبَزْوَريُّ قَالَ: حَدَّثَنَا سُؤَيْدُ بْنُ سَعِيدٍ قَالَ: حَدَّثَنَا مُبَارَكُ بْنُ سُحَيْنٍ، عَنْ عَبْدِ الْعَزِيزِ بْنِ صُهَيْبٍ، عَنْ أَنَسِ بْنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ:

افْتَرَقَتْ بَنُو إِسْرَائِيلَ عَلَى إِحْدَى وَسَبْعِينَ فِرْقَةً، وَإِنْ أُمَّتِي سَتَفْتَرِقُ عَلَى ثَلَاثٍ وَسَبْعِينَ فِرْقَةً، كُلُّهَا فِي النَّارِ إِلَّا السَّوَادَ الْأَعْظَمَ» (الشریعة للأجری: ۳۱۲/۱).

«۲۸- وَحَدَّثَنَا أَبُو بَكْرِ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنُ عَبْدِ الْحَمِيدِ الْوَاسِطِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا زُهَيْرُ بْنُ مُحَمَّدٍ الْمَرْوَزِيُّ قَالَ: نَا أَحْمَدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ يُونُسَ قَالَ: نَا أَبُو بَكْرٍ بْنُ عَيَّاشٍ، عَنْ مُوسَى بْنِ عُبَيْدَةَ، عَنْ ابْنَةِ سَعْدٍ، عَنْ أَبِيهَا سَعْدٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: "افْتَرَقَتْ بَنُو إِسْرَائِيلَ عَلَى إِحْدَى وَسَبْعِينَ مِلَّةً، وَلَنْ تَذْهَبَ الْأَيَّامُ وَاللَّيَالِي حَتَّى تَفْتَرِقَ أُمَّتِي عَلَى مِثْلِهَا أَوْ قَالَ: عَنْ مِثْلِ ذَلِكَ، وَكُلُّ فِرْقَةٍ مِنْهَا فِي النَّارِ إِلَّا وَاحِدَةً وَهِيَ الْجَمَاعَةُ» (الشریعة للأجری: ۳۱۳/۱)

[حدیث بنت سعد او سعده: الابانة الكبرى ابن بطه، ۳۶۷/۱].

«۲۹- أَخْبَرَنَا إِبْرَاهِيمُ بْنُ مُوسَى الْجَوْزِيُّ قَالَ: نَا مُحَمَّدُ بْنُ هَارُونَ أَبُو نَشِيطٍ، وَإِبْرَاهِيمُ بْنُ هَانِئٍ النَّيْسَابُورِيُّ قَالَا: حَدَّثَنَا أَبُو الْمُغِيرَةِ قَالَ: حَدَّثَنَا صَفْوَانُ قَالَ: حَدَّثَنِي أَزْهَرُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ الْحَرَازِيُّ، عَنْ أَبِي عَامِرٍ الْهَوْزَنِيِّ، عَنْ مُعَاوِيَةَ بْنِ أَبِي سُفْيَانَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا أَنَّهُ قَامَ حِينَ صَلَّى الظُّهْرَ بِالنَّاسِ بِمَكَّةَ فَقَالَ: أَلَا إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَامَ فِينَا فَقَالَ: «أَلَا إِنَّ مَنْ كَانَ قَبْلَكُمْ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ افْتَرَقُوا عَلَى اثْنَتَيْنِ وَسَبْعِينَ مِلَّةً، وَإِنْ هَذِهِ الْأُمَّةُ سَتَفْتَرِقُ عَلَى ثَلَاثٍ وَسَبْعِينَ، اثْنَتَانِ وَسَبْعُونَ فِي النَّارِ وَوَاحِدَةٌ فِي الْجَنَّةِ، وَهِيَ الْجَمَاعَةُ» قَالَ مُحَمَّدُ بْنُ الْحُسَيْنِ رَحِمَهُ اللَّهُ: رَحِمَ اللَّهُ عَبْدًا حَذَرَ هَذِهِ الْفِرْقَ، وَجَانِبَ الْبِدْعِ وَلَمْ يَتَّبِعْ، وَلَرِمَ الْأَثَرِ فَطَلَبَ الطَّرِيقَ الْمُسْتَقِيمَ، وَاسْتَعَانَ بِمَوْلَاهُ الْكَرِيمِ» (الشریعة للأجری: ۳۱۴/۱).

تنوع نقل این روایت در الشریعه، منعکس‌کننده نیاز مسلمانان اهل حدیث به استفاده از این خبر برای ارائه تصویری از فرقه‌ها و تقسیم آنها به جهنمی و بهشتی بوده است. باب بعدی در الشریعه، احادیث «تحدیر امت از پیروی از امم سابق است». خیلی عادی است که در این دوره، تعداد طرق افزایش یافته و تعابیر هم متنوع شود.

«بَابُ ذِكْرِ خَوْفِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ عَلَى أُمَّتِهِ وَتَحْذِيرِهِ إِيَّاهُمْ سُنَنَ مَنْ قَبْلَهُمْ مِنَ الْأُمَمِ» (الشریعة للأجری: ۳۱۷/۱).

بهتر است آنچه را درباره طرق حدیث «ستفترق» در شرح اصول اعتقاد اهل السنة و الجماعة لالکائی (۱۱۱/۱) آمده است تکرار نکنیم که به همین قیاس است. در این کتاب، پس از اخبار تحدیر امت از پیروی از امم سابقه، خبر «ستفترق» را به نقل از انس بن مالک، از عوف بن مالک، معاویه و ابوامامه آورده است (همه روایات افتراق در شرح اصول اعتقاد لالکائی: ۱۱۱/۱-۱۱۴، ۱۱۵).

ج) روایت سنن دارمی و ابن ماجه

همان‌گونه که کتاب‌های «السنه» حرکتی برای تدوین عقاید اهل سنت است، کتاب‌هایی هم که به نام مسند و صحیح شناخته می‌شوند، همین جایگاه را از زاویه دیگری را دارند. تفاوت آنها در این است که السنه‌ها اعتقادی‌ترند؛ اما مسندها و صحیح‌ها، مدل عمومی‌تری را برای ارائه معارف حدیثی به مثابه تنها معارف دینی درست ارائه می‌دهند. در مسند دارمی، بابی با عنوان «باب افتراق الامم» آمده است و در آن چند روایت از شماره ۳۹۹۱-۳۹۹۳ از ابوهریره، عوف بن مالک و انس بن مالک آورده شده است (مسند الدارمی: ۱۷/۳). در دو مورد، فرقه نجات‌یافته همان «الجماعه» است. در سنن ابن ماجه نیز دو روایت آمده است (سنن ابن ماجه: ۸۳۹). در کنار آن روایت سنت پیروی امت اسلامی از امام قبلی هم در یک روایت مستقل آمده است: «حَدَّثَنَا أَبُو بَكْرِ بْنُ أَبِي شَيْبَةَ، حَدَّثَنَا يَزِيدُ بْنُ هَارُونَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَمْرٍو، عَنْ أَبِي سَلَمَةَ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: "لَتَتَّبِعَنَّ سُنَّةَ مَنْ كَانَ قَبْلَكُمْ، بَاعًا بِنَاعٍ، وَذِرَاعًا بِذِرَاعٍ، وَشِبْرًا بِشِبْرٍ، حَتَّىٰ لَوْ دَخَلُوا فِي جُحْرٍ ضَبَّ لَدَخَلْتُمْ فِيهِ". قَالُوا: يَا رَسُولَ اللَّهِ! الْيَهُودُ وَالنَّصَارَى؟ قَالَ: "فَمَنْ إِذَا؟" (سنن ابن ماجه: ص ۸۳۹، ت هادی). همچنان این ابهام وجود دارد که چرا این روایت با بیش از دوازده راوی صحابی، در صحیح بخاری و مسلم نیامده است.

۶۵۳

آینه پژوهش | ۲۱۵ و ۲۱۶
سال ۳۶ | شماره ۵ و ۶
آذر و دی/ بهمن و اسفند ۱۴۰۴

خطبه علی بن ابی‌طالب (ع) در ربذه و حدیث افتراق

طبری بعد از نقل خبری از «شعبی» درباره سفر امام علی (ع) به ربذه - در مسیر رفتن به سمت عراق - که حاوی گفتگویی بین امام و جماعتی از مردمان قبیله طی است، روایتی به نقل از سیف بن عمر با سند همیشگی خود در نقل روایات سیف «کَتَبَ إِلَيَّ السَّيِّفُ، عَنْ شُعَيْبٍ، عَنْ سَيْفٍ، عَنْ مُحَمَّدٍ وَطَلْحَةَ» آورده است که می‌گوید امام علی (ع) در ربذه نامه به کوفیان نوشت و در آن مطالبی آورده از آنان استمداد می‌کند تا به او یاری برسانند (تاریخ الطبري = تاریخ الرسل والملوک، وصلة تاریخ الطبري: ۴/ ۴۷۸-۴۷۹).

امام در همان ربذه خطبه‌ای خواند و در آن خطبه چنین گفت: «بَقِيَ عَلَيَّ بِالرَّبْذَةِ يَتَهَيَّأُ، وَأُرْسَلُ إِلَى الْمَدِينَةِ فَلَحِقَهُ مَا أَرَادَ مِنْ دَابَّةٍ وَسِلَاحٍ، وَأَمْرُ أَمْرِهِ وَقَامَ فِي النَّاسِ فَخَطَبْتُهُمْ، وَقَالَ: إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ أَعَزَّنَا بِالْإِسْلَامِ وَرَفَعَنَا بِهِ وَجَعَلَنَا بِهِ إِخْوَانًا بَعْدَ ذَلَّةٍ وَقَلَّةٍ وَتَبَاغُضٍ وَتَبَاعُدٍ، فَجَرَى النَّاسُ عَلَى ذَلِكَ مَا شَاءَ اللَّهُ، الْإِسْلَامُ دِينُهُمُ وَالْحَقُّ فِيهِمْ وَالْكِتَابُ إِمَامُهُمْ، حَتَّى أَصِيبَ هَذَا الرَّجُلُ بِأَيْدِي هَؤُلَاءِ الْقَوْمِ الَّذِينَ نَزَعَهُمُ الشَّيْطَانُ لِيُنَزَّعَ بَيْنَ هَذِهِ الْأُمَّةِ، أَلَا إِنَّ هَذِهِ الْأُمَّةَ لَا بَدَّ مُفْتَرِقَةٍ كَمَا افْتَرَقَتِ الْأُمَمُ قَبْلَهُمْ، فَتَعُوذُ بِاللَّهِ مِنْ شَرِّ مَا هُوَ كَائِنٌ ثُمَّ عَادَ ثَانِيَةً، فَقَالَ: إِنَّهُ لَا بَدَّ مِمَّا هُوَ كَائِنٌ أَنْ يَكُونَ، أَلَا

وَإِنَّ هَذِهِ الْأُمَّةَ سَتَفْتَرُونَ عَلَى ثَلَاثٍ وَسَبْعِينَ فِرْقَةً، شَرُّهَا فِرْقَةٌ تَنْتَحِلُنِي وَلَا تَعْمَلُ بِعَمَلِي، فَقَدْ أَدْرَكْتُمْ وَرَأَيْتُمْ فَالْزُمُوا دِينَكُمْ وَاهْدُوا بِهَدْيِ نَبِيِّكُمْ ص، وَاتَّبِعُوا سُنَّتَهُ، وَاعْرِضُوا مَا أَشْكَلُ عَلَيْكُمْ عَلَى الْقُرْآنِ، فَمَا عَزَفَهُ الْقُرْآنُ فَالْزُمُوهُ وَمَا أَنْكَرَهُ فَرُدُّوهُ، وَارْضَوْا بِاللَّهِ جَلَّ وَعَزَّ رَبًّا وَبِالْإِسْلَامِ دِينًا وَبِمُحَمَّدٍ نَبِيًّا، وَبِالْقُرْآنِ حَكَمًا وَإِمَامًا: على عليه السلام در ربنده ماند تا آماده شود و به مدینه فرستاد و آنچه می‌خواست از مرکب و سلاح به او رسید. کار خود را سامان داد و در میان مردم برخاست و خطبه‌ای ایراد کرد و گفت: همانا خداوند عزوجل ما را به اسلام عزت بخشید و به آن رفعت داد و به وسیله آن، پس از خواری و کمی و دشمنی و دوری ما را برادر گردانید. مردم بر همین راه بودند تا آن‌گاه که خدا خواست، اسلام دینشان بود؛ حق در میانشان و کتاب پیشوای آنان؛ تا این مرد به دست این قومی که شیطان برانگیختشان تا میان این امت فتنه افکند، گرفتار شد. آگاه باشید که این امت ناگزیر پراکنده خواهد شد، چنان‌که امت‌های پیش از آنان پراکنده شدند. پس از شر آنچه واقع‌شدنی است به خدا پناه می‌بریم. سپس بار دیگر بازگشت و گفت: بی‌گمان آنچه مقدر است ناگزیر واقع خواهد شد. آگاه باشید که این امت به هفتاد و سه فرقه منشعب خواهد شد؛ بدترین آنها فرقه‌ای است که به من انتساب می‌جوید ولی به کار من عمل نمی‌کند. شما دریافته و دیده‌اید؛ پس بر دین خود پایدار باشید و به هدایت پیامبران (ص) راه برید و سنت او را پیروی کنید؛ و هرچه بر شما مشتبه شد بر قرآن عرضه کنید؛ پس هرچه را قرآن شناساند، به آن ملتزم شوید و هرچه را انکار کرد، بازگردانید؛ و به خداوند جلّ و عزّ به عنوان پروردگار و به اسلام به عنوان دین و به محمد (ص) به عنوان پیامبر و به قرآن به عنوان داور و پیشوا خشنود باشید».

این روایت که گویا از برساخته‌های سیف است و جز در طبری و مآخذ برگرفته از او نیامده است، در ضمن مشتمل بر حدیث افتراق و تحلیلی کامل است. اسلام آمد و همه چیز بر روال بود تا این مرد - یعنی عثمان - به دست قومی که شیطان آنها را تحریک کرده بود، گرفتار شد. بنابراین این روایت در جریانی ساخته شده است که می‌خواهد کشته شدن عثمان را آغاز فتنه بداند، ضمن آنکه حالت هوادارانه‌ای به عثمان دارد و مخالفان را تحریک‌شده شیطان می‌داند. در اینجا بود که امام می‌گوید - بدون آنکه به رسول نسبت دهد - : این امت به هفتاد و سه فرقه منشعب خواهد شد؛ سپس تأکید می‌کند که راه نجات این است که پیرو پیامبران باشید.

در تفسیر السمرقندی (بحرالعلوم: ۲۲۹/۳) روایت افتراق از امام علی (ع) و با وساطت حارث اعور، صحابی شیعی آن حضرت نقل شده است:

«قال أبو الليث: حدثنا الخليل بن أحمد. قال: حدثنا الباغندي. قال: حدثنا محمد بن سلمة، عن أبي سنان، عن عمرو بن مرة، عن أبي البحتري، عن الحارث الأعور، عن علي بن أبي طالب

قال: قيل للنبي صلى الله عليه وسلم: إن أمتك ستفترق من بعدك. فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم: «بلى». فقالوا: ما المخرج منها. فقال جبريل لرسول الله صلى الله عليه وسلم: قال: كتاب الله العزيز الذي لا يأتيه الباطل من بين يديه، ولا من خلفه، تنزيل من حكيم حميد. من ابتغى العلم في غيره، أضله الله، ومن حكم بغيره، قصمه الله، وهو الذكر الحكيم، والنور المبين، والصراف المستقيم، فيه خبر من كان قبلكم، وبيان من بعدكم، والحكم فيما بينكم هو الفصل المبين، وهو الفصل، وليس بالهزل، وهو الذي سمعته الجن، فقالوا: إنا سمعنا قرأاً عجباً لا يخلق على طول الدهر، ولا تنقضي عبره، ولا تفنى عجائبه، ثم قال للحارث خذها إليك يا أعور».

این روایت به بیان تعداد فرقه‌ها نمی‌پردازد؛ همچنین اصل این سخن که امت من هفتاد و چند فرقه می‌شوند، از پیامبر (ص) نقل نمی‌شود، بلکه در آن آمده است که از رسول (ص) پرسیدند: آیا امت تو بعد از تو متفرق خواهند شد؟ فرمود بلی. سؤال شد راه نجات از آن چیست؟ فرمودند کتاب خدا و در این باره یعنی کتاب خدا و محور بودن آن توضیحی دادند.

چنان‌که آشکار است، منبع این روایت، یک اثر سنی و در کتاب دانشمند مشهور ابواللیث سمرقندی (م ۳۷۳) است. جالب است که مشابه آن در یک اثر شیعی که متعلق به همان نواحی است، با تفاوتی آمده است؛ در تفسیر عیاشی (م ۳۲۰) (۶/۱) که از نظر زمانی مقدم بر ابواللیث است، روایت به نقل از حسن بن علی به این شکل آمده است:

«عن الحسن بن علي قال قيل لرسول الله ص: إن أمتك ستفتتن فسئل ما المخرج من ذلك فقال: كتاب الله العزيز الذي لا يأتيه الباطل من بين يديه ولا من خلفه، تنزيل من حكيم حميد، من ابتغى العلم في غيره أضله الله. ومن ولي هذا الأمر من جبار فعمل بغيره قصمه الله. وهو الذكر الحكيم والنور المبين والصراف المستقيم، فيه خبر ما قبلكم ونبأ ما بعدكم، وحكم ما بينكم وهو الفصل ليس بالهزل، وهو الذي سمعته الجن فلم تنأه أن قالوا «إنا سمعنا قرأناً عجباً يهدي إلى الرشد فآمنّا به» ولا يخلق على طول الرد، ولا ينقضي عبره ولا تفنى عجائبه».

در این روایت به جای عبارت «ستفترق بعدک» که در روایت ابواللیث است، عبارت «ان امتک ستفتتن» آمده است. طبعاً ساختار دو روایت یکی است.

روایت ترکیبی و شگفت و هم‌زمان تحلیلی ابن حبان

اگر درباره یک روایت و تطورات آن، اصلاح مداوم در آن و ویرایش‌های لازم را به عنوان نیاز زمان در نظر بگیریم، در بسیاری از مواقع می‌توانیم تفاوت‌های یک روایت را درک کنیم. روایت افتراق در روایتی که

در المجروحین ابن حبان آمده - و البته نوعاً به این دلیل در این کتاب می‌آید که سند آنها مشکل دارد - یک نمونه تحلیلی و کامل است که در گذر زمان ویرایش شده است. اگر ما در هر روایتی از طرق پیشین، نکته‌ای افزوده می‌دیدیم، این باریک روایت نسبتاً جامع‌تر داریم. در این منبع می‌گویید این روایت از ابوالدرداء، ابوامامه باهلی، انس بن مالک و واثله بن اسقع نقل شده است.

«كثير بن مَرْوَانَ السَّلْمِيُّ مِنْ أَهْلِ فَلَسْطِينَ يَرْوِي عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ يَزِيدَ الدِّمَشْقِيِّ رَوَى عَنْهُ مُحَمَّدُ بْنُ الصَّبَّاحِ الْجُرْجَانِيُّ وَهُوَ صَاحِبُ حَدِيثِ الْمَرَاءِ مُنْكَرُ الْحَدِيثِ جَدًّا لَا يَجُوزُ الْإِخْتِجَاجُ بِهِ وَلَا الرَّوَايَةُ عَنْهُ إِلَّا عَلَى جِهَةِ التَّعَجُّبِ رَوَى عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ يَزِيدَ الدِّمَشْقِيِّ قَالَ حَدَّثَنِي أَبُو الدَّرْدَاءِ وَأَبُو أَمَامَةَ الْبَاهِلِيُّ وَأَنْسُ بْنُ مَالِكٍ وَوَاثِلَةُ بْنُ الْأَسْقَعِ قَالُوا خَرَجَ عَلَيْنَا رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَنَحْنُ نَتَمَارَى فِي شَيْءٍ مِنَ الدِّينِ فَغَضِبَ عَلَيْنَا غَضَبًا شَدِيدًا لَمْ يَغْضَبْ مِثْلَهُ ثُمَّ انْتَهَرَ فَقَالَ يَا أُمَّةَ مُحَمَّدٍ لَا تَهَيِّجُوا عَلَى أَنْفُسِكُمْ وَهَجَ النَّارُ ثُمَّ قَالَ بِهَذَا أَمَرْتُكُمْ أَلَيْسَ عَنْ هَذَا نَهَيْتُكُمْ أَوَلَيْسَ قَدْ هَلَكَ مَنْ قَبْلَكُمْ بِهَذَا ثُمَّ قَالَ ذُرُوا الْمِرَاءَ لِقَلَّةِ خَيْرِهِ ذُرُوا الْمِرَاءَ فَإِنَّ نَفْعَهُ قَلِيلٌ وَيُهِيجُ الْعَدَاوَةَ بَيْنَ الْإِخْوَانِ ذُرُوا الْمِرَاءَ فَإِنَّ الْمِرَاءَ لَا تُؤْمَنُ فَتَنْتُهُ ذُرُوا الْمِرَاءَ فَإِنَّ الْمِرَاءَ يُورِثُ الشَّكَّ وَيَحْبِطُ الْعِلْمَ ذُرُوا الْمِرَاءَ فَإِنَّ الْمُؤْمِنَ لَا يُمَارِي ذُرُوا الْمِرَاءَ فَإِنَّ الْمُمَارِيَّ قَدْ تَمَثَّ حَسَارَتُهُ ذُرُوا الْمِرَاءَ فَكُفَّاكَ إِنَّمَا أَنْ لَا تَزَالَ مُمَارِيًّا ذُرُوا الْمِرَاءَ فَإِنَّ الْمُمَارِيَّ لَا أَشْفَعُ لَهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ ذُرُوا الْمِرَاءَ فَأَنَا زَعِيمٌ بِثَلَاثَةِ بَيُوتٍ فِي الْجَنَّةِ فِي وَسْطِهَا وَرِثَاضِهَا وَأَغْلَاهَا لِمَنْ تَرَكَ الْمِرَاءَ وَهُوَ صَادِقٌ ذُرُوا الْمِرَاءَ فَإِنَّ أَوَّلَ مَا نَهَانِي عَنْهُ رَبِّي بَعْدَ عِبَادَةِ الْأَوْثَانِ وَشُرْبِ الْخَمْرِ الْمِرَاءُ ذُرُوا الْمِرَاءَ فَإِنَّ الشَّيْطَانَ قَدْ آيَسَ أَنْ يُعْبَدَ وَلَكِنَّهُ قَدْ رَضِيَ مِنْكُمْ بِالتَّخْرِيشِ وَهُوَ الْمِرَاءُ فِي الدِّينِ ذُرُوا الْمِرَاءَ فَإِنَّ بَنِي إِسْرَائِيلَ افْتَرَقُوا عَلَى إِحْدَى وَسَبْعِينَ فِرْقَةً وَالتَّنَّصَرَى عَلَى اثْنَتَيْنِ وَسَبْعِينَ فِرْقَةً وَإِنْ أُمَّتِي سَتَفْتَرِقُ عَلَى ثَلَاثٍ وَسَبْعِينَ فِرْقَةً كُلُّهُمْ عَلَى الضَّلَالِ إِلَّا السَّوَادَ الْأَعْظَمَ قَالُوا يَا رَسُولَ اللَّهِ وَمَا السَّوَادُ الْأَعْظَمُ قَالَ مَنْ كَانَ عَلَى مَا أَنَا عَلَيْهِ وَأَصْحَابِي مَنْ لَمْ يَمَارِ فِي دِينٍ وَلَمْ يُكْفَرْ أَحَدًا مِنْ أَهْلِ التَّوْحِيدِ بِذَنْبٍ ثُمَّ قَالَ إِنَّ الْإِسْلَامَ بَدَأَ غَرِيبًا وَسَيَعُودُ كَمَا بَدَأَ فَطُوبَى لِلْغُرَبَاءِ قَالُوا يَا رَسُولَ اللَّهِ وَمَنِ الْغُرَبَاءُ قَالَ الَّذِينَ يُضْلِحُونَ إِذَا فَسَدَ النَّاسُ وَلَا يَمَارُونَ فِي دِينِ اللَّهِ وَلَا يَكْفُرُونَ أَحَدًا مِنْ أَهْلِ التَّوْحِيدِ بِذَنْبٍ أَخْبَرَنَا الثَّقَفِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الصَّبَّاحِ الْجُرْجَانِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا كَثِيرُ بْنُ مَرْوَانَ الْفَلَسْطِينِيُّ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ يَزِيدَ الدِّمَشْقِيِّ (المجروحين لابن حبان ت زايد: ٢٢٥/٢؛ ذم الكلام و اهله: ٦٤/١).

ترجمه روایت چنین است:

«كثير بن مروان سلمی، از اهل فلسطین، از عبدالله بن یزید دیمشقی روایت می‌کند. محمد بن صباح جرجانی از او روایت کرده است. او همان راوی حدیث «مراء» (جدال) است؛ حدیث‌هایش به شدت مُنْكَر است؛ نه می‌توان به او احتجاج کرد و نه از او روایت آورد، مگر از

باب شگفتی. او از عبدالله بن یزید دمشقی روایت کرده که گفت: ابوالدرداء و ابوامامه باهلی و انس بن مالک و وائله بن الأسقع به من خبر دادند که گفتند: رسول خدا ﷺ بر ما وارد شد در حالی که درباره چیزی از دین مجادله می‌کردیم؛ پس بر ما سخت خشم گرفت، چنان خشمی که مانند آن را خشم نگرفته بود. سپس ما را تندی کرد و فرمود: «ای امت محمد، شعله آتش را بر خود برنیزانید؛ آیا به این کار فرمانتان دادم؟ آیا از این کار نهیتان نکردم؟ آیا کسانی که پیش از شما بودند با همین کار هلاک نشدند؟» سپس فرمود: «از جدال دست بردارید که خیرش اندک است. از جدال دوری کنید که سودش کم و میان برادران دشمنی برمی‌انگیزد. از جدال دوری کنید که از فتنه آن ایمن نیستید. از جدال دوری کنید که جدال، شک می‌زاید و دانش را حبط می‌کند. از جدال دوری کنید که مؤمن جدال نمی‌کند. از جدال دوری کنید که جدال‌کننده زیانش به کمال رسیده است. از جدال دوری کنید که همین برای گناه تو بس است که پیوسته اهل جدال باشی. از جدال دوری کنید که من در روز قیامت برای جدال‌کننده شفاعت نمی‌کنم. از جدال دوری کنید که من ضامن سه خانه در بهشت - در میانه آن، در باغ‌هایش و در بلندترین جای آن - برای کسی هستم که با آنکه راستگوست، جدال را ترک کند. از جدال دوری کنید که نخستین چیزی که پروردگارم پس از پرستش بت‌ها و نوشیدن شراب مرا از آن نهی کرد، همین جدال بود. از جدال دوری کنید که شیطان نومید شده است از آنکه پرستیده شود، اما به تحریک و برانگیختن میان شما راضی شده و آن همان جدال در دین است. از جدال دوری کنید که بنی‌اسرائیل بر هفتادویک فرقه و نصاری بر هفتادودو فرقه شدند و امت من بر هفتادوسه فرقه خواهد شد؛ همه بر گمراهی‌اند مگر «سواد اعظم». گفتند: «ای رسول خدا، سواد اعظم چه کسانی‌اند؟» فرمود: «کسانی که بر همان چیزی باشند که من و اصحابم بر آنیم؛ آنان که در دین مجادله نمی‌کنند و هیچ‌کس از اهل توحید را به سبب گناهی تکفیر نمی‌کنند». (و راوی افزود: ما را ثقفی خبر داد و گفت: محمد بن صباح جرجانی گفت: کثیر بن مروان فلسطینی از عبدالله بن یزید دمشقی روایت کرد).

به نظر می‌رسد محدثان سهل‌گیر هم این روایت را قبول ندارند؛ اما مهم ساختار آن است که جذاب و کامل است. در اینجا تعبیر «سواد اعظم» در تفسیر فرقه ناجیه آمده است؛ همچنین شرحی هم که در برخی نقل‌ها برای آن بود، «ما انا علیه الیوم و اصحابی» در ادامه آمده است. همچنین تأکید شده است که اینها گروهی هستند که اهل مجادله نیستند. این اشاره به اصحاب رأی و معتزله است. در واقع این اهل بدعت اهل مجادله و گفتگوی مداوم با یکدیگر در مباحث اعتقادی هستند.

یکی از نکات در این روایت، این است که توصیه شده است: «از مرء و جدال در دین دست بردارید». این مضمون به منازعات قرن سوم میان اهل حدیث و اهل رأی برمی‌گردد؛ آن‌گونه که مکرراً اهل حدیث تأکید داشتند که باید در امر دین، جدل و بحث را کنار گذاشت. توضیحات مفصلی که در آن آمده است این فضا را منعکس می‌کند. این تحلیل بر آن است تا بگوید جدل و بحث و نظر در دین سبب فرقه‌فرقه شدن مسلمانان می‌شوند.

یک بار دیگر هم این پرسش را مطرح کردیم: آیا روایت هفتادودو فرقه یک روایت آخرالزمانی است؟ در این روایت با ضمیمه کردن روایت «الاسلام سیعود غریبا کما بدأ غریبا» این حس را تقویت می‌کند که روایت می‌خواهد نوعی تحول آخرالزمانی را درباره تقسیم فرقه‌ها نشان دهد. اصولاً روایت مزبور، روایت آخرالزمانی است زمان اول و زمان آخر را در مفهوم غربت با یکدیگر منطبق می‌کند.

روایت افتراق از عبدالله بن عمرو بن عاص

روایت افتراق به نقل از عبدالله بن عمرو بن عاص را طبرانی در المعجم الكبير (۵۲/۱۴) و حاکم در مستدرک (۴۴۸/۱) آورده است.

«حدثنا حفص الرقي، قال: ثنا قبيصة؛ قال: ثنا سفیان، عن عبد الرحمن بن زياد، عن عبد الله بن يزيد، عن عبد الله بن عمرو، قال: قال رسول الله صلى الله عليه وسلم: «لَيَأْتِيَنَّ عَلَى أُمَّتِي مَا أَتَى عَلَى بَنِي إِسْرَائِيلَ؛ لَوْ كَانَ فِيهِمْ مَنْ يَأْتِي أُمَّهُ عَلَانِيَةً، كَانَ فِيهِمْ مَنْ يَأْتِي أُمَّهُ عَلَانِيَةً؛ حَذَوِ النَّعْلَ بِالنَّعْلِ. وَإِنَّ بَنِي إِسْرَائِيلَ افْتَرَقُوا عَلَى ثِنْتَيْنِ وَسَبْعِينَ فِرْقَةً، وَإِنَّ أُمَّتِي سَتَفْتَرِقُ عَلَى ثَلَاثَةٍ وَسَبْعِينَ فِرْقَةً، كُلُّهَا فِي النَّارِ إِلَّا فِرْقَةً وَاحِدَةً». قيل: يا رسول الله، من هم؟ قال: مَا أَنَا عَلَيْهِ وَأَصْحَابِي» (و نیز در: الابانة الكبرى ابن بطه، ۳۶۹/۱).

تأکید بر دنباله‌روی امت اسلامی از بنی اسرائیل و در واقع دنباله‌روی از آن در آغاز روایت با تأکید آمده است. در ادامه یک تعبیر افزون بر تأکید بیشتر هم آمده است؛ اینکه اگر در بنی اسرائیل کسی آشکارا با مادرش [نزدیکی] کرده باشد، آن اتفاق در این امت هم رخ خواهد داد.

ترجمه روایت این است: «... از عبدالله بن عمرو که گفت: رسول خدا ﷺ فرمود: بی‌گمان بر امت من همان خواهد آمد که بر بنی اسرائیل آمد؛ اگر در میان آنان کسی بود که آشکارا با مادر خود هم‌بستر می‌شد، در میان این امت نیز کسی آشکارا با مادر خود هم‌بستر خواهد شد؛ موبه‌مو و گام‌به‌گام همچون تطابق نعل با نعل. و همانا بنی اسرائیل به هفتادودو فرقه تقسیم شدند و امت

من به هفتاد و سه فرقه تقسیم خواهد شد؛ همه در آتش اند جز یک فرقه. گفته شد: ای رسول خدا، آنان کدام‌اند؟ فرمود: «کسانی که بر همان راهی هستند که من و یارانم بر آنیم».

شاید یک یادآوری بی‌مناسبت نباشد و آن اینکه تلقی منابع از «عبدالله بن عمرو» در این روایت، پسر عمرو بن عاص است که از قضا، تحت تأثیر اسرائیلیات و یهودیات است. اما در طرق این روایت، نامی از «کثیر بن عبدالله بن عمرو بن عوف» به میان می‌آید که روایت را «عن ابیه عن جدّه» نقل کرده است. آیا ممکن است خلطی میان عبدالله بن عمرو بن عوف با عبدالله بن عمرو بن عاص صورت گرفته باشد؟ سند شناخته‌شده «کثیر بن عبدالله بن عمرو بن عوف مزنی» در نهایت به عمرو بن عوف مزنی می‌رسد که صحابی است.

روایت عمرو بن عوف مزنی در حدیث افتراق را حاکم نیشابوری روایت می‌کند و به دنبال آن روایت دنباله‌روی مسلمانان از بنی اسرائیل را آورده است:

فأخبرناه على بن حمّشاذ العَدْلُ، ثنا إسماعيل بن إسحاق القاضي والعبّاس بن الفضل الأسفاطي، قال: ثنا إسماعيل بن أبي أُويس، حدّثني كَثِيرُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَمْرٍو بْنِ عَوْفِ بْنِ زَيْدٍ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ جَدِّهِ قَالَ: كُنَّا قُعُودًا حَوْلَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فِي مَسْجِدِهِ، فَقَالَ: "لَتَسْلُكُنَّ سَنَنَ مَنْ قَبْلَكُمْ حَذْوِ النَّعْلِ بِالنَّعْلِ، وَلَتَأْخُذَنَّ مِثْلَ أَخْذِهِمْ إِنْ شَبَّرَ فَشَبَّرَ وَإِنْ ذَرَاَعًا فَذَرَاَعًا" وَدُنْبَالِ أَنْ: «وَإِنْ بَاعًا فَبَاعًا، حَتَّى لَوْ دَخَلُوا جُحَرَ صَبٍّ لَدَخَلْتُمْ فِيهِ، أَلَا إِنَّ بَنِي إِسْرَائِيلَ افْتَرَقَتْ عَلَى مُوسَى عَلَى سَبْعِينَ فِرْقَةً، كُلُّهَا ضَالَّةٌ إِلَّا فِرْقَةً وَاحِدَةً: الْإِسْلَامَ وَجَمَاعَتَهُمْ، وَإِنَّهَا افْتَرَقَتْ عَلَى عِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ عَلَى إِحْدَى وَسَبْعِينَ فِرْقَةً، كُلُّهَا ضَالَّةٌ إِلَّا فِرْقَةً وَاحِدَةً: الْإِسْلَامَ وَجَمَاعَتَهُمْ، ثُمَّ إِنَّكُمْ تَكُونُونَ عَلَى اثْنَتَيْنِ وَسَبْعِينَ فِرْقَةً، كُلُّهَا ضَالَّةٌ إِلَّا فِرْقَةً وَاحِدَةً: الْإِسْلَامَ وَجَمَاعَتَهُمْ (المستدرک: ۴۴۸/۱-۴۴۹).

در این روایت، تأکید مضاعفی بر قاعده مشابهت کارهای مسلمانان با بنی اسرائیل «حذو النعل بالنعل» شده است.

این روایت با افزوده‌ای در بخش اول، آنجا که اطراف پیامبر نشست‌اند، و دنبال آن عارض شدن حالت غش بر آن حضرت، سپس بازگشت به حالت عادی و سؤال ایشان از انصار و در ادامه همین روایت، در السنه ابن ابی عاصم (۲۵/۱) نیز آمده است. در این طریق به جای گفتن اینکه همه فرقه‌ها در جهنم هستند، جز یکی که در بهشت است، آمده است: «کُلُّهَا ضَالَّةٌ إِلَّا فِرْقَةً الْإِسْلَامَ وَجَمَاعَتَهُمْ».

طرح مسئله «ناجیه»: باب فی الفرقة الناجیه

بی‌راه نیست اگر بگویم علم ملل و نحل زاییده این حدیث است؛ چنان‌که کتاب‌هایی از قرن چهارم که بخشی درباره ملل و نحل است یا تمام آنها تقریباً از این حدیث استفاده می‌کنند. در موردی به جای اینکه درباره حدیث «افتراق الامم» یا «افتراق الامة» بحث کند، از «الفرقة الناجیه» یاد می‌کند. این عنوان از چه زمانی درست شده است؟ پیش از این اشاره کردم که تعبیر ناجیه، جای الجماعه بود. عجالتاً در کتاب مفید العلوم و مبیّد الهموم (منسوب به ابوبکر خوارزمی م ۳۸۳) بابی با عنوان «الباب الخامس فی الفرقة الناجیه» دارد. وی در آنجا دو صفحه در معرفی فرقه‌های مختلف دارد.

کتاب الفرق بین الفرق (ص ۴) بحث از حدیث افتراق را در ضمن بابی آورده است:

«الباب الاول فی بیان الحدیث المأثور فی افتراق الامة»

أخبرنا أبو سهل بشر بن أحمد بن بشار الإسفرائيني قَالَ أَخْبَرَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ نَاجِيَةَ قَالَ حَدَّثَنَا وَهْبُ بْنُ بَقِيَّةَ عَنْ خَالِدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَمْرٍو عَنْ أَبِي سَلَمَةَ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ افْتَرَقَتِ الْيَهُودُ عَلَى إِحْدَى وَسَبْعِينَ فِرْقَةً وَتَفَرَّقَتِ النَّصَارَى عَلَى اثْنَتَيْنِ وَسَبْعِينَ فِرْقَةً وَتَفْتَرِقُ أُمَّتِي عَلَى ثَلَاثٍ وَسَبْعِينَ فِرْقَةً.

أخبرنا أبو مُحَمَّد عبد الله بن مُحَمَّد بن علي بن زياد السميني العدل الثقة قَالَ أَخْبَرَنَا أَحْمَدُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ عَبْدِ الْجَبَّارِ قَالَ حَدَّثَنَا الْهَيْثَمُ بْنُ خَارِجَةَ قَالَ حَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ بْنُ عَبَّاسٍ عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ زِيَادٍ عَنْ أَنَعَمَ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ يَزِيدَ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَمْرٍو، قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ لِيَأْتِيَنِي عَلَى أُمَّتِي مَا أَتَى عَلَى بَنِي إِسْرَائِيلَ تَفْرُقَ بَنُو إِسْرَائِيلَ عَلَى اثْنَتَيْنِ وَسَبْعِينَ مِلَّةً وَتَسْتَفْتِرُقُ أُمَّتِي عَلَى ثَلَاثٍ وَسَبْعِينَ مِلَّةً تَزِيدُ عَلَيْهِمْ مِلَّةً كُلُّهُمْ فِي النَّارِ إِلَّا مِلَّةً وَاحِدَةً، قَالُوا: يَا رَسُولَ اللَّهِ مِنَ الْمِلَّةِ الْوَاحِدَةِ الَّتِي تَنْقَلِبُ قَالَ مَا أَنَا عَلَيْهِ وَأَصْحَابِي.

أخبرنا القَاضِي أَبُو مُحَمَّد عبد الله بن عمر المَالِكِي قَالَ حَدَّثَنَا أَبِي عَنْ أَبِيهِ قَالَ حَدَّثَنَا الْوَلِيدُ بْنُ مَسْلَمَةَ قَالَ حَدَّثَنَا الْإِوزَاعِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا قَتَادَةُ عَنْ أَنَسٍ عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ: إِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ افْتَرَقَتْ عَلَى إِحْدَى وَسَبْعِينَ فِرْقَةً وَإِنْ أُمَّتِي سَتَفْتَرُقُ عَلَى ثِنْتَيْنِ وَسَبْعِينَ فِرْقَةً كُلُّهَا فِي النَّارِ إِلَّا وَاحِدَةً وَهِيَ الْجَمَاعَةُ.

قَالَ عبد القاهر للحديث الوارد في افتراق الامة أسانيد كثيرة وقد رواه عن النبي صلى الله عليه وسلم جماعة من الصحابة: كأنس بن مالك وأبي هريرة وأبي الدرداء وجابر وأبي سعيد الخدري

وروى عَنْ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ ذِمَّ الْقَدْرِيَّةَ وَأَتَتْهُمْ مَجُوسُ هَذِهِ الْأُمَّةِ وَرَوَى عَنْهُ ذِمَّ الْمَرْجَنَةَ مَعَ الْقَدْرِيَّةِ وَرَوَى عَنْهُ أَيْضًا ذِمَّ الْمَارِقِينَ وَهُمْ الْخَوَارِجُ وَرَوَى عَنْ أَغْلَامِ الصَّحَابَةِ ذِمَّ الْقَدْرِيَّةَ وَالْمَرْجَنَةَ وَالْخَوَارِجَ الْمَارِقَةَ وَقَدْ ذَكَرَهُمْ عَلَى رِضَى اللَّهِ عَنْهُ فِي خُطْبَتِهِ الْمَعْرُوفَةِ بِالزَّهْرَاءِ وَبَرَى فِيهَا مِنْ أَهْلِ الْأَدِيمَاتِ، وَقَدْ عَلِمَ كُلُّ ذِي عَقْلٍ مِنْ أَصْحَابِ الْمَقَالَاتِ الْمُنَسُوبَةِ إِلَى أَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ لَمْ يَرِدْ بِالْفِرْقِ الْمَذْمُومَةِ الَّتِي أَهْلُ النَّارِ فَرَّقَ الْفُقَهَاءُ الَّذِينَ اخْتَلَفُوا فِي فُرُوعِ الْفِقْهِ مَعَ اتِّفَاقِهِمْ عَلَى أَصُولِ الدِّينِ لِأَنَّ الْمُسْلِمِينَ فِيمَا اخْتَلَفُوا فِيهِ مِنْ فُرُوعِ الْحَلَالِ وَالْحَرَامِ عَلَى قَوْلَيْنِ أَحَدُهُمَا قَوْلُ مَنْ يَرَى تَصْوِيبَ الْمُجْتَهِدِينَ كُلِّهِمْ فِي فُرُوعِ الْفِقْهِ وَفَرَقَ الْفِقْهُ كُلَّهَا عَنْهُمْ مَصِيبُونَ، وَالثَّانِي قَوْلُ مَنْ يَرَى فِي كُلِّ فِرْعٍ تَصْوِيبَ وَاحِدٍ مِنَ الْمُتَخَلِّفِينَ فِيهِ وَتَخَطُّنَ الْبَاقِينَ مِنْ غَيْرِ تَضْلِيلٍ مِنْهُ لِلْمَخْطِئِ فِيهِ، وَإِنَّمَا فَصَلَ النَّبِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِذِكْرِ الْفِرْقِ الْمَذْمُومَةِ فَرَقَ أَصْحَابَ الْأَهْوَاءِ الضَّالَّةِ الَّذِينَ خَالَفُوا الْفِرْقَةَ النَّاجِيَةَ فِي أَبْوَابِ الْعَدْلِ وَالتَّوْحِيدِ أَوْ فِي التَّوَعُّدِ وَالْوَعِيدِ أَوْ فِي بَابِ الْقُدْرِ وَالِاسْتِطَاعَةِ أَوْ فِي تَقْدِيرِ الْخَيْرِ وَالشَّرِّ أَوْ فِي بَابِ الْهِدَايَةِ وَالضَّلَالَةِ أَوْ فِي بَابِ الْإِرَادَةِ وَالْمَشِيئَةِ أَوْ فِي بَابِ الرُّوْيَةِ وَالْإِدْرَاكِ أَوْ فِي بَابِ صِفَاتِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَأَسْمَائِهِ وَأَوْصَافِهِ أَوْ فِي بَابِ مِنْ أَبْوَابِ التَّعْدِيلِ وَالتَّجْوِيزِ أَوْ فِي بَابِ مِنْ أَبْوَابِ الثَّبُوتِ وَشُرُوطِهَا وَتَحْوِهَا مِنَ الْأَبْوَابِ الَّتِي اتَّفَقَ عَلَيْهَا أَهْلُ الشُّنَّةِ وَالْجَمَاعَةِ مِنْ فَرِيقِي الرَّأْيِ وَالْحَدِيثِ عَلَى أَصْلِ وَاحِدٍ خَالَفَهُمْ فِيهَا أَهْلُ الْأَهْوَاءِ الضَّالَّةِ مِنَ الْقَدْرِيَّةِ وَالْخَوَارِجِ وَالرَّوَافِضِ وَالنَّجَارِيَةِ وَالْجَهْمِيَّةِ وَالْمَجَسَّمَةِ وَالْمَشْبَهَةِ وَمَنْ جَرَى مِنْ فِرْقِ الضَّلَالِ، فَإِنَّ الْمُخْتَلِفِينَ فِي الْعَدْلِ وَالتَّوْحِيدِ وَالْقُبُورِ وَالْأَسْلَافِ مُتَحَدُونَ الرُّوْيَةِ وَالصِّفَاتِ وَالتَّعْدِيلِ وَالتَّجْوِيزِ وَفِي شُرُوطِ الثَّبُوتِ وَالْإِمَامَةِ يَكْفُرُ بَعْضُهُمْ بِبَعْضٍ فَصَحَّ تَأْوِيلُ الْحَدِيثِ الْمَرْوِيِّ فِي افْتِرَاقِ الْأُمَّةِ ثَلَاثًا وَسَبْعِينَ فِرْقَةً إِلَى هَذَا النَّوعِ مِنَ الْإِخْتِلَافِ دُونَ الْأَنْوَاعِ الَّتِي اخْتَلَفَتْ فِيهَا أُمَّةُ الْفِقْهِ مِنْ فُرُوعِ الْأَحْكَامِ فِي أَبْوَابِ الْحَلَالِ وَالْحَرَامِ أَوْ لَيْسَ فِيمَا بَيْنَهُمْ تَكْفِيرٌ وَلَا تَضْلِيلٌ فِيمَا اخْتَلَفُوا فِيهِ مِنْ أَحْكَامِ الْفُرُوعِ، وَسَنَذَكُرُ الْفِرْقَ الَّتِي رَجَعَ إِلَيْهَا تَأْوِيلُ الْخَبَرِ الْمَرْوِيِّ فِي افْتِرَاقِ الْأُمَّةِ فِي الْبَابِ الَّذِي يَلِي مَا نَحْنُ فِيهِ إِنْ شَاءَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ.

آینه پژوهش | ۲۱۵ و ۲۱۶
سال ۳۶ | شماره ۵ و ۶
آذر و دی/ بهمن و اسفند ۱۴۰۴

بغدادی در آغاز، روایت را از ابوهریره، عبدالله بن عمرو بن عاص و انس مالک نقل کرده است؛ سپس اشاره می‌کند که تعداد دیگری از صحابه هم آن را روایت کرده‌اند و نام هشت نفر را ذکر می‌کند. در ضمن برای تأیید اصل حدیث می‌گوید روایاتی در مذمت قدریه و مرجئه و خوارج از رسول (ص) نقل شده است. آن‌گاه می‌گوید فرقه‌هایی که در فقه با یکدیگر اختلاف دارند، مشمول این حدیث

نمی‌شوند و این انشعابات و افتراقات، فقط مواردی را دربر می‌گیرد که در عدل و توحید و نبوت با یکدیگر اختلاف دارند؛ فرقه‌هایی چون قدریه، خوارج، روافض، نجاریه، جهمیه، مجسمه و مشبهه که در بحث توحید، صفات و شروط نبوت و امامت با یکدیگر اختلاف نظر دارند.

خطیب بغدادی و روایت افتراق الامة

خطیب بغدادی (م ۴۶۳) در قرنی می‌زیست که همه چیز تثبیت شده است. احادیث در قرن اول سایه روشن هستند؛ اما در قرن دوم تا سوم، مدام در حال شکل‌گیری و ویرایش هستند و در قرن چهارم و پنجم، در حال نتیجه‌دادن و به‌حاصل‌نشدن. خطیب در شرف اصحاب الحدیث روایت را نقل می‌کند؛ سند او در دو نقل مسند، به انس می‌رسد که همان شکل کوتاهی است که در منابع دیگر از او نقل شده است. پس از آن مطلبی را مسند از احمد بن حنبل نقل می‌کند و اینکه او گفته است: اگر مقصود از آن یک فرقه «اهل حدیث» نباشند، من نمی‌دانم چه کسانی ممکن است باشند؛ بنابراین به جای «ما انا علیه الیوم و اصحابی»، «الجماعة»، «السواد الاعظم» «الناجیه» تصریح به اهل حدیث می‌شود که دقیقاً نام مشخص یک فرقه است؛ فرقه‌ای که برابر اهل رأی و البته برابر همه فرقه‌هایی است که اغلب به حدیث، از چشمی که اهل حدیث به آن می‌نگرند، باور ندارد. این مسئله شامل مرجئه و معتزله و خوارج می‌شود.

متن شرف أصحاب الحدیث للخطیب البغدادی (ص ۲۴) بدین شرح است:

قَوْلُهُ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «سَتَفْتَرِقُ أُمَّتِي عَلَى ثَلَاثٍ وَسَبْعِينَ فِرْقَةً»

أَخْبَرَنَا الْحَسَنُ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ إِبْرَاهِيمَ الْبَرْزُ، قَالَ: أَخْبَرَنَا أَحْمَدُ بْنُ إِسْحَاقَ بْنِ نِيخَابِ الطَّبَرِيِّ، قَالَ: حَدَّثَنَا إِسْحَاقُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ بَهْرَامَ الرِّيحَانِيِّ، بِهَمْدَانَ، قَالَ: حَدَّثَنَا الْحَجَّاجُ بْنُ يُوسُفَ بْنِ قُتَيْبَةَ بْنِ مُسْلِمٍ الْأَصْبَهَانِيِّ، قَالَ: حَدَّثَنَا بِشْرُ بْنُ الْحُسَيْنِ، قَالَ: حَدَّثَنَا الزُّبَيْرُ بْنُ عَدِيٍّ، عَنْ أَنَسٍ، أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ: «افْتَرَقَتْ بَنُو إِسْرَائِيلَ عَلَى إِحْدَى وَسَبْعِينَ فِرْقَةً، وَالنَّصَارَى عَلَى ثِنْتَيْنِ وَسَبْعِينَ فِرْقَةً وَسَتَفْتَرِقُ أُمَّتِي عَلَى ثَلَاثٍ وَسَبْعِينَ فِرْقَةً، كُلُّهَا فِي النَّارِ إِلَّا فِرْقَةً وَاحِدَةً»

أَخْبَرَنَا أَبُو نُعَيْمٍ الْحَافِظُ، قَالَ: حَدَّثَنَا سُلَيْمَانُ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ أَيُّوبَ الطَّبَرَانِيِّ، قَالَ: حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ هَاشِمٍ الْبَغْلَبَكِيِّ، قَالَ: حَدَّثَنَا عَبْدُ الْمَلِكِ بْنُ الْأَصْبَغِ الْبَغْلَبَكِيُّ، قَالَ: حَدَّثَنَا الْوَلِيدُ بْنُ مُسْلِمٍ، قَالَ: حَدَّثَنَا الْأَوْزَاعِيُّ، قَالَ: حَدَّثَنِي قَتَادَةُ، عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ، قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «إِنَّ بَنِي إِسْرَائِيلَ افْتَرَقَتْ عَلَى إِحْدَى وَسَبْعِينَ فِرْقَةً وَإِنَّ أُمَّتِي سَتَفْتَرِقُ عَلَى ثِنْتَيْنِ وَسَبْعِينَ فِرْقَةً. كُلُّهَا فِي النَّارِ إِلَّا وَاحِدَةً: وَهِيَ الْجَمَاعَةُ».

حَدَّثَنِي عَبْدُ اللَّهِ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ عَلِيٍّ الشُّوزَرَجَانِيُّ، بِأَصْبَهَانَ، قَالَ سَمِعْتُ عَبْدَ اللَّهِ بْنَ أَبِي الْقَاسِمِ، يَقُولُ سَمِعْتُ أَحْمَدَ بْنَ مُحَمَّدٍ بْنَ رَوْهٍ، يَقُولُ: حَدَّثَنَا إِبْرَاهِيمُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ الْحَسَنِ، قَالَ: حَدَّثْتُ عَنْ أَحْمَدَ بْنَ حَنْبَلٍ، وَذَكَرَ، حَدِيثَ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «تَفْتَرِقُ الْأُمَّةُ عَلَى تَيْفٍ وَسَبْعِينَ فِرْقَةً، كُلُّهَا فِي النَّارِ إِلَّا فِرْقَةً»، فَقَالَ: إِنْ لَمْ يَكُونُوا أَصْحَابَ الْحَدِيثِ، فَلَا أَدْرِي مَنْ هُمْ.

حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ أَبِي الْحَسَنِ، قَالَ: أَخْبَرَنَا أَبُو الْقَاسِمِ بْنُ سَخْتَوَيْهِ، قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا الْعَبَّاسِ أَحْمَدَ بْنَ مَنْصُورٍ الْحَافِظَ بِصُورَ، يَقُولُ: سَمِعْتُ أَبَا الْحَسَنِ مُحَمَّدَ بْنَ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ بَشَرَ يَقُولُ: رَأَيْتُ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فِي الْمَنَامِ، فَقُلْتُ: مَنْ الْفِرْقَةُ النَّاجِيَةُ مِنْ ثَلَاثٍ وَسَبْعِينَ فِرْقَةً؟ قَالَ: «أَنْتُمْ يَا أَصْحَابَ الْحَدِيثِ».

مورد اخیر جالب است که عبدالله بن بشر در شهر فسا برای شاگردش ابوالعباس احمد بن منصور که اصل او از شهر صور بود، نقل می‌کند که پیامبر را در خواب دیده است و از او می‌پرسد: فرقه ناجیه از میان ۷۳ فرقه کدام است؟ حضرت پاسخ داده‌اند: شما ای اصحاب حدیث.

۶۶۳

آینه پژوهش | ۲۱۵ و ۲۱۶
سال ۳۶ | شماره ۵ و ۶
آذر و دی/ بهمن و اسفند ۱۴۰۴

حدیث «ستفترق» از خوارج تا اهل قیاس و زنادقه و قدریه

در روایت نوعی تقابل وجود دارد: ناجیه و غیرناجیه. اینجا چه کسانی هستند؟ ناجیه همان جماعت و سواد اعظم و تابعین صحابه و اهل حدیث هستند؛ اما در مقابل، غیرناجیه چه کسانی هستند؟

به نظر می‌رسد در قرون اولیه مهم بوده است که کدام فرقه باید منحرف اعلام شود؛ زیرا تعداد فرقه‌ها اندک بوده است. اما در ادامه پرسش مهم این بوده است که کدام یک از فرقه‌ها، فرقه ناجیه است. درباره پرسش اول، اوایل بحث اشاره کردیم که به نظر می‌رسد اصل حدیث درباره خوارج ساخته شده است؛ اما به تدریج از اهمیت خطر خوارج برای «جماعت اموی و پیروان آن» کاسته شد. در ادامه با پدید آمدن اهل رأی و تقابل اهل حدیث با آن و به عبارتی، قرار گرفتن آنها در مقابل اهل بدعت و رأی، مصداق اصلی انحراف، «اهل رأی و قیاس» بوده‌اند؛ از این رو این نکته در چند نقل به روشنی و صراحت آمده است.

از سوی دیگر، همیشه و در هر دوره‌ای لازم بوده است مصداق فرقه ناجیه مشخص شود. طبعاً در لابلای انشعابات جدید که هر کسی گروه انشعابی خود را مصداق فرقه ناجیه می‌داند، اینجا هم بر «اصحاب الحدیث» تمرکز می‌شود. دیدیم که در شرف اصحاب الحدیث از قول احمد بن حنبل آمده است که اگر ناجیه «اهل حدیث» نباشند، پس چه کسانی ممکن است باشند؟

در این باره که مصداق غیر ناجیه، اهل رأی هستند، در المستدرک علی الصحیحین (۱۰۳/۹) این حدیث از عوف بن مالک آمده است: «۸۵۳۰- أخبرنا محمد بن المؤمل بن الحسن، حدثنا الفضل بن محمد بن المسيّب، حدثنا نعيم بن حماد، حدثنا عيسى بن يونس، عن حريز بن عثمان، عن عبد الرحمن بن جبير بن نفير، عن أبيه، عن عوف بن مالك قال: قال رسول الله صلى الله عليه وسلم: "ستفترق أمتي على بضع وسبعين فرقة، أعظمها فرقة قوم يقيسون الأمور برأيهم، فيحرمون الحلال ويحللون الحرام". هذا حديث صحيح على شرط الشيخين، ولم يخرجاه».

در التبصرة فی أصول الفقه (ص ۴۳۲): [و المستصفي غزالي: ص ۲۹۵] آمده است: «وَاحْتَجُّوا أَيْضًا بِمَا رَوَى عَنْ النَّبِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّهُ قَالَ سَتَفْتَرِقُ أُمَّتِي فِرْقًا أَكْثَرُهَا قَوْمٌ يَقِيسُونَ الْأُمُورَ بِالرَّأْيِ؛ يَعْنِي بَدْرَيْنِ أَيْنَ فِرْقَتُهُمَا، أَهْلُ قِيَاسٍ يَأْتِيهِمْ أَمَّا أَهْلُ رَأْيٍ هَسْتَنْدُ. فِي التَّمْهِيدِ فِي أَصُولِ الْفَقْهِ (۴۰۲/۳) هم آمده است: «واحتج: بقول النبي صلى الله عليه وسلم: "ستفترق أمتي على بضع وسبعين فرقة أعظمها فتنة على أمتي قوم يقيسون/ الأمور برأيهم فيحللون الحرام ويحرمون الحلال".»

در الواضح فی أصول الفقه (۳۲۷/۵) آمده است: «ومنها: أَنَّ جَمِيعَهَا مُرَدُّدٌ بِمَا رَوَى عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: أَنَّهُ قَالَ: "سَتَفْتَرِقُ أُمَّتِي فِرْقًا، فَأَكْثَرُهَا فِتْنَةٌ الَّذِينَ يَقِيسُونَ الْأُمُورَ بِالرَّأْيِ".»

یک ویرایش بعدی در این روایت در تصریح به اینکه رسول (ص) نام «زنادقه» و «قدریه» را آورده، روایتی است که معاذ بن یاسین زیات در طریق آن است: «عن أبرد بن أشرس عن يحيى بن سعيد، عن أنس. ثم أخرجه من طريق يحيى بن يمان عن ياسين الزيات عن سعد بن سعيد، عن أنس ولفظه: تفترق أمتي على سبعين، أو إحدى وسبعين فرقة كلهم في الجنة إلا فرقة واحدة قالوا: يا رسول الله، من هم؟ قال: الزنادقة وهم القدرية» (لسان الميزان: ۹۶/۸). طبعاً یاسین در این روایت متهم به ضعف شده است و این روایت او پذیرفتنی نیست. درواقع او شانس آن را نداشته است تا روایت او پذیرفته شود. وی آشکارا نام زنادقه و اینکه زنادقه همان قدریه هستند را بر روایت افزوده است.

گروه یا گروه‌هایی که «زنادقه» نامیده می‌شدند، می‌توانستند هدف مناسبی برای اطلاق عنوان جهنمی باشند. راغب در الذریعة الی مکارم الشریعة (ص ۱۹۱) گوید: «وجميع الخلاف الواقع في هذه الأمة اثنان وسبعون على ما ورد في الخبر لا زائدا ولا ناقصا، وقد روي الخبر في ذلك على وجهين:

أحدهما: "ستفترق أمتي على اثنين وسبعين فرقة كلها في النار إلا واحدة"، وفي الخبر الآخر: "كلها في الجنة إلا واحدة" وهم الزنادقة». این بحث در این کتاب اساساً در ادامه بحث از این است که کدام یک درست است؟: «كلها في الجنة الا واحدة يا كلها في النار الا الواحدة».

روایت افتراق علیه اهل رأی

پیش از این اشاره کردیم که حدیث افتراق در عصر اول علیه خوارج بود؛ روزگاری هم برای سامان دادن به اختلافات کلی امت بود که رو به ازدیاد بود. در برخی از نقل‌ها، ویرایش آن به گونه‌ای است که علیه اهل رأی شکل گرفته است.

یکی از طرق روایت «ستفترق» از عوف بن مالک است؛ در برخی از نقل‌ها، ضمیمه‌ای دارد که آن را به طور مستقیم علیه اهل رأی و کسانی که به قیاس عمل می‌کرده‌اند، شکل داده است.

«مختصر زوائد مسند البزار علی الكتب الستة ومسند أحمد» (۱/۱۳۹): [و مسند البزار: ۱۸۶/۷]:
«حَدَّثَنَا عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ السَّجِسْتَانِيُّ، ثَنَا نَعِيمُ بْنُ حَمَادٍ، ثَنَا عَيْسَى ابْنُ يُونُسَ، عَنْ حُرَيْرِ بْنِ عُثْمَانَ، عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ جُبَيْرِ بْنِ نُفَيْرٍ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ عَوْفِ بْنِ مَالِكٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: "سَتَفْتَرِقُ أُمَّتِي عَلَى بَضْعٍ وَسَبْعِينَ فِرْقَةً أَكْثَرُهَا فِتْنَةٌ عَلَى أُمَّتِي قَوْمٌ يَقْسِمُونَ الْأُمُورَ بَرَأْيِهِمْ، يُحَرِّمُونَ الْحَلَالَ وَيُحِلُّونَ الْحَرَامَ".»

روشن است که تعبیر «اهل سنت» برابر «اهل رأی» شکل گرفته و عادی است که در این طریق، فرقه‌ای که بدترین فرق نامیده می‌شود، کسانی باشند که به قیاس باور دارند و حلال خدا را حرام کرده و حرام را حلال می‌کنند.

در طریق روایتی که از طریق عوف مالک نقل شده است، نعیم بن حماد فرد شناخته شده‌ای است که ما او را با کتاب الفتن و اخبار ملاحم می‌شناسیم؛ طبعاً به سادگی نباید از این نکته گذشت. اینکه نعیم بن حماد این حدیث را با سند آن ساخته باشد، امری محتمل است و ابن عدی در الکامل، درباره این طریق و ضعف آن سخن گفته است (الکامل فی ضعفاء الرجال، ۸/۲۵۳). وی در اینجا، ذیل مدخل نعیم بن حماد بحث می‌کند و همان آغاز می‌گوید: «كَانَ يَضَعُ الْحَدِيثَ فِي تَقْوِيَةِ السُّنَّةِ». روایت مزبور، به نام حدیث نعیم شهرت داشته است! (ذخيرة الحفاظ، ۱/۴۲۷) «وهذا الحديث كان يعرف بنعيم بن حماد بهذا». ضرب این حدیث، به نام نعیم بن حماد است.

«اصحاب» راوی حدیث افتراق

در مجموع با تجمیع نام‌های صحابه‌ای که در نقل‌های مختلف و فهرست‌های ارائه شده در گزارش ذکر شده‌اند، این حدیث دست کم از سوی ۱۴ صحابی نقل شده است:

ابو الدرداء: نام وی در روایت طولانی مروان بن کثیر (درباره نهی از "مراء") ذکر شده است.

ابوسعید الخدری: نام وی در فهرستی که در الفرق بین الفرق (منسوب به عبدالقاهر) ذکر شده، آمده است.

ابوامامه (الباهلی): نقل وی در بستر تاریخی مواجهه با خوارج در زمان عبدالملک بن مروان است.

ابوهریه: روایت وی در سنن دارمی، ابن ماجه و کتب دیگر آمده است.

ابی بن کعب: نام وی نیز در همان فهرست ذکر شده است.

انس بن مالک (یا مالک بن انس): روایت وی به صورت‌های کوتاه و همچنین در ضمن حکایت شگفت یزید الرقاشی آمده است.

جابر بن عبدالله (انصاری): روایت وی با ذیلی آمده است که عمر بن خطاب نیز در آن حاضر بوده و فرقه ناجیه را السواد الأعظم معرفی می‌کند.

عبدالله بن عمرو بن عاص: روایت وی در المعجم الکبیر طبرانی آمده است و بر پیروی امت اسلامی از بنی اسرائیل تأکید دارد.

عبدالله بن مسعود: روایت وی در السنة ابن ابی عاصم ذکر شده است.

علی بن ابی طالب: نقل وی در خطبه‌ای در ربذه آمده است و همچنین روایتی از حارث اعور از ایشان نقل شده است.

عمرو بن زید بن عوف: در روایت حاکم در مستدرک.

معاویه (بن ابی سفیان): نقل وی در چارچوب یک حکایت و علیه «قصه خوانان» در مکه آمده است.

وائله بن الأسقع: نام وی نیز در روایت مروان بن کثیر آمده است.

در کتاب مسائل الامامة منسوب به ناشیء اکبر، روایت مزبور از ابن عباس نقل شده است:

«عن نعيم بن بشير المروزي عن عبد الله بن المبارك عن معمر عن طاوس عن أبيه عن ابن عباس قال: سمعت رسول الله صلعم يقول «تفرقت أمة موسى على إحدى وسبعين فرقة واحدة منها في الجنة و البقية في النار، و تفرقت أمة عيسى على اثنين و سبعين فرقة واحدة منها في الجنة و البقية في النار، و ستفترق أمتي على ثلاث و سبعين فرقة واحدة منها في الجنة و البقية في النار» (مسائل الامامة ومقتطفات من الكتاب الاوسط [مسائل الامامة]، ص ۲۰).

روایت افتراق الامة در منابع شیعی

مدل تحلیل‌های شیعی دربارهٔ اختلافات پس از رسول (ص) با آنچه اهل سنت ارائه می‌دهند، متفاوت است؛ مثل آنچه ابوالحسن اشعری در آغاز مقالات الاسلامیین یا در پاره‌ای از کتاب‌های «السنه» آمده است. آنان با اینکه گاه تصریح دارند نخستین اختلاف بر سر امامت است، چون روال انتخاب ابوبکر را درست می‌دانند، جامعه را طی سه دهه تا حوادث کشته شدن عثمان، روی روال درست تفسیر می‌کنند. از دیدگاه آنان، از آن زمان فتنه آغاز شده است و در جمل، صفین و به‌ویژه جنگ نهروان، این اختلافات به اوج می‌رسد. اما در تفسیر شیعی، اختلاف و انحراف از همان روز اول پس از رحلت رسول آغاز شده است و جریان حاکم، مسیری را می‌رود که به هیچ‌وجه از نظر شیعه در صراط مستقیم نیست. در این زمینه به‌ویژه جریان تندرو شیعه، صحابه را به استثنای چند نفر بر بی‌راهه می‌داند و حتی آنان را به کفر - با تفسیرهای مختلف - متهم می‌کند. در مقدمه کتاب سلیم و نیز احادیث اول آن، چگونگی این دیدگاه آمده است و در جایی از آن، راوی از سلیم یعنی ابان می‌گوید آنچه در این کتاب آمده بود را دیدم - مطالعه کردم - و دریافتم که «فیها هلاک جمیع امة محمد من المهاجرین و الانصار و التابعین، غیر علی بن ابی طالب و اهل بیت»؛ بر اساس آن تمامی امت محمد از مهاجر و انصار و تابعین، اهل هلاکت هستند (کتاب سلیم: ۵۸۸/۲). زمانی هم که مطالب کتاب را بر علی بن الحسین عرضه می‌کند، به ایشان می‌گوید: «جعلت فداک، انّه لیضیق صدری ببعض ما فیه، لانی فیه هلاک امة محمد [رأساً] من المهاجرین و الانصار، و التابعین غیرکم اهل البيت و شیعتکم» (۵۶۰/۲). به هر حال، این تحلیلی از شروع اختلافات است که به کلی با تحلیل و تفسیر اهل سنت از شکل‌گیری اختلافات متفاوت است. خواهیم دید که برای اختلافات و تنوع آنها در پاره‌ای از روایات شیعی، مسیر دیگری تعریف شده است. با وجود این نکات، روایت افتراق که خیلی زود مشهور شد، در منابع شیعه هم آمده است. روایت افتراق در کتاب سلیم، همان عدد ۷۳ را دارد؛ هرچند فرقه ناجیه کسانی هستند که محبت امام علی را دارند. روایت هفتم کتاب سلیم این است:

«قال أبان، قال سلیم، و سمعت علی بن ابی طالب یقول: إِنَّ الْأُمَّةَ سَتَقْتَرِقُ عَلَى ثَلَاثٍ وَ سَبْعِينَ فِرْقَةً اثْنَتَانِ وَ سَبْعُونَ فِرْقَةً فِي النَّارِ وَ فِرْقَةٌ فِي الْجَنَّةِ وَ ثَلَاثَ عَشْرَةَ فِرْقَةً مِنَ الثَّلَاثِ وَ السَّبْعِينَ تَنْتَحِلُ مَحَبَّتَنَا أَهْلَ الْبَيْتِ وَاحِدَةً [مِنْهَا] فِي الْجَنَّةِ وَ اثْنَتَا عَشْرَةَ فِي النَّارِ وَ أَمَّا الْفِرْقَةُ [الْناجِيَةُ] الْمَهْدِيَّةُ [المؤملة] الْمُؤْمَنَةُ الْمُسْلِمَةُ الْمُوَافِقَةُ الْمُرْشِدَةُ فَهِيَ الْمُؤْتَمَنَةُ بِي الْمُسْلِمَةِ لِأَمْرِ الْمُطِيعَةِ لِي الْمُتَبَرِّئَةُ مِنْ عَدُوِّي الْمُحِبَّةُ لِي وَ الْمُبْغَضَةُ لِعَدُوِّي الَّتِي قَدْ عَرَفْتُ حَقِّي وَ إِمَامَتِي وَ فَرَضَ طَاعَتِي مِنْ كِتَابِ اللَّهِ وَ سُنَّةِ نَبِيِّهِ» (کتاب سلیم: ۶۰۵/۲).

در حالی که پیش از آن در انتهای روایت چهارم، روایت تکرار آنچه در میان بنی اسرائیل بوده، در امت محمد، تصریح شده و تعبیر شگفتی هم در پایان آن آمده است: «سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَقُولُ لَتَرْكَبَنَّ أُمَّتِي سُنَّةَ بَنِي إِسْرَائِيلَ حَذَوُ النَّعْلِ بِالنَّعْلِ [وَحَذَوُ] الْقَدَّةَ بِالْقَدَّةِ شِبْرًا بِشِبْرٍ وَزِرَاعًا بِزِرَاعٍ وَبَاعًا بِبَاعٍ حَتَّى لَوْ دَخَلُوا جُحْرًا لَدَخَلُوا فِيهِ مَعَهُمْ إِنَّ التَّوْرَةَ وَالْقُرْآنَ كَتَبَهُ مَلَكٌ وَاحِدٌ فِي رَقٍّ وَاحِدٍ بِقَلَمٍ وَاحِدٍ وَجَرَّتِ الْأُمْتَالُ وَالسُّنَنُ سَوَاءً: هَمَانَا أُمَّتٌ مِنْ رِفَاتِ بَنِي إِسْرَائِيلَ رَافِقَةً دُنْبَالِ خَوَاهِدٍ كَرْدٍ؛ چنان‌که یک کفش همتای کفش دیگر است و پرتیر با پرتیر دیگر برابر است؛ وجبی به وجب و ذراعی به ذراع و باعی به باع؛ تا آنجاکه اگر آنان (بنی اسرائیل) وارد سوراخی شوند، امت من نیز همراه آنان در آن داخل خواهند شد. همانا تورات و قرآن را یک فرشته بر یک پوست با یک قلم نوشت؛ و مثل‌ها و سنت‌ها یکسان و همانند یکدیگر جریان یافته‌اند». به نظر می‌رسد تعبیر اخیر در این روایت جز در کتاب سلیم، در جای دیگری نیامده است؛ هرچند این امر نیاز به تتبع بیشتر دارد.

در تفسیر عیاشی (م ۳۲۰) چهار بار این حدیث آمده است؛ نخستین بار امام علی (ع) در گفتگو با اسقف نصارا که حضرت از او سؤال می‌کند بنی اسرائیل بعد از عیسی چند فرقه شدند؟ او گفت: یک فرقه. حضرت فرمودند: کذب، آنها هفتاد و دو فرقه شدند (تفسیر العیاشی: ۳۳۱/۱). مورد دوم روایت انس بن مالک از رسول (ص) آمده که آشکار است از طرق اهل سنت است (۳۳۱/۱). مورد سوم از ابی الصهبان بکری است که باز گفتگو با رأس الجالوت است. این بار از او می‌پرسد: بنی اسرائیل پس از موسی چند فرقه شدند و به همان ترتیب پاسخ داده می‌شود (۳۲/۲). مورد چهارم باز از ابوالصهبان بکری از امام علی است که بدون انتساب به پیامبر (ص) می‌فرماید: این امت هفتاد و سه گروه می‌شوند که همه در آتش اند جز یک فرقه و آیه «مَنْ خَلَقْنَا أُمَّةً يَهُودًا بِالْحَقِّ وَبِهِ يَعْدِلُونَ» را تلاوت می‌کنند (۴۳/۲).

در روضه کتاب کافی به طور مسند از امام باقر (ع) نقل شده است که بدون انتساب به پیامبر، ذیل آیه «ضرب الله مثلا رجلا فيه شركاء» از فرقه فرقه شدن یهود بعد از موسی به هفتاد و یک فرقه یاد می‌کند که یکی در بهشت و بقیه در جهنم هستند. نصارا نیز هفتاد و دو فرقه شدند.

در شرح الاخبار (۲۱۷/۱) قاضی نعمان (م ۳۶۲) نیز روایت افتراق از امام علی (ع) است نه از رسول (ص). در این روایت با اشاره به اینکه یهود و نصارا فرقه فرقه شدند، می‌فرماید که این امت نیز چنین خواهند شد و یک فرقه افزون‌تر؛ همه اینها گمراه‌اند مگر من و هر آن‌که از من پیروی کند. در همین شرح الاخبار (۱۲۴/۲) در تعریف «جماعه»، روایت بدون ذکر سند و با تعبیر «قد

جاء عنه صلى الله عليه وآله «آمده است که فرمود: «افترق بنو إسرائيل على اثنين و سبعين فرقة، و ستفترق امتي على ثلاث و سبعين فرقة، فرقة واحدة ناجية و سائرهما هالكة في النار».

شیخ صدوق در الخصال بابی با عنوان «الامة تفترق على اثنين و سبعين فرقة» دارد که نخستین روایات او از انس بن مالک و درواقع از اهل سنت است. در این روایت، مصداق فرقه رستگار، «الجماعة» دانسته شده است و صدوق آن را با عبارت «الجماعة اهل الحق و إن قلوا» تفسیر می‌کند (خصال: ۵۸۴/۲). این مسئله در میان شیعیان سابقه دارد که تعبیر «الجماعة» را بپذیرند؛ اما مقصود از آن را اکثریت ندانند، بلکه آنها را اهل حق بدانند، حتی اگر اندک باشند. ابوحاتم رازی اسماعیلی در کتاب الزینه (۴۷۹-۴۸۲) روایت پیامبر (ص) را بدون سند، درباره هفتاد و دو فرقه آورده و حتی این ضمیمه را هم از قول ایشان آورده است که مقصود از «ناجیه»، «اهل السنة و الجماعة» است؛ وقتی تفسیر آن را پرسیدند، فرمود: «ما أنا و اصحابی علیه اليوم». در ادامه به تفصیل شرح داده است که مفهوم جماعت، یعنی گروهی که بر حق هستند و امام واحد دارند؛ اینان جز شیعیان نیستند (و بنگرید: وجه دین ناصر خسرو، گفتار دوم، ص ۷۲).

اما روایت بعدی، طریق شیعی دارد و بدین شرح است:

«حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنُ الْهَيْثَمِ الْعَجَلِيُّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو الْعَبَّاسِ أَحْمَدُ بْنُ يَحْيَى بْنِ زَكْرِيَّا الْقَطَّانُ قَالَ حَدَّثَنَا بَكْرُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ حَبِيبٍ قَالَ حَدَّثَنَا تَمِيمُ بْنُ بُهْلُولٍ قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو مُعَاوِيَةَ عَنْ سُلَيْمَانَ بْنِ مَهْرَانَ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ جَدِّهِ عَنْ أَبِيهِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ قَالَ سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ يَقُولُ إِنَّ أُمَّةً مُوسَى افْتَرَقَتْ بَعْدَهُ عَلَى إِحْدَى وَ سَبْعِينَ فِرْقَةً فِرْقَةٌ مِنْهَا نَاجِيَةٌ وَ سَبْعُونَ فِي النَّارِ وَ افْتَرَقَتْ أُمَّةٌ عِيسَى ع بَعْدَهُ عَلَى اثْنَتَيْنِ وَ سَبْعِينَ فِرْقَةً فِرْقَةٌ مِنْهَا نَاجِيَةٌ وَ إِحْدَى وَ سَبْعُونَ فِي النَّارِ وَ إِنَّ أُمَّتِي سَتَفْتَرِقُ بَعْدِي عَلَى ثَلَاثٍ وَ سَبْعِينَ فِرْقَةً فِرْقَةٌ مِنْهَا نَاجِيَةٌ وَ اثْنَتَانِ وَ سَبْعُونَ فِي النَّارِ» (خصال: ۵۸۵/۲).

در مورد دیگری، ذیل روایت بسیار بلندی که گفته می‌شود حضرت در یک مجلس، چهارصد نکته درباره دین و دنیای اصحاب برای آنان بیان کرد (الخصال: ۶۱۰/۲-۶۳۷)، یک بند آن «افترقت بنو إسرائيل على اثنين و سبعين فرقة و ستفترق هذه الأمة على ثلاث و سبعين فرقة واحدة في الجنة» است (ص ۶۳۶). صدوق یک بار هم باز بدون سند و به صورت مرسل، روایت را با تعبیر «بقوله ص» در کمال الدین (۶۶۳/۲) آورده است؛ چنان‌که کراچکی (۴۴۹م) هم این حدیث را مرسل آورده است (کنز الفوائد: ۲۰۹/۲). وی ویرایشی از آن را آورده است که مصداق اصلی را اهل قیاس و رأی می‌داند. همان‌جا چند روایت دیگر هم علیه اهل قیاس آورده است.

در جامع الاخبار شعیری (ص ۱۶۲) و مناقب ابن شهر آشوب (۷۲/۳) نیز حدیث مرسل آمده است. این موارد نشان می‌دهد که این حدیث با مضمونی که در منابع اهل سنت است، در روایات مسند شیعه نبوده و صدوق و بعدها از آنان به صورت مرسل نقل کرده‌اند. ابن شهر آشوب پس از نقل روایت معروف به صورت مرسل، می‌گوید: «از زاذان از امیرالمؤمنین نقل شده است که فرمود: «وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ لَتَفْتَرِقَنَّ هَذِهِ الْأُمَّةُ عَلَى ثَلَاثٍ وَسَبْعِينَ فِرْقَةً اثْنَتَانِ وَسَبْعِينَ فِي النَّارِ وَوَاحِدَةٌ فِي الْجَنَّةِ وَهُمْ الَّذِينَ قَالَ اللَّهُ وَمِمَّنْ خَلَقْنَا أُمَّةً يَهْدُونَ بِالْحَقِّ وَبِهِ يَعْدِلُونَ وَهُمْ أَنَا وَشِيعَتِي» (مناقب: ۷۳/۳).

نکته جالب این است که شیخ مفید، روایتی از سلمان به روایت از رسول (ص) آورده است که می‌گوید: «امت من سه فرقه خواهند شد؛ فرقه‌ای بر حق که باطل در آن راه ندارد، من و اهل بیت من را دوست دارند. دوم، فرقه‌ای بر باطل که حق در آن راهی ندارد، با من و اهل بیت من بغض می‌ورزند. و سوم گروهی مضطرب و متزلزل به روش سامری که امام آنان عبدالله بن قیس اشعری -ابوموسی- است.» (الامالی مفید: ۲۹-۳۰؛ مناقب امیرالمؤمنین محمد بن سلیمان الکوفی: ۹۹/۲؛ الايضاح: ۶۱).

۶۷۰

آینه پژوهش | ۲۱۵ و ۲۱۶
سال ۳۶ | شماره ۵ و ۶
آذر و دی/ بهمن و اسفند ۱۴۰۴

تقسیم به سه فرقه شدن امت اسلامی و اتفاقاً در مشابهت با یهود و نصارا در روایت شیعی دیگری هم آمده است. از رسول (ص) نقل شده است که فرمود: «يَا عَلِيُّ مَثَلُكَ فِي أُمَّتِي مَثَلُ الْمَسِيحِ عِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ افْتَرَقَ قَوْمُهُ ثَلَاثَ فِرَقٍ فِرْقَةٌ مُؤْمِنُونَ وَهُمْ الْخَوَارِجُونَ وَفِرْقَةٌ عَادُوهُ وَهُمْ الْيَهُودُ وَفِرْقَةٌ غَلَوْا فِيهِ فَخَرَجُوا عَنِ الْإِيمَانِ وَإِنَّ أُمَّتِي سَتَفْتَرِقُ ثَلَاثَ فِرَقٍ فِرْقَةٌ شِيعَتُكَ وَهُمْ الْمُؤْمِنُونَ وَفِرْقَةٌ أَعْدَاؤُكَ وَهُمْ الشَّاكُونَ وَفِرْقَةٌ غُلَاةٌ فِيكَ فَهُمْ الْجَاوِدُونَ، وَأَنْتَ يَا عَلِيُّ وَشِيعَتُكَ وَمُحِبُّو شِيعَتِكَ فِي الْجَنَّةِ (وَأَعْدَاؤُكَ وَالْغُلَاةُ فِي مَحَبَّتِكَ) فِي النَّارِ» (مائة منقبة: ۸۰).

روایتی نیز احمد بن حنبل دارد که راوی آن از رسول، ابوسعید خدری است و در آن آمده است که امت من دو فرقه خواهند شد؛ میان آنان نزاع می‌شود و آن که حق است، دیگری را از میان می‌برد: «عن أبي سعيد الخدري عن النبي صلى الله عليه وسلم قال تفترق أمتي فرقتين فتمرق بينهما مارقة فيقتلها أولى الطائفتين بالحق» (مسند احمد: ۷۹/۳، ۲۹۰/۱۷). مدل دیگر این روایت که کوفی آن را آورده، این است: «عن أبي سعيد قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله: تفترق أمتي فرقتين منهم مارقة يمرقون من الدين كما يمرق السهم من الرمية لا يزيدون على الاسلام حتى يزيد السهم على فوقه سيماهم التحليق يقتلهم أولى الطائفتين بالحق» (مناقب الامام اميرالمؤمنين محمد بن سلیمان کوفی: ۳۲۹/۲). این روایت را از این حیث آوردیم که ساختار آن اساساً با ۷۳ فرقه متفاوت است و چنان‌که گذشت، موارد مشابهی مانند آنچه بالا آوردیم، شیخ مفید از سلمان آورده هم دارد.

شیخ طوسی روایتی در گفتگوی امام علی (ع) با بزرگ یهود آورده است که از او می‌پرسد: «شما چند فرقه شدید؟ او می‌شمارد. حضرت می‌فرماید دروغ می‌گویی، سپس خود می‌فرماید: ایها الناس، یهود هفتادویک فرقه شدند که هفتاد فرقه آن در جهنم هستند و تنها یک گروه نجات یافته‌اند که پیروان یوشع‌اند. نصارا هفتادودو فرقه شدند که تنها یک فرقه نجات یافته‌اند که پیروان شمعون وصی عیسی هستند. و این امت هفتادوسه فرقه خواهد بود که تنها یک فرقه در بهشت خواهند بود و آنان پیروان وصی محمد هستند. سپس فرمود: از این تعداد، سیزده فرقه مدعی محبت من هستند که تنها یکی از آنان در بهشت و بقیه در جهنم هستند» (الامالی طوسی: ۵۲۴-۵۲۵؛ بشارة المصطفی: ۲۱۶).

فخر رازی از ۷۳ تا ۷۰۰ فرقه

از قرن پنجم چنان‌که در الفرق بین الفرق دیدیم، حدیث افتراق هم در چرخه بحث‌ها و جدل‌های کلامی افتاد و پرسش‌هایی مطرح شد. به هر حال یکی از موارد این بود که در نهایت کدام نقل درست است: هفتادویک، هفتادودو یا هفتادوسه؟ گاهی کلی و حتی بدون مقایسه با یهودی و نصارا، از هفتادودو فرقه یاد می‌شود که یکی ناجیه است. اشکال دیگر این است که به نظر می‌رسید تعداد فرقه‌ها بسیار بیش از هفتادودو فرقه باشد. فخر رازی بر آن است که چون مذاهب در هر مسئله‌ای با دیگری یا آنچه درست است نظری نادرست دارند، داستان از تعداد هفتادواندی خیلی بیشتر است. گویا او اندیشیده است که تعداد فرقه‌ها خیلی بیشتر از هفتادوسه فرقه است. دیدیم که بغدادی می‌گفت مقصود اختلافات فرقه‌ای در عقاید است نه در فقه؛ درحالی‌که او توجه ندارد اساساً نزاع اهل حدیث با اهل رأی و تأکید بر اینکه غیرناجیه کسانی هستند که به قیاس عمل می‌کنند، به فقه برمی‌گشت.

فخر رازی (مفاتیح الغیب أو التفسیر الکبیر: ۲۲/۱) در «تفسیر الاستعاذه» گوید:

إِنَّ قَوْلَنَا: (أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ) لَا شَكَّ أَنَّ الْمُرَادَ مِنْهُ الْإِسْتِعَاذَةُ بِاللَّهِ مِنْ جَمِيعِ الْمَنْهِيَّاتِ وَالْمَحْظُورَاتِ، وَلَا شَكَّ أَنَّ الْمَنْهِيَّاتِ إِمَّا أَنْ تَكُونَ مِنْ بَابِ/الِإِعْتِقَادَاتِ، أَوْ مِنْ بَابِ أَعْمَالِ الْجَوَارِحِ، أَمَّا الْإِعْتِقَادَاتُ فَقَدْ جَاءَ فِي الْخَبَرِ الْمَشْهُورِ.

قَوْلُهُ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ «سَتَفْتَرِقُ أُمَّتِي عَلَى ثَلَاثٍ وَسَبْعِينَ فِرْقَةً: كُلُّهُمْ فِي النَّارِ إِلَّا فِرْقَةً وَاحِدَةً» وَهَذَا يَدُلُّ عَلَى أَنَّ الْإِثْنَيْنِ وَالسَّبْعِينَ مَوْصُوفُونَ بِالْعَقَائِدِ الْفَاسِدَةِ، وَالْمَذَاهِبِ الْبَاطِلَةِ، ثُمَّ إِنَّ صَلَالَ كُلِّ وَاحِدَةٍ مِنْ أُولَئِكَ الْفِرَقِ غَيْرُ مُحْتَصٍ بِمَسْأَلَةٍ وَاحِدَةٍ، بَلْ هُوَ حَاصِلٌ فِي مَسَائِلَ كَثِيرَةٍ

مِنَ الْمَبَاحِثِ الْمُتَعَلِّقَةِ بِدَاتِ اللَّهِ تَعَالَى، وَبِصِفَاتِهِ، وَبِأَحْكَامِهِ، وَبِأَفْعَالِهِ، وَبِأَسْمَائِهِ، وَبِمَسَائِلِ الْجَبْرِ، وَالْقَدَرِ، وَالتَّعْدِيلِ، وَالتَّجْوِيزِ، وَالثَّوَابِ، وَالْمَعَادِ، وَالْوَعْدِ، وَالْوَعِيدِ، وَالْأَسْمَاءِ، وَالْأَحْكَامِ، وَالْإِمَامَةِ، فَإِذَا وَزَعْنَا عِدَّةَ الْفُرُقِ الضَّالَّةِ - وَهُوَ الْإِثْنَتَانِ وَالسَّبْعُونَ - عَلَى هَذِهِ الْمَسَائِلِ الْكَثِيرَةِ بَلَغَ الْعَدَدُ الْحَاصِلُ مَبْلَغًا عَظِيمًا، وَكُلُّ ذَلِكَ أَنْوَاعُ الضَّالَّاتِ الْحَاصِلَةِ فِي فِرْقِ الْأُمَّةِ، وَأَيْضًا فَمِنْ الْمَشْهُورِ أَنَّ فِرْقَ الضَّالَّاتِ مِنَ الْخَارِجِينَ عَنْ هَذِهِ الْأُمَّةِ يَقْرُبُونَ مِنْ سَبْعِمِائَةٍ، فَإِذَا ضُمَّتْ أَنْوَاعُ ضَّالَّاتِهِمْ إِلَى أَنْوَاعِ الضَّالَّاتِ الْمُوجُودَةِ فِي فِرْقِ الْأُمَّةِ فِي جَمِيعِ الْمَسَائِلِ الْعَقْلِيَّةِ الْمُتَعَلِّقَةِ بِالْإِلَهِيَّاتِ، وَالْمُتَعَلِّقَةِ بِأَحْكَامِ الدَّوَاتِ وَالصِّفَاتِ بَلَغَ الْمَجْمُوعُ مَبْلَغًا عَظِيمًا فِي الْعَدَدِ، وَلَا شَكَّ أَنَّ قَوْلَنَا (أَعُوذُ بِاللَّهِ) يَتَنَاوَلُ الْإِسْتِعَاذَةَ مِنْ جَمِيعِ تِلْكَ الْأَنْوَاعِ، وَالْإِسْتِعَاذَةَ مِنَ الشَّيْءِ لَا تُمَكِّنُ إِلَّا بَعْدَ مَعْرِفَةِ الْمُسْتَعَاذِ مِنْهُ، وَإِلَّا بَعْدَ مَعْرِفَةِ كَوْنِ ذَلِكَ الشَّيْءِ بَاطِلًا وَقَبِيحًا، فَظَهَرَ بِهَذَا الطَّرِيقِ أَنَّ قَوْلَنَا: (أَعُوذُ بِاللَّهِ) مُشْتَمِلٌ عَلَى الْأُلُوفِ مِنَ الْمَسَائِلِ الْحَقِيقِيَّةِ الْيَقِينِيَّةِ، وَأَمَّا الْأَعْمَالُ الْبَاطِلَةُ فَهِيَ عِبَارَةٌ عَنْ كُلِّ مَا وَرَدَ النَّهْيُ عَنْهُ إِمَّا فِي الْقُرْآنِ، أَوْ فِي الْأَخْبَارِ الْمُتَوَاتِرَةِ، أَوْ فِي أَخْبَارِ الْأَحَادِ، أَوْ فِي إِجْمَاعِ الْأُمَّةِ، أَوْ فِي الْقِيَاسَاتِ الصَّحِيحَةِ، وَلَا شَكَّ أَنَّ تِلْكَ الْمُنْهَيَّاتِ تَزِيدُ عَلَى الْأُلُوفِ، وَقَوْلَنَا (أَعُوذُ بِاللَّهِ) مُتَنَاوِلٌ لِجَمِيعِهَا وَجُمْلَتِهَا، فَتَبَّتْ بِهَذَا الطَّرِيقِ أَنَّ قَوْلَنَا (أَعُوذُ بِاللَّهِ) مُشْتَمِلٌ عَلَى عَشْرَةِ آلَافٍ مَسْأَلَةً أَوْ أَزِيدَ أَوْ أَقَلَّ مِنَ الْمَسَائِلِ الْمَهْمَةِ الْمَعْتَبَرَةِ.

۶۷۲

آینه پژوهش | ۲۱۵ و ۲۱۶
سال ۳۶ | شماره ۵ و ۶
آذر و دی / بهمن و اسفند ۱۴۰۴

فخر رازی (متفکر قرن ششم) با تحلیل دقیق، استدلال می‌کند که تعداد ضلالت‌ها و انحراف‌های فکری موجود در امت، بسیار بیشتر از هفتاد و دو فرقه است. او معتقد است هر فرقه در مسائل متعدد اعتقادی (مانند ذات و صفات الهی، جبر و قدر، وعد و وعید، امامت و ...) نظری نادرست دارد. اگر مجموع ضلالت‌ها و انحراف‌های موجود در این هفتاد و دو فرقه محاسبه شود، عدد حاصل در مجموع به حدود هفتصد می‌رسد و مجموع ضلالت‌های امت مبلغی عظیم خواهد بود.

وقتی از عدد صحبت می‌کنیم، همیشه باید به یادمان باشد که «هفتاد» عددی است که برای نشان دادن کثرت به کار می‌رود. شاید مثالی برای این امر از این جالب‌تر نباشد که بکری در المسالک و الممالک و الممالک وقتی از هندیان سخن می‌گوید، می‌نویسد: «فافترقوا علی سبعین فرقة: هفتاد فرقه شدند (المسالک و الممالک، ۲۴۲/۱). شهرستانی در بحث عدد، اول از مجوس شروع کرده است؛ آنها ۷۰ فرقه شدند، یهود ۷۱، نصارا ۷۲ و مسلمانان ۷۳ (الملل و النحل، ۱/۱۱).

ورود حدیث افتراق در ادبیات فرقه‌شناسی امری عادی است؛ اما یک گام جلوتر استفاده از آن در اشعار است. در قلائد الجمان از علی بن محمد بن ابی منصور بن ابی الغنایم یاد شده است که سال ۶۰۸ قمری در حله درگذشته است. او اشعاری در ستایش اهل بیت دارد و از جمله در اشعارش بر اساس «مثل اهل بیتی کسفینه نوح» مصداق فرقه ناجیه را محبان علی بن ابی طالب می‌داند:

ومن شعره يمدح الإمام أمير المؤمنين علي بن أبي طالب صلوات الله عليه وسلامه: [من الطويل]

إذا أنت واليت الإمام المبرعا عليا أمير المؤمنين السَّميدعا
سكنت فراديس الجنان مخلّدا وحزت محلاً سامياً مترفعاً
إمام هو التَّهَجُّم القويم إلى الهدى أخو سؤدد لم يحوه سعى من سعى
فطوبى لمن والى وصى محمّد إمام هدى حاز الفضائل اجمعا
إمام تقى للرشاد محالف تسربل جلبات الهدى وتلفعا
روى النَّاس أنَّ الطُّهْر أحمد قال في حديث وكم قال النَّبى وأسمعا
سيفترق الإسلام سبعين فرقة نعم وثلاثا هكذا قال مسمعا
وكل سيصلى النار بالله فى غد سوى فرقة تحوي النعيم الموسعا
فإن شئت تدري أيّما فرقة نجت فأنصف ولا تنكر مقال مشفعا
وقعت وسل أهل الحديث تجدهم جميعاً رَوَوْا أنَّ النَّبى المشرعا
يقول مراراً: أهل بيتى شبيههم سفينة نوح من بها حلّ موضعا
نجا وكذا من حاد عنها فقد غوى وذاق الهلاك أنظر تر القول مقنعا

بیتی از حافظ نیز با این مضمون وجود دارد:

جنگ هفتادودو ملت همه را عذر بنه چون ندیدند حقیقت، ره افسانه زدند

تعبیر هفتادودو ملت چنان اهمیتی یافت که در عناوین کتاب‌ها نیز آمده است؛ چنان‌که رساله‌ای با همین عنوان نامیده شده است. در عربی هم کتاب عقائد الثلاث و السبعین فرقة از ابومحمد الیمنی از قرن ششم برجای مانده است. البته این نامی است که مصحح برای آن از عبارات اول کتاب برگزیده است. در فارسی هم عناوین مشابه وجود دارد؛ هفتادوسه ملت یا اعتقادات مذاهب از آثار قرن هشتم هجری است (به کوشش محمدجواد مشکور، تهران، عطایی، ۱۳۳۷). افزون بر این، حدیث افتراق در ادبیات اسلامی، گاه موضوع رساله مستقل هم بوده است؛ نمونه آن «رساله فی حدیث الافتراق» از ابن تیمیه است که آن را حدیثی مشهور می‌داند و شرحی درباره آن و فرقه‌های مهم و بحث تکفیر داده است. او در این رساله، به بازی‌هایی که گروه‌ها و فرقه‌های مختلف با حدیث مزبور کرده‌اند، خود را اهل سنت و جماعت نامیده و مخالفان را اهل بدعت نامیده است.

خلاصه و نتیجه

مقاله حاضر مطالعه‌ای جامع بر روایت مشهور «ستفترق امتی» است؛ حدیثی که از صدر اسلام تا دوران معاصر، نقش جدی در شکل‌دهی گفتمان‌های فرقه‌شناختی در جهان اسلام داشته

است. نویسندگان با اتخاذ رویکردی متنی - تاریخی بر آن است که این روایت را نه از منظر صحت سندی، بلکه به مثابه متنی تاریخی بررسی کند که در طول قرون با ویرایش‌ها، افزوده‌ها، کاستی‌ها و کارکردهای ایدئولوژیک متفاوت روبرو شده است. به همین دلیل، مقاله به جای جستجوی اثبات یا ردّ روایت، بر نشانه‌ها، ساختارهای درونی، تفاوت‌های واژگانی، بافت‌های تاریخی صدور یا نقل و کارکردهای فرقه‌سازانه آن تمرکز دارد.

به روایت مقاله، حدیث افتراق به نقل از چهارده صحابی در منابع مختلف آمده است و ساختارهای اصلی آن - تعداد فرق، مشابهت با یهود و نصاری و تعیین یک «فرقه ناجیه» - در همه نقل‌ها مشترک‌اند، اما جزئیات شدیداً متنوع و گاه متناقض است. این تفاوت‌ها نشان می‌دهد که روایت در دوره‌های مختلف، متناسب با تحولات سیاسی و اعتقادی بازنویسی شده و گاه برای تقویت یک جریان خاص و تضعیف جریان‌های رقیب به کار رفته است.

یکی از نمونه‌های مهم این تفاوت‌ها، نقش اهل حدیث در برخی از ویرایش‌هاست. خطیب بغدادی (م ۴۶۳) در قرن پنجم - دوره‌ای که سنت حدیثی به اوج سامان‌یافتگی خود رسیده - روایت را با تصریح به اینکه «فرقه ناجیه، اهل حدیث‌اند» نقل می‌کند. این تصریح برخلاف نسخه‌های اولیه‌ای است که در آنها تعبیراتی چون «الجماعه»، «السواد الاعظم» یا «ما انا علیه اليوم و اصحابی» آمده بود. این تغییر معنایی آشکار نشان از آن دارد که روایت در برخی مقاطع تاریخی به ابزاری برای مشروعیت‌بخشی فرقه‌ای بدل شده است.

مقاله همچنین نشان می‌دهد که نقل‌های متفاوت روایت، در بسترهای تاریخی ویژه‌ای پدید آمده‌اند. برخی نسخه‌ها به رویدادهای خاص سیاسی گره خورده‌اند؛ مانند نقل مربوط به ماجرای معاویه در مکه یا روایت صدور حدیث هنگام آوردن سرهای خوارج در مسجد شام. همچنین برخی ویرایش‌ها حالت آخرالزمانی دارند و با ترکیب با احادیثی چون «الإسلام بدأ غریباً» بر این نکته تأکید می‌کنند که امت، در پایان همانند آغاز در غربت فرو می‌رود و فرقه ناجیه در اقلیت خواهد بود.

یکی از محورهای مهم مقاله، توجه به نشانه‌شناسی واژگان روایت است؛ برای مثال تعبیر «فرقه» در همه نقل‌ها ثابت نیست و در برخی از نسخه‌ها به جای آن «ملة» یا «اهواء» آمده است؛ واژگانی که هرکدام بار معنایی و تاریخی متفاوتی دارند. «ملة» ریشه قرآنی دارد و بیشتر با هویت دینی کلان مرتبط است، در حالی که «اهواء» مفهومی است که از معنای منفی «هوی و هوس» در قرآن اقتباس شده و بیشتر در ادبیات کلامی و فرقه‌ای برای طرد مخالفان به کار رفته است. نمونه بارز

این تغییر در روایت معاویه دیده می‌شود که در آن افتراق امت بر اساس «الأهواء» تعبیر شده است که جنبه‌ای کاملاً ارزیابانه و داورانه دارد.

تحلیل مقاله به خوبی نشان می‌دهد که در برخی از نسخه‌ها، روایت نه تنها کارکرد فرقه‌سازانه، بلکه کارکرد ضد فرقه‌ای نیز پیدا کرده است. در نقل‌هایی که در آن «ترک مرء و جدال» توصیه می‌شود، روایت مستقیماً به مجادلات قرن سوم هجری میان اهل حدیث و اهل رأی اشاره دارد. این نسخه‌ها می‌کوشند علت اصلی افتراق را «بحث و جدل» معرفی کنند و بنابراین اهل رأی و معتزله را عامل گمراهی جلوه دهند.

مقاله نمونه‌های دیگری از این کارکرد ایدئولوژیک را نیز مطرح می‌کند؛ برای مثال در برخی نقل‌ها، روایت به صراحت علیه قیاس و استنباط عقلی جهت‌گیری دارد و فرقه‌ای را که از قیاس استفاده می‌کند، خطرناک‌ترین گروه برای امت می‌شمارد. این رویکرد آشکارا در جهت تثبیت موقعیت اهل حدیث و ردّ فقیهان قیاس‌گر در عراق است.

۶۷۵

آینه پژوهش | ۲۱۵ و ۲۱۶
سال ۳۶ | شماره ۵ و ۶
آذر و دی/ بهمن و اسفند ۱۴۰۴

در بخش‌های پایانی، مقاله به بررسی حضور روایت در منابع شیعی نیز می‌پردازد. تحلیل نشان می‌دهد که گرچه چارچوب کلی روایت در منابع شیعی نیز نقل شده، اما تفسیری کاملاً متفاوت از آن ارائه شده است. در حالی که بسیاری از منابع اهل سنت، نخستین افتراق را پس از قتل عثمان یا در دوران جنگ‌های جمل و صفین می‌دانند؛ اما در نگاه شیعی افتراق اصلی از روز نخست پس از رحلت پیامبر آغاز شد و بخش عمده‌ای از صحابه - جز چند تن - در وضعیت انحراف قرار گرفته‌اند. این تفاوت روایی، بیان‌کننده نقش روایت در ساخت هویت مذهبی دو سویه است، حتی اگر متن اصلی روایت تفاوت چندانی نداشته باشد.

مقاله همچنین نشان می‌دهد که حدیث افتراق در بسیاری از کتاب‌های اعتقادی سده‌های چهارم و پنجم مانند السنّة ابن ابی عاصم، شرح السنّة بریهاری یا آثار لالکائی، به عنوان نص محوری در تبیین هویت اهل سنت و جماعت استفاده شده و مبنایی برای محکوم کردن همه فرقه‌های مخالف قرار گرفته است.

در این آثار، «الجماعة» یا «ما أنا علیه و أصحابی» ملاک حقانیت معرفی می‌شود و همه جریان‌های کلامی مخالف - از معتزله و مرجئه تا خوارج - در شمار «اهل النار» قرار می‌گیرند.

در جمع‌بندی، نویسنده مقاله نتیجه می‌گیرد که روایت «افتراق الامة»، صرف نظر از صحت یا ضعف سندی، متنی پویا و سیال است که در طول تاریخ بنا به نیازهای سیاسی، مذهبی و

اجتماعی، دچار بازسازی و بازتولید شده است. مطالعه تطور این روایت، نه تنها نشان دهنده چگونگی شکل‌گیری هویت‌های فرقه‌ای در اسلام است، بلکه می‌تواند الگوی فهمی از فرایند «معنابخشی متنی» ارائه دهد؛ فرایندی که طی آن یک روایت در دوره‌های مختلف معنایی تازه می‌یابد، گروهی را مشروع و گروهی دیگر را مطرود معرفی می‌کند؛ درنهایت به سند هویت‌ساز یک مذهب یا جریان بدل می‌شود.

